



مکتبہ لسان العرب
www.lisanarb.com
lisanerab.com
رابطہ بدیل

ابیات عربی کلیلہ و دمنہ

حرکت گذاری دقیق، ترجمہ، معانی واژگان و ترکیب



دکتر محمد حسن تقیہ

بِسْمِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

ابیات عربی کلیله و دمنه

حرکت‌گذاری دقیق، ترجمه،
معانی واژگان و ترکیب
(با ذکر نام شاعران)

تألیف :

دکتر محمد حسن تقیه

نقیه، محمد حسن، ۱۳۴۲ -

[کلیله و دمنه . شرح]

ابیات عربی کلیله و دمنه: حرکت گذاری دقیق، ترجمه، معانی واژگان و ترکیب (با ذکر نام شاعران)،

[ترجمه نصر الله منشی]: تالیف محمد حسن نقیه . - قم: دانشگاه قم، ۱۳۸۱.

[۲۲۸ ص]. - (انتشارات دانشگاه قم: ۳۸)

عربی - فارسی

ص.ع. به عربی: ابیات کلیله و دمنه العربیة: التفاصيل، التشکیل....

فهرست نویسی براساس اطلاعات فیبا (فهرست نویسی پیش از انتشار)

بها: ۱۲۰۰ ریال 964-94122-5-5 ISBN:

کتابنامه: ص. [۲۲۴] - ۲۵۵

۱. شعر عربی . - - قرن ۶ - تاریخ و نقد. ۲. کلیله و دمنه - - نقد و تفسیر. الف. نصرالله منشی، نصرالله بن

محمد، قرن ۶، مترجم، ب. دانشگاه قم. ج. فروست: انتشارات دانشگاه قم؛ ۳۸. د. عنوان. ه. عنوان: کلیله و

دمنه. شرح.

ت ش / ۶۶۷ ک ۸۸۲۳ فا ۸

ت ۷ / ۱۶ / ۰۹۲ / ۵۰ PIR



انتشارات دانشگاه قم

(۳۸)

ابیات عربی کلیله و دمنه

مؤلف: دکتر محمد حسن نقیه

صفحه آرا: محمد علی محمدی

چاپ و صحافی: سپهر

نوبت چاپ: اول - زمستان ۱۳۸۱

شمارگان: ۲۰۰۰ قیمت: ۱۲۰۰ تومان

ISBN: 964-94122-5-5

شابک: ۹۶۴-۹۴۱۲۲-۵-۵

آدرس: قم، بلوار امین، بعد از شهرک قدس، دانشگاه قم، کد پستی ۳۷۱۶۵

تلفن ۲۹۲۳۳۱۱ داخلی ۲۲۶۸



مکتبه لسان العرب

www.lisanarb.com

lisanerab.com

رابطہ پدیل

تقدیم به:
پدر زحمت کش،
فداکار و شاعرم که
سایه اش بر سر ما مستدام باد.

بیتالی

آثار و شاهکارهای ادبی جهان، یکی از وسایل ارتباط معنوی میان خوانندگان و نویسندگان به شمار می رود. برخی از آنها در برهه ای از تاریخ شهرت یافته، سپس به مرور زمان به فراموشی سپرده شده اند. کلیله و دمنه نه تنها چنین نبوده، بلکه با گذشت زمان بیش تر مورد توجه مخاطبان و خوانندگان قرار گرفته است. کلیله و دمنه معروف تر و مشهورتر از آن است که نیاز به معرفی و شرح داشته باشد، به ویژه اینکه نامداران ادب ایران، همچون: استادان مرحوم عبدالعظیم قریب و مجتبی مینوی، به تصحیح، شرح و... آن پرداخته اند ولی برای هر چه بیش تر آشکار شدن لطافت و زیبایی های پیدا و پنهان کلیله و دمنه بر آن شدم تا به ترجمه سلیس و روان، شرح واژگان، ذکر منابع، حرکت گذاری دقیق و ترکیب ابیات آن پردازم. بنابراین ضمن احترام به بزرگان فرهنگ و ادب، امیدوارم خوانندگان محترم به ویژه همکاران معظم و دانشجویان محترم - در صورت وجود هر گونه اشتباهی - به طریقی آن را به مؤلف منتقل کرده، تا در چاپ های بعدی منظور گردد.

والله الموفق

محمد حسن تقیه

خواننده محترم، لطفاً پیش از مطالعه این کتاب به نکات ذیل توجه فرمایید:

الف- ابتدا، خود بیت، سپس سراینده، معانی واژگان، ترجمه و ترکیب آن آمده است؛

ب- علامت " / " نشانه این است که بنا به ضرورت، برخی موارد تجزیه کلمه آمده، سپس به ترکیب آن پرداخته شده است؛

ج- بیشتر شاعران ابیات، بر اساس کلیله و دمنه، به اهتمام: استاد محمد روشن تنظیم شده است؛

د- عبارت "الشاعر السابق" به منزله آن است که شاعر بیت، همان شاعر بیت قبلی است؛

ه- "مجهول" به مثابه ناشناخته بودن شاعر آن بیت است، زیرا علی رغم تلاش لازم، شاعر آن بیت، شناخته نشد؛

و- «كما تقدّم» به معنای آن است که آن کلمه، در همان بیت، تجزیه یا ترکیب شده است؛

ز- ممکن است کلمه ای ترکیب های مختلفی داشته باشد که تلاش شده است، دقیق ترین آن منظور گردد؛

ح- معانی واژگان بر اساس بیت، آمده است.



١- فَحَمْدًا ثُمَّ حَمْدًا ثُمَّ حَمْدًا

لِمَنْ يُعْطَى إِذَا شُكِرَ الْمَزَايَا

الحيّاط الغزنوى

حمدًا : بسيار ستايش كن

يعطي : عطا مى كند، مى بخشد

المزاييا (ج المزية) : فضيلت، بيشر

كسى را كه چون سپاس گفته شود ، بيشر بخشد ، بسيار بسيار ستايش كن .

ف : حرف حسب ما قبلها

حمدًا : مفعول مطلق منصوب (عامله محذوف وجوباً تقديره : احمد حمدًا)

ثُمَّ : حرف عطف للترتيب

حمدًا : معطوف منصوب

لمن : جارّ و مجرور متعلّق ب : حمدًا

يُعْطَى : فعل فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية صلة عائدها : ضمير هو

المستتر فيه

إذا : اسم الشرط دائم الإضافة إلى الجملة الفعلية غير جازم / ظرف زمان او مفعول فيه

منصوب محلاً متعلّق ب : جواب الشرط المحذوف تقديره : يعطى

شُكِرَ : فعل الشرط نائب فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية مضاف اليه مجرور محلاً

المزاييا : مفعول به منصوب تقديراً لفعل "يعطى"



٢- وَ تَبْلِيغاً تَحِيَّاتِي إِلَى مَنْ

يَشْرِبُ فِي الْعَشَايَا وَ الْغَدَايَا

الشاعر السابق

تبليغاً : رساندن

تحیات (ج تحية) : درود و تحیت

يشرب : مدينة النبي (ص)

العشایا (ج العشيّة) : شامگاه

الغدايا (ج الغداة) : صبحگاه، پگاه

شامگاهان و سپیده دمان، درود و تحیت مرا به کسی که در مدينه (مدفون) است، بسيار برسان .

وَ : حرف عطف

تبليغاً : مفعول مطلق منصوب (عامله محذوف تقديره : بلغ)

تحیات : مفعول به منصوب تقديراً لشبه فعل "تبليغ"

ي : مضاف اليه مجرور محلاً

إلى : حرف جرّ

مَنْ : اسم موصول عامّ / مجرور محلاً

إلى من : جارّ و مجرور متعلّق ب : تبليغاً

ب : حرف جرّ

يشرب : مجرور بالفتحة،

يشرب : جارّ و مجرور متعلّق ب : محذوف، شبه الجملة عائدها : ضمير "هو" في العامل

المحذوف

في العشایا : جارّ و مجرور، متعلّق ب : شبه فعل تبليغاً

وَ : حرف عطف

الغدايا : معطوف و مجرور بالتبعية من المعطوف عليه (العشایا)



۳- سَلَامٌ مُشَوِّقٌ يُهْدِيهِ إِلَيْهِ

مِنَ الْمَدْحِ الْكَرَائِمِ وَالصَّفَايَا

الشاعر السابق

مشوق : آرزومندی
 المدح (ج المدحة) : ستایش
 الصفايا (ج الصفي) : خالص، برگزیده، ناب
 یهدی : تقدیم می دارد
 الکرائم (ج الکریمه) : پسندیده

... سلام آرزومندی را که پسندیده‌ترین و ناب‌ترین ستایش‌ها را به او هدیه می‌کند.

سلام : بدل منصوب من المبدل منه : تحیات (فی البیت السابق)

مشوق : مضاف الیه مجرور محلاً

یهدی : فعل فاعله ضمیر "هو" المستتر فيه جوازاً و الجملة فعلية نعتية مجرورة بالتبعية من منوعتها : مشوق

إليه : جارّ و مجرور متعلّق ب : یهدی المدح : مجرور بحرف جار

من المدح : جارّ و مجرور متعلّق ب : یهدی

الکرائم : مفعول به منصوب و : حرف عطف

الصفايا : معطوف منصوب تقدیراً



۴- قَادَ الْجِيَادَ لِخَمْسِ عَشْرَةَ حِجَّةً

وَلَدَائِهِ إِذْ ذَاكَ فِي أَشْغَالٍ

کَمِيتَ بِنَ زَيْدِ الْأَسَدِيِّ

قاد : فرماندهی کرد، رهبری کرد الجیاد (ج الجواد) : اسب تند رو

خمس عشرة : پانزده لدات (ج لدة) : همسال، همزاد

الحجّة : سال

الأشغال (ج الشغل) : بازی، سرگرمی، مشغولیت

درپانزده سالگی سواران را فرماندهی می کرد ، درحالی که همسالانش ،سرگرم بازی های کودکانه خود بودند.

قاد : فعل ماضٍ فاعله ضمیر “هو” المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية

الجياد : مفعول به منصوب
لخمس عشرة : جارّ ومجرور ،متعلّق ب :قاد

حجة : تمييز عدد منصوب
و : حرف حالیه

لدات : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية حالیه منصوبة صاحبها : ضمیر “هو” في “قاد”

ه : مضافٌ اليه مجرور محلاً

إذ : ظرف زمان أو مفعول فيه منصوب محلاً،متعلق ب : محذوف ،شبه الجملة،خبر مرفوع محلاً لـ«لدات»

ذاك : مبتدأ مرفوع محلاً والجملة اسمية ،مضافٌ اليه مجرور محلاً

في الأشغال : جارّ ومجرور متعلّق ب : محذوف شبه الجملة ،خبر مرفوع محلاً



هِمَمُ الْمُلُوكِ وَ سَوْرَةُ الْأَبْطَالِ

هـ-قَعَدَتْ بِهِمْ هِمَاتُهُمْ وَ سَمَتْ بِهِ

الشاعر السابق

قعدت : آنان را فرونشانید

هيات (ج همة) : پیرزن فرتوت، همت (در اینجا، تبلی و کم توجهی)

سمت : بلند گرانید، بالا برد
هم (ج همة) : همت، قصد، اراده

الملوك (ج الملك) : پادشاه
سورة : دلاوری

الابطال (ج البطل) : دلیر، شجاع

کم همتی (کم توجهی) دوستان، آنان را زمین گیر کرد؛ در حالی که همت های پادشاهان و نشان دلاوری قهرمانان، وی را بالا برد.

قعدت : فعل ماضٍ (متعدٍ بحرف الجر) فاعله "هَمَّاتٌ" والجملة فعليةٌ

هم : مجرور بحرف الجار محلاً في اللفظ و مفعول به منصوب في المعنى

هَمَّاتٌ : فاعل مرفوع
و : حرف عطف

سمت : فعل ماضٍ (سمى، يسمو/ متعدٍ بحرف الجر)، فاعله "همم" والجملة فعليةٌ

به : مجرور بحرف الجار محلاً في اللفظ و مفعول به منصوب في المعنى

همم : فاعل مرفوع

سورة : معطوف مرفوع بالتبعية من معطوف عليه "همم"



۶- مَا مَحَىٰ أَثَرَ الْعِصْيَانِ صَارِمُهُ وَ إِنَّمَا الْعَارَ عَنِ وَجْهِ الزَّمَانِ مَحَىٰ

البحترى

مَحَىٰ : دور کرد، نابود ساخت، زدود

العصيان : سرکش، نافرمان

صارم : شمشیر برآن

وجه الزمان : صفحه روزگار، روی جهان

شمشیر برنده او نشانه سرکشی و نافرمانی را از بین نبرد، بلکه، فقط عیب و ننگ را از صفحه روزگار زدود.

ما : حرف نفی

مَحَىٰ : فعل ماضٍ مبني على الفتح المقدّر، فاعله "صارم" والجملة فعليةٌ

أثر : مفعولٌ به منصوب
صارم : فاعل مرفوع

إنما : مركب من "إن" حرف مشبهة بالفعل و "ما" حرف الكافة و "إنما" : أداة حصر

العار : مفعولٌ به مقدّم منصوب
عن وجه : جارٌ ومجرور متعلّق ب : مَحَىٰ

مَحَىٰ : فعل ماضٍ فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعليةٌ



الخيارَ (ج الخیر) : برتر، برگزیده تر، نیک
 أخيار (ج خیر) : نیک، برگزیده

بی تردید، در هر قبيله ای، فقط یک نفر نیک و برگزیده است؛ در حالی که بنوحنیفه، همگی نیک و برگزیده اند.

إن : حرف مشبّهة بالفعل

الخيارَ : اسم "إن" المنصوب والجملة اسمية

من القبائل : جارٌّ ومجرور، متعلّق ب : واحد واحد : خبر مرفوع

و : حرف حالیه

بنو : مبتدأ مرفوع بالواو والجملة اسميةٌ حالیه، صاحبها : الخيار، رابطها : و

حنيفة : مضافٌ اليه مجرور بالفتحة

كلٌ : مؤكّد معنوی، مرفوع بالتبعية من مؤكّده : بنو

هم : مضافٌ اليه مجرور محلاً
 أخيار : خبر مرفوع



مَمَالِكِ الرُّومِ وَالْأَتْرَاكِ وَالْعَرَبِ

۹- إِنَّا لَنَحْرُزُ بِالْأَسْيَافِ مُصَلَّتَةً

أبوالعالی

الأسیاف (ج السیف) : شمشیر

نحرزُ : بدست می آوریم

ممالک (ج مملکة) : سرزمین، دیار

مصلّنة : برهنه، آخته

بی تردید، به زودی با شمشیرهای برهنه و آخته، سرزمینهای روم و ترک و عرب را به سیطره خود در می آوریم...

إنا : حرف مشبّهة بالفعل أصله (إننا، قد حذفت التّون للسهولة في القراءة) "نا" اسم

"إن" المنصوب محلاً و الجملة اسميةٌ
 ل : حرف ابتداء (محلقة)

نحرزُ : فعل مضارع (من باب إفعال) فاعله ضمير "نحن" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية ، خبر مرفوع محلاً
 بالأسياف : جارٍ ومجرور متعلق ب : نحرزُ
 مصلته : اسم مفعول/حال مفردة منصوبة صاحبها : الأسياف
 ممالك : مفعول به منصوب



محمية بين موروث و مكتسب
 الشاعر السابق

١٠- حتى يكون لنا الدنيا بأجمعها

مكتسب : بدست آمده

موروث : به ارث رسیده

تا سراسر گیتی - آنچه از پدرانمان به ارث رسیده ، و یا خود بدست آورده ایم -
 زیر چتر حمایت ما قرار گیرد.

حتى : حرف جرّ

يكون : فعل ناقص مضارع منصوب ب "أن" المقدرة اسمه "الدنيا" والجملة فعلية ، مصدر مؤوّل
 تقديره : "الكون" مجرور بحرف جارٍ و "حتى الكون" : جارٍ ومجرور متعلق ب : نحرزُ
 لنا : جارٍ ومجرور ، متعلق ب : محمية (في البيت الماضي)

الدنيا : اسم كان مرفوع تقديرأ
 ب : حرف جرّ

أجمع : اسم مجرور لفظاً ، مرفوع على أنّه توكيد "الدنيا" في المعنى

ها : مضاف اليه مجرور محلاً
 محمية : خبر كان منصوب

بين : مفعول فيه او ظرف مكان منصوب متعلق ب : "محمية"

موروث : مضاف اليه مجرور



۱۱- بِغَزْنَةٍ قَدْ أَلْقَى عَصَاهُ وَصَيْتَهُ
مَفْعُولٌ مَعْرُوفٌ

بِعِطْرٍ (مَائِينَ الْعِرَاقِ إِلَى مِصْرَ)
مَعْرُوفٌ مَعْرُوفٌ

مجهول

قد ألقى : اقامت گزیده است، انداخته است

صیت : آواز، شهرت

يعطر : خوشبو می گرداند

در غزنین اقامت گزیده، در حالی که آوازه و شهرت وی، عراق تا مصر را خوشبو گردانیده است.

غزنة : مجرور بالفتحة بغزنة : جارّ و مجرور متعلّق ب : ألقى

قد : حرف تحقیق

ألقى : فعل ماضٍ (من باب إفعال) مبنى على الفتح المقدّر، فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية

عصا : مفعول به منصوب تقدیراً و : حرف حالیه

صیتاً : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية حالیه صاحبها : ضمير "ه" في عصاه، رابطها : "و"

يعطر : فعل مضارع (من باب تفعیل) فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية خبر مرفوع محلاً

ما : اسم موصول عامّ / مفعول به منصوب محلاً

بین : ظرف مکان أو مفعول فيه منصوب متعلّق ب : محذوف شبه الجملة، صلة عائدها :

ضمير هو في المتعلق

إلى مصر : جارّ و مجرور بالفتحة متعلّق ب : محذوف



۱۲- التَّاسُ أَكَيْسٌ مِنْ أَنْ يَمْدَحُوا رَجُلًا

حَتَّى يَرَوْا عِنْدَهُ آثَارَ إِحْسَانٍ

مجهول

التَّاسُ : مردم
 أَنْ يَمْدَحُوا : بستایند
 حَتَّى يَرَوْا : تا اینکه ببینند
 إِحْسَانٍ : نیکوکاری
 أَكَيْسٌ : زبیرک تر، باهوش تر
 رَجُلًا : مردی را
 عِنْدَهُ : نزد، پیش

مردم، زبیرک تر و باهوش تر از آنند که مردی را بستایند، مگر اینکه نشانه های نیکوکاری را در او ببینند.

التَّاسُ : اسم جمع / مبتدأ مرفوع والجملة اسمية

أَكَيْسٌ : خبر مرفوع

مِنْ : حرف جرّ

أَنْ يَمْدَحُوا : فعل منصوب فاعله ضمير "او" البارز والجملة فعلية، مصدر مؤوّل تقديره :

"مدحهم" مجرور محلاً "من مدحهم" : جارّ و مجرور، متعلّق ب : أَكَيْسٌ

رَجُلًا : مفعول به منصوب

حَتَّى : حرف جرّ

يَرَوْا : فعل منصوب ب "أَنْ" المقدّرة، فاعله ضمير "او" البارز والجملة فعلية، مصدر مؤوّل

تقديره : "رؤيتهم" مجرور محلاً، حَتَّى رُؤيتهم : جارّ و مجرور متعلّق ب : أَنْ يَمْدَحُوا

عِنْدَهُ : ظرف مكان أو مفعول فيه منصوب محلاً متعلّق ب : يَرَوْا

هـ : مضاف إليه مجرور محلاً

آثَارَ : مفعول به منصوب



هَذَا
 وَمَنْ طَلَبَ الْعُلَى سَهَرَ اللَّيَالِي
 اسم شرط، متعلّق ب : مَنْ
 مَنْ : ضمير متعلّق ب : طَلَبَ
 طَلَبَ : فعل شرط
 الْعُلَى : اسم شرط
 سَهَرَ : فعل شرط
 اللَّيَالِي : اسم شرط
 المتنبّي

۱۳- بِقَدْرِ الْكَدِّ تُكْتَسَبُ الْمَعَالِي
 وسمهول نانت، عمل

عزت و بزرگی می خواهی، در حالی که شب می خوابی، هر که مروارید بخواهد، باید در دریا زیر آب برود. (هر که طاووس خواهد، جور هندوستان کشد).

تروم : فعل مضارع فاعله ضمیر "أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية

العز : مفعولٌ به منصوب

ثم : حرف عطف للترتيب

تنام : فعل مضارع فاعله ضمیر "أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية معطوفة

ليلاً : ظرف زمان أو مفعولٌ فيه منصوب متعلق ب : تنام

يفوص : فعل مضارع فاعله "من" والجملة فعلية

البحر : منصوب على نزع الخافض

من : اسم موصول عام / فاعل مرفوع محلاً

طلب : فعل ماضٍ فاعله ضمیر "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية صلة عائدها ضمیر

هو في الفعل

اللاي : مفعولٌ به منصوب



ایم استقام - بنوازمع

وَأَيُّ نَعِيمٍ لَا يَكْدُرُ الدَّهْرُ

وَأَيُّ نَعِيمٍ لَا يَكْدُرُ الدَّهْرُ
وَأَيُّ نَعِيمٍ لَا يَكْدُرُ الدَّهْرُ
وَأَيُّ نَعِيمٍ لَا يَكْدُرُ الدَّهْرُ

دوره، جان او مفعول به

۱۵- فَلَمَّا أَضَاءَ الصُّبْحُ فَرَّقَ ابْنَيْهِ

فَلَمَّا أَضَاءَ الصُّبْحُ فَرَّقَ ابْنَيْهِ
فَلَمَّا أَضَاءَ الصُّبْحُ فَرَّقَ ابْنَيْهِ
فَلَمَّا أَضَاءَ الصُّبْحُ فَرَّقَ ابْنَيْهِ

فرق : جدایی و تفرقه افکند

أضاء : روشن کرد

لايكدُرُ : مکرر نمی گرداند

نعيم : نعمت

الدهر : روزگار

زمانی که سپیده سرزد، میان ما جدایی انداخت. کدام نعمت است که روزگار آنرا

تیره و تار نمی سازد!

ف : حرف حسب ما قبلها

لما : اسم دائم الإضافة (متضمّن معنى الشرط) / ظرف زمان أو مفعولٌ فيه منصوب محلاً متعلّق

ب : جوابه "فرّق"

أضياء : فعل الشرط ماضٍ (من باب إفعال) فاعله الصبح والجملة فعلية، مضاف إليه مجرور

محلاً، مفعوله محذوف لوضحه الصبح : فاعل مرفوع

فرّق : فعل جواب الشرط ماضٍ (من باب تفعيل) فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة

فعلية

بين : ظرف مكان أو مفعولٌ فيه، منصوب، متعلق ب : فرّق

نا : مضاف إليه مجرور محلاً و : حرف عطف

أى : اسم استفهام، مشغولٌ عنه، مبتدأ مرفوع والجملة اسمية أو أى : مفعول به مقدّم منصوب

نعيم : مضاف إليه مجرور لا يكدر : فعل مضارع منفى، فاعله الدهر

والجملة فعلية (وإذا اعتبرنا أى مبتدأ) خبر مرفوع محلاً

ه : مشغولٌ به، مفعولٌ به منصوب محلاً الدهر : فاعل مرفوع



فَيَا لَيْتَ جُودَهَا كَانَ بُخْلًا

الشاعر السابق

۱۶-أبدأ تستردّ ما تهبّ الدنيا

تستردّ : بازپس می گیرد

أبدأ : همیشه

ياليت : ای کاش

تهبّ : می بخشد

بُخل : بخل، خسیسی

جود : جود، کرم، بخشش

همیشه، دنیا هرچه را ببخشد، باز پس می گیرد، پس ای کاش، جودش بخل می بود!

- لِ : حرف جرّ
 لمن : جارّ و مجرور متعلّق ب : قُلْ
 یدّعی : فعل فاعله ضمیر "هو" المستتر فيه جوازاً والجمله فعلية صلّة عائدها : ضمیر "هو"
 المحذوف فی یدّعی : فلسفة : مفعول به منصوب
 حفظت : فعل فاعله ضمیر "ت" البارز فيه والجمله فعلية مفعول به منصوب محلاً لفعل "قل"
 شیئاً : مفعول به منصوب
 و : حرف عطف
 غابت : فعل ماضٍ فاعله أشياء والجمله فعلية معطوفة
 عنک : جارّ و مجرور متعلّق ب : غابت
 أشياء : فاعل مرفوع



كُلُّ سِرٍّ جَاوَزَ الْاِثْنَيْنِ شَاعَ
 أمير المؤمنين على (ع)

۱۸- کُلُّ عِلْمٍ لَيْسَ لِي الْقِرطَاسِ ضَاعَ

- القرطاس : کاغذ
 سِرٌّ : راز
 الاثنین : دو
 ضاع : ضایع می شود
 جاوز : گذشت
 شاع : فاش و شایع می گردد

هر دانشی که روی کاغذ نوشته نشود، از بین می رود. هر رازی که از بین دو نفر تجاوز کند، فاش خواهد شد.

کُلٌّ : اسم دائم الإضافة / مبتدأ مرفوع والجمله اسمية

علم : مضاف الیه مجرور

لیس : فعل ناقص اسمه ضمیر "هو" المستتر فيه جوازاً والجمله فعلية، نعتية، مجرورة بالتبعية من منعوتها : علم

في القرطاس : جارٌ ومجرور متعلق ب : محذوف شبه الجملة خبر ليس منصوب محلاً
 ضاع : فعل ماضٍ فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعليةٌ خبر مرفوع محلاً
 لِ كَلِّ
 كَلِّ : كما تقدّم
 جاوزَ : فعل ماضٍ (من باب مفاعلة)، فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة
 فعلية، نعتية، مجرورة بالتبعية من منعوتها : سرّ الاثنين : مفعول به منصوب بالياء
 شاعَ : فعل ماضٍ فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعليةٌ خبر مرفوع محلاً
 لِ كَلِّ



بِهَا زَيْنَبٌ فِي نِسْوَةِ خَفِرَاتِ
 الْمَشْتَبَى

۱۹- وَأَشْجَارُ سُرُو بَيْنَهُنَّ كَأَنَّ مَشَتْ

مشت : راه رفت

أشجار (ج شجرة) : درخت

زينب : معشوقه شاعر

نِسْوَةِ (ج امرأة من غير لفظها) : زنان (در این جا دوشیزگان)

خفیرات (ج خفيرة) : شرمگین و باحیا

(خم و راست شدن) درختان سرو در میان آنها (باغ ها) ، همچون راه رفتن زينب
 (معشوقه شاعر)، در میان دوشیزگان شرمگین و با حیاست.

أشجار : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية

و : حرف حسب ما قبلها

سرو : مضاف اليه مجرور

بينَ : اسم دائم الإضافة / ظرف مكان أو مفعولٌ فيه منصوب ، متعلّق ب : محذوف شبه

الجملة ، حال منصوبة صاحبها : أشجار

هنّ : مضافٌ اليه مجرور محلاً (مرجمه : الحدائق)

كانَ : حرف محفف من "كانَ"، اسمه ضمير الشان المحذوف والجملة اسمية خبر مرفوع محلاً
لِ "أشجار"

مشت : فعل ماضٍ، فاعله "زينب" والجملة فعلية خبر كأن مرفوع محلاً

بها : جارٌ ومجرور متعلّق ب : مشت زينب : فاعل مرفوع

في نسوة : جارٌ ومجرور متعلّق ب : مشت خفريات : نعت مجرور



فَلَا تَقْنَعُ بِمَا دُونَ النُّجُومِ

۲۰- إِذَا مَا كُنْتَ فِي أَمْرِ مَرُومٍ

الشاعر السابق

لا تقنع : بسنده مكن، قانع مشو

مروم : خواسته، دلخواه

دون النجوم : پایین تر از ستارگان

هرگاه در صدد انتخاب کاری برآمدی، به پایین تر از ستارگان بسنده نکن. (هدف
والا داشته باش و کوته نظر مباش.)

إذا ما : اسم الشرط دائم الإضافة إلى الجملة الفعلية غير جازم/ظرف زمان أو مفعول فيه

منصوب محلاً، متعلّق ب : جواب الشرط "لا تقنع" (ما : حرف زائدة)

كنتَ : فعل الشرط ناقص اسمه ضمير "ت" البارز والجملة فعلية مضاف اليه مجرور محلاً

في أمرٍ : جارٌ ومجرور، متعلّق ب : محذوف، شبه الجملة خبر منصوب محلاً

مروم : نعت مجرور بالنسبة من منعوته "أمر"

ف : حرف جواب

لا تقنع : فعل جواب الشرط مجزوم ب "لا" فاعله ضمير أنت المستتر فيه وجوباً والجملة

فعلية

مَا : اسم موصول عام / مجرور بحرف جارٍ و "بما" : جارٍ و مجرور متعلق ب : "لاتتبع"
 دون : اسم دائم الإضافة / ظرف مكان أو مفعول فيه منصوب متعلق ب : محذوف شبه
 الجملة صلة عاندها : في المتعلق



٢١- يرى الجبناء أن العجز حزم

و تلك خديعة الطبع اللئيم

الشاعر السابق

| | |
|---------------------------------|------------------------------------|
| العجز : ناتوانی ، درماندگی | الجبناء (ج الجبان) : بدخواه ، ترسو |
| خديعة : خدعه ، نیرنگ ، فریب | حزم : دوراندیشی |
| اللئيم : پست ، فرومایه ، بدسرشت | الطبع : ذات ، سرشت |

بد دلان و ترسوها ، ناتوانی و عجز خود را دور اندیشی می انکارند ؛ که این موضوع ، نیرنگ و فریب ذات بد و پست است.

يرى : فعل مضارع ، فاعله الجبناء ، والجملة فعلية الجبناء : فاعل مرفوع

أن العجز حزم : الجملة اسمية سدّت مسدّالمفعولين منصوبة محلا

و : حرف استثنائية

تلك : اسم أن (المحذوف بقريئة) منصوب محلاً والجملة اسمية معطوفة

خديعة : خبر مرفوع

الطبع : مضاف اليه مجرور

اللئيم : نعت مجرور



٢٢- قَطَعُمُ الْمَوْتِ فِي أَمْرِ حَقِيرٍ

كَطَعُمِ الْمَوْتِ فِي أَمْرِ عَظِيمٍ

الشاعر السابق

طعم الموت : چشیدن موت
عظیم : بزرگ
حقیر : کوچک

(چشیدن) مزه مرگ به خاطر کاری کوچک، بسان چشیدن مزه مردن در راه کاری بزرگ است.

فَ : حرف استثنایه
طعم : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية
في أمرٍ : جارّ و مجرور متعلّق ب : الموت
كطعم : جارّ و مجرور، متعلّق ب : محذوف شبه الجملة، خبر مرفوع محلاً
عظیم : نعت مجرور
حقیر : نعت مجرور



۲۳- فَأَقْعِ كَمَا أَقْعَى أَبُوكَ عَلَىٰ إِسْتِهِ
رَأَىٰ أَنْ رَيْمًا فَوْقَهُ لَا يُعَادِلُهُ
مخبل سعدی

أَقْعِ : بنشین
إِسْتِ : نشیمنگاه
لَا يُعَادِلُ : برابری نمی کند
أَقْعَى : نشست
رَيْمًا : سنگینی، فضل

آنگاه که می بینی توان برابری با بزرگتر از خود را نداری، همچون پدرت سر جاییت بنشین.

ف : حرف حسب ما قبلها
أَقْعِ : فعل أمرٍ مجزوم محذوف حرف علة، فاعله ضمير "أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية
ك : حرف جرّ كما أقعى : جارّ و مجرور ما أقعى : ما حرف مصدرية و أقعى فعل ماضٍ

مبنى على الفتح المقدّر، فاعله "أبو" والجملة فعلية مصدر مؤوّل تقديره : "إقعاء" مجرور بحرف جارّ و"إقعاء" جارّ و مجرور متعلّق بـ "أقع"

أبو : فاعل مرفوع بالواو
على إست : جارّ و مجرور متعلّق بـ : ألقى
رأى : فعل يقين فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية
أنّ : حرف مشبّهة بالفعل (موصول حرفي)

ربما : اسم أن المنصوب والجملة اسمية سدّت مسدّاً لمفعولين، منصوبة محلاً
فوق : اسم دائم الإضافة / ظرف مكان أو مفعول فيه منصوب متعلّق بـ : محذوف شبه
الجملة، نعت منصوب محلاً بالتبعية من منوعته "ربما"
هـ : مضاف إليه مجرور محلاً

لايعادل : فعل فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية، خبر مرفوع محلاً
هـ : مفعول به منصوب محلاً



مَا عَاقِلٌ فِي بَلَدَةٍ بِقَرِيبٍ
مَجْهُولٌ

۲۴- وَإِنْ حَلَّ أَرْضاً عَاشَ فِيهَا بِفَضْلِهِ

حَلٌّ : فرود آمد، اقامت کرد

بلدة : شهر

عاقل : خردمند، اندیشمند

اگر در سرزمینی اقامت کند به خاطر بزرگواری و فضل خود زندگی نماید زیرا
هیچ خردمندی در هیچ شهری بیگانه و غریبه نیست.

إن : حرف الشرط

و : حرف حسب ما قبلها

حَلٌّ : فعل الشرط ماضٍ مجزوم محلاً وجوباً، فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة
فعلية

أرضاً : مفعولٌ به منصوب

عاش : فعل جواب الشرط، ماضٍ مجزوم محلاً وجوباً والجملة فعلية

فيها : جارٌ ومجرور متعلّق ب : عاش بفضل : جارٌ ومجرور متعلّق ب : عاش

و : حرف عطف ما : حرف شبيه ب "ليس"

عاقِل : اسم "ما" مرفوع والجملة اسمية في بلدة : جارٌ ومجرور متعلّق ب : غريب

ب : حرف جرّ (للتوكيد) غريب : مجرور لفظاً و خبر معنًى منصوب



۲۵- وَ لَسْتُ أَبَالِي بَعْدَ إِدْرَاكِ الْعَلِيِّ

أَكَانَ تُرَاثًا مَا تَنَاطَلْتُ أُمَّ كَسْبِيَا

المتنبّي

أبالي : پروا ندارم إدراك : رسیدن

العلّي : بلندی تُراثًا : میراث

تناوتُ : بدست آوردم كسباً : کسب

پس از رسیدن به مقام و مرتبه بلند - از اینکه آیا آن (مقام) به من به ارث رسیده، یا خود بدست آورده ام - پروایی ندارم.

وَ : حرف حسب ما قبلها

لستُ : فعل ماضٍ ناقص، اسمه ضمير "ت" البارز والجملة فعلية

أبالي : فعل مضارع (من باب مفاعلة)، فاعله ضمير "أنا" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية، خبر منصوب محلاً

بعد : اسم دائم الإضافة / ظرف زمان أو مفعولٌ فيه منصوب ، متعلّق ب : أبالي

إدراك : مضافٌ إليه ، مجرور تقديرأ

ی : مضافٌ الیه مجرور لفظاً، فاعل معنی مرفوع لشبه فعل "إدراك"

العُلْمی : مفعولٌ به منصوب تقدیراً لشبه فعل "إدراك"

أ : حرف استفهام

كان : فعل ماضٍ ناقص، اسمه "ما" والجملة فعلية، مفعولٌ به لفعل "أبالی" منصوب محلاً

ترائاً : خبر مقدم منصوب

ماتناولت : "ما" اسم موصول عامّ / اسم كان مؤخر مرفوع محلاً و تناولت : فعل ماضٍ (من

باب تفاعل)، فاعله ضمير "ت" البارز والجملة فعلية صلة عائدها : محذوف

أو "ما" حرف مصدرية و مع "تناولت" مصدر مؤول تقدیره : تناولی، اسم كان مؤخر مرفوع

أم : حرف عطف للمعادلة كسباً : معطوف منصوب بالتبعية من (ترائاً)



۲۶- لَوْلَا الْمَشَقَّةُ سَادَ النَّاسُ كُلَّهُمْ

فَالْجُودُ يُفْقِرُ وَ الْإِقْدَامُ قَتَالُ

الشاعر السابق

المشقة : سختی، دشواری

ساذ: به سروری می رسید

يفقر : نیازمند می سازد

الإقدام : روی به سختی کردن، اقدام به کار مهم کردن

قتال : کشنده

اگر رنج و سختی نبود، همه مردم مهتر و بزرگ بودند، اما بخشندگی و جوانمردی،

(ایشان را) نیازمند می کند و به سوی حادثه و رویداد می کشد.

لولا : حرف امتناع للوجود، متضمن معنی الشرط

المشقة : مبتدأ مرفوع و خبره محذوف وجوباً والجملة اسمية شرطية

سادَ : فعل جواب الشرط. ماضٍ فاعله "الناس" والجملة فعلية (وقد حذفت لام الجواب)
 كلٌّ : مؤكّد مرفوع معنوی لمؤكّده : الناس هم : مضاف اليه مجرور محلاً
 ف : حرف نتيجة الجودُ : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية
 يُفقرُ : فعل مضارع (من باب إفعال)، فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية، خبر
 مرفوع محلاً و : حرف عطف
 الإقدام : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية معطوفة
 قتال : خبر مرفوع



فَكُنْ عَبْدًا لِنَخَالِهِ مُطِيعًا
 أبواسماعيل الطّفرايبي

۲۷- إِذَا مَا لَمْ تَكُنْ مَلِكًا مُطَاعًا

مطاعاً : فرمانروا
 خالق : آفریدگار
 عبداً : بنده
 مطيعاً : فرمانبر

اگر پادشاه فرمانروایی نیستی ؛ پس، بنده ای فرمانبردار برای پروردگارت باش.

إذا ما : اسم الشرط دائم الإضافة إلى الجملة الفعلية غير جازم/ ظرف زمان أو مفعول فيه
 منصوب محلاً متعلّق ب : جواب الشرط "كن" (ما : حرف زائدة)
 لم تكن : فعل الشرط ، ناقص، مضارع اسمه ضمير "أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية
 مضاف اليه مجرور محلاً ملكاً : خبر منصوب
 مطاعاً : نعمت منصوب بالتبعية من منعوته "ملكاً" ف : حرف جواب
 كن : فعل أمر ناقص ، جواب الشرط اسمه ضمير "أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية
 عبداً : خبر منصوب لخالق : جازّ و مجرور، متعلّق ب : مطيعاً

٥ : مضاف اليه مجرور محلاً

مطيعاً : نعت منصوب بالتبعية من منعوته : عبداً



٢٨- إِذَا لَمْ تَمْلِكِ الدُّنْيَا جَمِيعاً

مِنَ اللَّذَاتِ فَاتْرِكْهَا جَمِيعاً

الشاعر السابق

لم تملك : مالك نيسقي ، دراختيار نداری

اترك : رها كن
اللذات (ج اللذة) : لذت، خوشی

اگر خوشی ها و لذت های دنیوی را با هم در اختیار نداری ، در این صورت
آنها (بقیه) را رها کن.

إذا : اسم الشرط دائم الإضافة إلى الجملة الفعلية غير جازم/ ظرف زمان أو مفعول فيه

منصوب محلاً، متعلق ب : جواب الشرط "اترك"

لم تملك : فعل مضارع مجزوم، فاعله ضمير "أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية

مضاف اليه مجرور محلاً
الدنيا : مفعول به منصوب تقديرأ

جميعاً : حال مفردة منصوبة بمعنى "مجتمعة" و صاحبها : الدنيا

من اللذات : جار و مجرور متعلق بما : لم تملك ف : حرف جواب

اترك : فعل أمر جواب الشرط، فاعله ضمير أنت المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية

ها : مفعول به منصوب محلاً



٢٩- حَتَّى تَجَلِيَ الصُّبْحَ لِي جَنَابَتِهَا

كَالْمَاءِ تَلْمَعُ مِنْ خِلَالِ الطُّحْلُبِ

البحتری

حتی تجلی : نا آشکار گردید
 جنات (ج جنبة) : پهلو
 الماء : آب
 تلمع : می درخشد
 الطَّحَلْبِ : خزه

تا سرزدن سپیده در کنارهایش، چون آب از میان خزه می درخشد.

حتی : حرف ابتداء

تجلی : فعل ماضی (من باب تفعل) فاعله "الصبح" والجملة فعلية
 الصبح : فاعل مرفوع
 ها : مضافٌ اليه مجرور محلاً
 تلمع : فعل مضارع فاعله ضميرٌ هي المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية
 من خلال : جارٌ و مجرور متعلق ب : تلمع الطَّحَلْبِ : مضافٌ اليه مجرور
 في جنات : جارٌ و مجرور متعلق ب: تجلی
 كالماء : جارٌ و مجرور متعلق ب : تلمع



۳۰- إذا المرء لم يرضَ ما أمكنه

ولم يأتِ من أمره أزيئته

الشاعر السابق

المرء : آدمی، بشر
 أزيئ : آراسته تر، نیکوتر
 لم يرض : خشنود نباشد
 لم يات : نیاورد

هرگاه که آدمی نیکوترین و زیباترین کار خود را نیاورد، و به توانایی و امکانات خود خرسند نباشند...

إذا : اسم الشرط دائم الإضافة إلى الجملة الفعلية غير جازم/ظرف زمان أو مفعول فيه
 منصوب محلاً متعلق ب "دع" في البيت التالي

المراء : فاعل مرفوع للفعل المفسر المحذوف ، تقديره : إذا لم يرضَ المرءُ لم يرضَ.... والجملة فعلية، مضاف اليه مجرور محلاً (جواب الشرط في البيت التالي)

لم يرضَ : فعل مفسر فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازا والجملة فعلية

ما : اسم موصول عام /مفعول به منصوب محلاً

أمكنَ : فعل ماضٍ (من باب إفعال) فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازا والجملة فعلية صلة

عائدها : "ه" او "ما" : حرف مصدرية و مع "أمكن" : مصدر مؤول تقديره : إمكانه

مفعول به منصوب محلاً و : حرف عطف

لم يأت : فعل مضارع مجزوم بحذف حرف العلة فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازا والجملة

فعلية معطوفة على "لم يرض"

من أمر : جارٍ و مجرور متعلق ب : لم يأت

أزين : اسم تفضيل /مفعول به منصوب ه : مضاف اليه مجرور محلاً



سَيَضْحَكُ يَوْمًا وَيَبْكِي سَنَةً

الشاعر السابق

۳۱- فَدَعُهُ فَقَدْ سَاءَ تَدْبِيرُهُ

ساء : بد کرد

دغ : واگذار ، رها کن

يبكي : خواهد گریست

سَيَضْحَكُ : خواهد خندید

سنة : سال

... او را به حال خود واگذار که چاره اندیشی اش نیکو نیست ، روزی خواهد خندید و سالی خواهد گریست.

ف : حرف جواب

دغ : فعل أمر جواب الشرط ل"لم يرض المرأة" (من ودَعَ يدعُ) فاعله ضمير أنت المستتر فيه

وجوباً و الجملة فعلية ه : مفعول به منصوب محلاً

ف : حرف عطف قد : حرف تحقيق

ساء : فعل ماضٍ فاعله "تدبير" والجملة فعلية تدبير : فاعل مرفوع

ه : مضاف اليه مجرور لفظاً و مفعول به معنى منصوب لشبه فعل تدبير

س : حرف تنفيس للاستقبال

يضحك : فعل مضارع فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية

يوماً : ظرف زمان أو مفعول فيه ، منصوب متعلق ب : يضحك

يبكي : فعل مضارع فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية

سنة : ظرف زمان أو مفعول فيه ، منصوب، متعلق ب : يبكي



هُوَ أَوَّلُ وَ هِيَ الْمَحَلُّ الثَّانِي

المنشئ

۳۲-الرَّايُ قَبْلَ شَجَاعَةِ الشُّجَعَانِ

المحلّ : مرتبه، مقام، درجه

الشُّجَعَانِ (ج الشُّجَاع) : دلیر

الثاني : دوم، بعدی

(جایگاه) تدبیر و اندیشه پیش از دلاوری دلیران است، زیرا نخست اندیشه، و

سپس دلاوری قرار دارد.

الرَّايُ : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية

قَبْلَ : اسم دائم الإضافة / ظرف مكان أو مفعولٌ فيه منصوب، متعلق ب : محذوف، شبه

الجملة، خبر مرفوع محلاً

هو : مبتدأ مرفوع محلاً والجملة اسمية
و : حرف حالیه

هي : مبتدأ مرفوع محلاً والجملة اسمية حالیه منصوبة صاحبها : الشجاعة و رابطها : (و-هي)
المحل : خبر مرفوع

الثاني : نعت مرفوع تقديرأ بالتبعية من منعوته : المحل



مِثْلَ الْجَوَاشِينِ مَصْقُولاً حَوَاشِيهَا
البحترى

۳۳- إِذَا عَلَّتْهَا الصَّبَا أَبَدَتْ لَهَا حُبْكََا

الصَّبَا : باد صبا

علتها : بر آن (آبگیر) وزد

حُبْكََا (ج حَبِيكَة) : خط ، بریدگی

أبدت : آشکار شود

مَصْقُولاً : صیقل خورده

الجواشن (ج الجوشن) : جوشن ، زره

الحواشي (ج الحاشية) : اطراف ، لبه

هرگاه باد بر آن آبگیر وزد ، خطوطی حلقه حلقه (موجهایی) را مانند زره هایى كه اطرافش صیقل خورده است ، پدید می آورد.

إذا : اسم الشرط دائم الإضافة إلى الجملة الفعلية غير جازم / ظرف زمان أو مفعول فيه
منصوب محلاً متعلق ب : جواب الشرط "أبدت"

علت : فعل الشرط ماضٍ مبنى على حذف حرف العلة فاعله الصبا والجملة فعلية مضاف اليه
مجرور محلاً

الصَّبَا : فاعل مرفوع تقديرأ

ها : مفعول به منصوب محلاً

أبدت : فعل جواب الشرط ماضٍ (من باب إفعال) فاعله ضمير هي المستتر فيه جوازاً

والجملة فعلية حِكَاً : مفعول به منصوب

مثل : اسمٌ متوَعَّلٌ في الابهام / نعت منصوب بالتبعية من منعوته "حِكَاً"

مصقولاً : حال مفردة صاحبها : مثل

حواشي : نائب فاعل مرفوع تقديراً لشبه فعل "مصقولاً"

ها : مضاف اليه مجرور محلاً



لُبْعِدِ مَا بَيْنَ قَاصِيبِهَا وَ دَانِيهَا

الشاعر السابق

۳۴- لَا يَلْبِغُ السَّمَكُ الْخِصْرُ غَايَتَهَا

السَّمَكُ : ماهی

لا يلبغُ : نمی رسد

غاية : هدف (در اینجا ژرفا)

الخصور : گرفتار، به دام افتاده

داني : نزدیک

قاصي : دور

ماهی در دام افتاده (گرفتار)، به ژرفای آن نخواهد رسید، زیرا فاصله بالا و پایین آن، بسیار است.

لا يَلْبِغُ : فعل مضارع منفى فاعله السَّمَكُ والجملة فعلية

الخصور : نعت مرفوع

السَّمَكُ : فاعل مرفوع

ها : مضاف اليه مجرور محلاً

غاية : منصوب على نزع الخافض

لُبْعِدِ : جارٌّ و مجرور متعلِّقٌ ب : لا يلبغُ

ما : اسم موصول عام / مضاف اليه مجرور محلاً

بَيْنَ : ظرف مكان أو مفعول فيه منصوب، متعلِّقٌ ب : محذوف شبه الجملة خبر مرفوع

محلاً صلة عائدها : محذوف

قاصي : مضاف اليه مجرور تقديرأ
ها : مضاف اليه مجرور محلاً
وَ : حرف عطف
دانيها : معطوف على قاصيها



۳۵- وَ إِن حَيَاةَ الْمَرْءِ بَعْدَ عَدُوِّهِ
وَ إِن كَانَ يَوْمًا وَاحِدًا لَكَثِيرٌ
مجهول

حياة المرء : زندگی انسان ، عمر بشر
عدو : دشمن

يوماً واحداً : يك روز

بی تردید ، عمر انسان پس از (هلاکت) دشمنش - هرچند یک روز - بسیار دراز خواهد بود.

وَ : حرف حسب ما قبلها
حياة : اسم إن المنصوب والجملة اسمية

بعد : اسم دائم الإضافة/ ظرف مكان أو مفعول فيه منصوب، متعلق ب : كثير

عدو : مضاف اليه مجرور
وَ : حرف حالیه

إن : زائدة وُصَلِّيَّة (ليس بعدها جواب لها)

كان : فعل ناقص، اسمه ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية حالیه منصوبة صاحبها

الحياة (الزمن)
يوماً : خبر منصوب

واحداً : نعت منصوب
ل : حرف ابتداء (مزحلقة)

كثيراً : خبر إن المرفوع (أصله كثيرة وقد حذف «ة» للضرورة الشعرية)



۳۶- يَصَاحِكُ الشَّمْسَ مِنْهَا كَوَكَبٍ شَرِقٍ
مُؤَزَّرٌ بِعَمِيمِ النَّبْتِ مَكْتَهَلٌ
الأعشى

یضاحك : می خندد
 کوكب شرق : ستاره نورانی
 مؤزر : پوشیده
 مکتھل : پیر
 عمیم البت : سبزه های درهم

ستاره نورانی کامل و رسیده (گل شکفته آن مرغزار)، با پوششی از سبزه های
 درهم به خاطر زیبایی و روشنایی-برخورشید لبخند می زند.

یضاحك : فعل مضارع (من باب مفاعلة) فاعله 'كوكب' والجملة فعلية
 الشمس : مفعول به منصوب
 منها : جارّ و مجرور محلاً متعلق ب : یضاحك
 كوكب : فاعل مرفوع
 شرق : نعت مرفوع
 مؤزر : نعت مرفوع
 جارّ و مجرور متعلق ب : مؤزر
 مکتھل : نعت مرفوع



وَيُظْهِرُ صَفْوَهَا سِرَّ الْحِصَاةِ
 مجهول

۳۷- جَمُومٌ قَدْ تَنِمُّ عَلَى الْقَدَاةِ

جوم : چاه پر آب
 تنم : اثر می گذارد
 القداة : خار و خاشاک
 يظهر : نشان می دهد، آشکار می کند
 الحصاة : سنگریزه
 صفو : پاکی و صفا

(چاه)، پرآبی است که گاهی برخاشاک اثر می گذارد، و روشنی و پاکی اش، راز
 سنگریزه ها را آشکار می سازد.

جوم : خبر مرفوع لمبتدأ محذوف تقديره : 'هی جوم' والجملة اسمية
 قد : حرف تقلیل

تَمَّ : فعل مضارع ، فاعله ضمیر "هی" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية نعتية مجرورة بالتبعية
من منعوتها : جموم
و : حرف عطف

يُظْهِرُ : فعل مضارع (من باب إفعال) فاعله "صَفْوٌ" والجملة فعلية
صَفْوٌ : فاعل مرفوع
سَرٌّ : مفعولٌ به منصوب



۳۸- وَاللَّهِ لَمِ أَشْمَتٌ بِهِ فَالْكُلُّ رَهْنٌ لِلْمَمَاتِ لَكِنَّ مِنْ طِيبِ الْحَيَاةِ أَنْ تَرَى مَوْتَ الْعُدَاةِ
عطاء بن يعقوب

لم أشمت : شادمان نشدم (از بدبختی دیگری) رهن : در گرو
الممات : مرگ
طیب الحیاة : خوش زندگی
موت : مرگ
العداة (رج العدو) : دشمن

سوگند به خدا به خاطر مصیبت و مرگ او شادمان نمی شوم ، زیرا که همه ما در
گرو مرگیم ، ولی دیدن مرگ دشمنان (به چشم خود) ، جزیی از خوشی زندگی
است.

و : حرف جر (للقسم)

اللَّهِ : مجرور، واللَّهِ : جارٌ ومجرور متعلِّقٌ ب : محذوف تقديره : أقسم واللَّهِ
لم أشمت : فعل جواب قسم، مضارع مجزوم، فاعله ضمير "أنا" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية
به : جار ومجرور متعلِّقٌ ب : لم أشمت ف : حرف نتيجة
الكل : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية رهن : خبر مرفوع
للممات : مصدر ميمي / جار ومجرور متعلِّقٌ ب : رهن
لكن : حرف مشبهة بالفعل

من طیب : جارّ و مجرور متعلّق ب : محذوف شبه الجملة، خبر مقدّم مرفوع محلاً

الحياة : مضافٌ اليه مجرور
أن : حرف مصدریّه

توی : فعل مضارع منصوب، فاعله ضمیر "أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلیة و "أن

توی" : مصدر مؤوّل تقدیره : رؤیتك، اسم لكنّ منصوب محلاً والجملة اسمیّة

موت : مفعولٌ به منصوب

العداة : مضافٌ اليه مجرور لفظاً و فاعل معنی مرفوع لشبه فعل : موت



وَتَقْبِلُ أَشْبَاهًا عَلَيْكَ صُدُورُهَا

۳۹- تَبَيَّنُ أَعْقَابُ الْأُمُورِ إِذَا مَضَتْ

شبيب بن الرصاء

تَبَيَّنُ : آشکار می شود

أَعْقَابُ (ج عَقَب) : سرانجام، عواقب، پایان، پیامد

الأمور (ج الأمر) : کار
مضت : گذشت

أشباهاً (ج شبه) : شبیه، مانند

صدور (ج الصدر) : قلب (در اینجا ابتدای کار)

هرگاه کارها به سرانجام برسند، نتیجه (خوبی و بدی) مشخص می شود؛ در حالی که به هنگام سرزدن (در ابتدا) کارها، (خوبی و بدی) در نظر تو شبیه یکدیگرند.

تَبَيَّنُ : فعل مضارع (أصله تَبَيَّنَ من باب تَفَعَّل) فاعله "أَعْقَابُ" والجملة فعلیة

أَعْقَابُ : فاعل مرفوع

إذا : اسم الشرط، دائم الإضافة إلى الجملة الفعلیة، غیر جازم / ظرف زمان أو مفعولٌ فيه

منصوب محلاً متعلّق ب : جواب الشرط المحذوف تقدیره : تَبَيَّنُ

مضت : فعل الشرط ماضٍ فاعله ضمير "هی" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية مضافٌ إليه
مجرور محلاً

تقبل : فعل مضارع (من باب إفعال) فاعله "صدر" والجملة فعلية
أشباعاً : حال مفردة منصوبة صاحبها : ضمير "ها" في صدورها
عليك : جارٌّ و مجرور متعلق ب : تقبل صدر : فاعل مرفوع



۴۰- فقی لم یضیع وجه حزم ولم یت
یلاحظ أعقاب الأمور تعقبا
البحتری

فقی : جوان
وجه : رخسار، چهره، روی
لم یضیع : ضایع و تباه نکرد
حزم : دور اندیشی
لم یت : شب را به صبح نرساند
یلاحظ : ملاحظه می کند
تعقبا : پیگیری
أعقاب (ج عقب) : سرانجام، پایان فرجام، پیامد

جوانی که روی دوراندیشی را از دست نمی دهد و همیشه، پیامد و سرانجام کارها
را (با نظر خواهی و مشورت با دیگران) در نظر می گیرد.

فقی : خبر مرفوع تقدیراً مبتدأ محذوف تقدیره : "هو فقی" والجملة اسمية
لم : حرف جزم

یضیع : فعل مضارع (من باب تفعیل) مجزوم ب "لم" فاعله ضمیر "هو" المستتر فيه جوازاً
والجملة فعلية نعتية

وجه : مفعولٌ به منصوب و : حرف عطف

لم یت : فعل مضارع ناقص مجزوم (من بات بیئت) اسمهُ ضمیر "هو" المستتر فيه جوازاً و
الجملة فعلية

يلاحظُ : فعل فاعله ضميرٌ هو "المستتر فيه جوازاً والجملة فعليةٌ خبر منصوب محلاً
 أعقاب : مفعولٌ به منصوب
 تعقباً : مفعول مطلق تأكیدی بالنيابة (عامله: يلاحظُ)



٤١- رَجُلٌ إِذَا مَا النَّائِبَاتُ غَشِيَتْهُ

أَكْفَى لِمُعْضَلَةٍ وَإِنْ هِيَ جَلَّتْ

سلمی بن ربیعة

النائبات : حوادث روزگار، ناملايمات

رجلٌ : مردی

وإن : هر چند

غشيتُ : احاطه کنند

معضلة : سختی، دشواری

أكفي : شایسته تر، باکفایت تر

جلتُ : بزرگ باشد

(وی) مردی است که هرگاه دچار گرفتاری ها و ناملايمات شود، آنها را - هر چند بزرگ و سخت باشد - چاره جویی کند.

رجلٌ : خبر مرفوع لمبتدأ محذوف تقديره : هو رجل و الجملة اسمية

إذا ما : اسم الشرط دائم الإضافة إلى الجملة الفعلية . غير جازم / ظرف زمان أو مفعولٌ فيه

منصوب محلاً، متعلق ب : جواب الشرط المحذوف (ما : حرف زائدة)

النائباتُ : فاعل مرفوع للفعل المفسر المحذوف تقديره : "إذا ما غشيتِ النائباتُ...." فجملة

"غشيتِ النائباتُ" شرطية مضافٌ اليه مجرور محلاً

غشيتُ : فعل ماضٍ مفسرٌ فاعله ضميرٌ "البارز و الجملة فعلية

هُ : مفعولٌ به منصوب محلاً

أكفي : نعت مرفوع تقديرًا بالتبعية من منعوته "رجلٌ"

لمعضلة : جارٌ و مجرور متعلق ب : أكفي

و إن : مرکب من "و" حرف حالیه و "إن" زائده وُصلیة (لیس بعدها جوابُ لها)
 هی : مبتدأ مرفوع محلاً والجملة اسمیه حالیه صاحبها : النائبات ورباطها : "و- هی"
 جلت : فعلٌ فاعله ضمیر "هی" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلیة ، خبر مرفوع محلاً



۴۲- وَضَعُ النَّدَى فِي مَوْضِعِ السَّيْفِ بِالْعُلَى مُضَرٌّ كَوْضَعِ السَّيْفِ فِي مَوْضِعِ النَّدَى
 المنبئ

وضعُ الندی : گذاردن بخشش
 السَّيْفُ : شمشیر
 موضع : جایگاه
 العُلَى : شرف ، بلندی، مقام
 مُضَرٌّ : زیان بخش ، خسارت آور
 الندی : بخشش ، کرم

بخشش و بزرگواری را جایگزین شمشیر کردن ، برخلاف مقام و کرم است ،
 همچنانکه شمشیر را جایگزین بخشش کردن . (هر چیز، به جای خویش نیکوست.)

و : حرف حسب ما قبلها
 التدی : مضاف الیه مجرور تقدیراً
 وضع : مبتدأ مرفوع والجملة اسمیه
 فی موضع : جار و مجرور متعلق ب : وضع
 بالعلی : جار و مجرور متعلق ب : وضع
 مضرٌّ : خبر مرفوع
 كوضع : جار و مجرور متعلق ب : مضرٌّ



۴۳- إِذَا أَنْتَ أَكْرَمْتَ الْكَرِيمَ مَلَكَتْهُ وَإِنْ أَنْتَ أَكْرَمْتَ اللَّيْمَ تَمَرَّدَا
 الشاعر السابق

أكرمتم : احترام گزاری ، نیکی کنی
 ملکتم : مالک شوی ، بنده خودگردانی
 الکریم : جوانمرد

اللتیم : بدخواه ، پست، فرومایه تَمَرَدٌ : سرپیچی کند

هرگاه به انسان بزرگوار نیکی کنی ، وی را بنده خود گردانی، و چون با فرومایه و پست چنین کنی ، سرپیچی و گردن کشی کند. (انسان بزرگوار، حق شناس ؛ و شخص فرومایه، ناسپاس است.)

إذا : اسم الشرط دائم الإضافة إلى الجملة الفعلية غير جازم / ظرف زمان أو مفعول فيه
منصوب محلاً متعلق ب : جواب الشرط (ملکت)

أنت : مؤكّد لفظی بالتبعیّة من مؤكّده ضمير "ت" البارز في الفعل المفسّر المحذوف تقديره :
"أكرمت أنت....."

والجملة فعلية شرطية ، مضاف اليه مجرور محلاً
أكرمت : فعل مفسّر ماضٍ (من باب إفعال) فاعله ضمير "ت" البارز والجملة فعلية
الكریم : مفعول به منصوب

ملكت : فعل ماضٍ جواب الشرط ، مجرور وجوباً فاعله ضمير "ت" البارز فيه والجملة فعلية
و : حرف عطف إن : حرف الشرط

أنت : فاعل مرفوع لفعل محذوف تقديره : أكرمت (قلب ضمير المتصل إلى المنفصل)
والجملة فعلية شرطية

أكرمت : فعل مفسّر فاعله ضمير "ت" البارز والجملة فعلية
اللتیم : مفعول به منصوب

تَمَرَدٌ : فعل جواب الشرط مجرور محلاً وجوباً ، ماضٍ (من باب تفعّل) فاعله ضمير "هو"
المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية (والألف للضرورة الشعرية)



وَ نَفْسُهُ مُصَدَّرٌ وَ جُرَأَةٌ خَائِبٌ

صالح بن عبدالقدوس

۴۴ - وَ هَذَا فَذَلِكَ النَّفْسُ حَمَلَةٌ مُخْفِقٌ

| | |
|--------------------------|--------------------|
| فدت : فدا باد | النفس : روان ، جان |
| حملة : حمله | نفثة : خلط سینه |
| مصدور : مسلول | جرأة : دلیر کردن |
| خائب : شخص نومید | حملة : سرگشتگی |
| مخفق : شکست خورده، ناکام | |

جانم فدایت ! این (بی نیازی) ، سرگشتگی انسانِ شکست خورده ، خلط سینه مسلول ، و دلیرکردنِ شخص نومید است.

| | |
|--|---------------------------------------|
| و : حرف حسب ما قبلها | هذا : مبتدأ مرفوع محلاً والجملة اسمية |
| فدت : فعل ماضٍ فاعله "النفس" والجملة فعلية دعائية معترضة | |
| ك : مفعولٌ به منصوب محلاً | النفس : فاعل مرفوع |
| حملة : خبر مرفوع | مُخفق : مضاف اليه مجرور |
| و : حرف عطف | نفثة مصدرور : معطوف على حملة مخفق |
| و : حرف عطف | جرأة خائب : معطوف على نفثة مصدرور |



٤٥- وَرَكُلٌ إِنَاءٌ بِالذِّئْبِ فِيهِ يَرشَحُ وَيُنْبِيءُ الْفَتَى عَمَّا عَلَيْهِ انْطَوَاؤُهُ
مجهول

| | |
|--------------------|--------------------|
| إناء : ظرف | يرشح : ترشح می کند |
| ينبيء : خبر می دهد | الفتى : جوان |
| انطواء : نیت ، ذات | |

از کوزه همان برون تراود که در اوست و جوان (ظاهر هر کس) به آنچه سرشت و ذات اوست ، خبر دهد. (نیت ها و اندیشه های خویش را بروز دهد.)

کَلٌّ : اسم دائم الإضافة/مبتدأ مرفوع والجملة اسمية

إناء : مضافُ إليه مجرور
بِالَّذِي : جارٌّ ومجرور، متعلِّقٌ بـ : يرشح

فيه : جارٌّ ومجرور متعلِّقٌ بـ : محذوف شبه الجملة، صلةٌ عائدها : محذوف

يرشح : فعل مضارع، فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية، خبر مرفوع محلاً

لـ، كَلٌّ :
و : حرف عطف

يُنْبئُ : فعل مضارع (من باب إفعال)، فاعله "الفتى" والجملة فعلية

الفتى : فاعل مرفوع تقديرًا

عَمَّا : مركبةٌ من "عن" حرف جرٍّ و"ما" اسم موصول عامٌّ/مجرور محلاً و"عَمَّا" : جارٌّ

ومجرور متعلِّقٌ بـ : يُنبئُ

عليه : جارٌّ ومجرور، متعلِّقٌ بـ : محذوف شبه الجملة، خبر مقدّم مرفوع محلاً

انطواء : مبتدأ مؤخر مرفوع والجملة اسمية صلةٌ عائدها : "ه"



لَمْ يَخْرُجِ الطَّيْبُ مِنْ لِيهِ
على (ع)

٤٦- مَنْ لَمْ يَكُنْ غَنَصْرُهُ طَيِّبًا

طَيِّبٌ : پاکیزه

غنصر : سرشت، ذات، نژاد

فِي (فَوْ) : دهان

طَيِّبٌ : بوی خوش

هرکس پاک نژاد و پاکزاد نباشد، سخن خوب، از دهانش بیرون نیاید.

مَنْ : مبتدأ مرفوع محلاً والجملة اسمية

لم يكن : فعل ناقص مضارع مجزوم بـ "لم"، اسمه "غنصر" والجملة فعلية خبر مرفوع محلاً

طَيِّبًا : خبر منصوب

غنصر : اسم كان مرفوع

يخرج : فعل مضارع مجزوم ب « لم » (جواب الشرط)، فاعله «الطيب» والجملة فعلية
 من في : جارٌ ومجرور بالياء متعلق ب : لم يخرج
 ه : مضاف اليه مجرور محلاً



٤٧- إنَّ الْمَعْلَمَ وَالطَّيِّبَ كِلَاهُمَا لَا يَنْصَحَانِ إِذَا هُمَا لَمْ يُكْرَمَا
 مجهول

الطيب : يزشك، طيب
 كلاهما : هردو
 لا ينصحان : خيرخواهی نمی کنند
 لم يكرما : گرامی داشته نشوند

بدون تردید ، آموزگار وپزشک - هردو - هرگاه احترام نشوند ، خیر خواه نباشند.

كلا : مبتدأ مرفوع بالألف والجملة اسمية ، خبر إن مرفوع محلاً
 هما : مضاف اليه مجرور محلاً

لا ينصحان : فعل فاعله ضمير "الف" البارز والجملة فعلية ، خبر مرفوع محلاً
 إذا : اسم الشرط دائم الإضافة إلى الجملة الفعلية غير جازم / ظرف زمان أو مفعول فيه
 منصوب محلاً متعلق ب : جواب الشرط
 هما : مؤكّد لفظي ، مرفوع بالتبعية من مؤكّده ضمير "الف" في "لم يكرما" المفسّر المحذوف تقديره
 : "لم يكرما هما" والجملة فعلية ، مضاف اليه مجرور محلاً
 لم يكرما : فعل مضارع مجزوم ، مفسّر، نائب فاعله ضمير "الف" البارز والجملة فعلية



٤٨- فَاصْبِرْ لِدَائِكَ إِنَّ جَفَوْتَ طَيِّبَهُ
 وَأَقْنَعْ بِجَهْلِكَ إِنْ حَقَرْتَ مَعْلَمًا
 مجهول

داء : درد
جفوت : ظلم و ستم کنی
جهل : نادانی
حقرت : تحقیر کنی، کوچک شمردی

.... از این روی، اگر به پزشک ستم کنی، درد را تحمل کن، و اگر آموزگار را کوچک شمردی، به نادانی خود تن در ده.

ف : حرف جواب

اصبر : فعل، فاعله ضمیر "أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية

إن : حرف الشرط

جفوت : فعل الشرط ماضٍ، مجزوم محلاً فاعله ضمیر "ت" البارز والجملة فعلية (جواب

الشرط : محذوف تقديره : فاصبر) بجهل : جارٌ و مجرور متعلق ب : اقنع

حقرت : فعل الشرط ماضٍ مجزوم محلاً، فاعله ضمیر "ت" البارز والجملة فعلية (جواب الشرط

: محذوف تقديره : اقنع.....)



۴۹- فَمَا كَانَ مِفْرَاحًا إِذَا الْخَيْرُ مَسَّهُ وَلَا كَانَ مَنَانًا إِذَا هُوَ أَنْعَمَا

ابونعمان

مفرحاً : بسیار شادمان
مس : لمس کرد

مناناً : بسیار منت گذار
أنعم : نعمت داد

هرگاه خیری (مال و دارایی) به او می رسید، بسیار شادمان نمی شد و هرگاه به کسی انعامی می داد، بر وی منت نمی گذاشت.

ف : حرف حسب ما قبلها
ما : حرف نفی

كان : فعل ماضٍ ناقص، اسمه ضمیر "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية

مفراحاً : اسم مبالغه / خبر منصوب

إذا : ظرف زمان أو مفعولٌ فيه منصوب محلاً متعلق ب : جواب الشرط المحذوف

الخيرُ : فاعل مرفوع للفعل المفسر المحذوف تقديره "إذا من الخير مسّه"

والجملة فعلية مضاف إليه مجرور محلاً

من : فعل مفسر ماضٍ، فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية

و : حرف عطف لا : حرف زائد لتوكيد النفي

كان : فعل ماضٍ ناقص، اسمه ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية معطوفة

متأناً : خبر منصوب

إذا : اسم الشرط دائم الإضافة إلى الجملة الفعلية غير جازم / ظرف زمان أو مفعولٌ فيه

منصوب محلاً متعلق ب : جواب الشرط المحذوف

هو : مؤكّد لفظي مرفوع لمؤكّده "هو" المستتر في "أنعم" الفعل المفسر المحذوف تقديره : إذا

أنعم هو أنعم ... والجملة فعلية مضاف إليه مجرور محلاً

أنعم : فعل مفسر ماضٍ (من باب إفعال) فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية

(والألف للضرورة الشعرية)



بِهِ الْخَطْبُ إِلَّا وَهُوَ لِلْقَصْدِ مُبْصِرٌ

تأبط شراً

۵- وَ لَكِنْ أَخُو الْحَزْمِ الَّذِي لَيْسَ نَازِلًا

نازلاً : فروآینده

أخو الحزم : دورانديش

مُبْصِرٌ : بینا، آگاه

الخطب : سختی، مصیبت

دورانديش، کسی است که به مصیبتی گرفتار نشود، و گر نه (اگر مصیبتی به آن

رسیده باشد)، آن را پیش بینی کرده باشد. (آمادگی حلّ مشکل را داشته باشد.)

- و : حرف عطف
 لكن : حرف استدراك
 اخو : مبتدأ مرفوع بالواو والجملة اسمية
 الحزم : مضاف اليه مجرور
 الذي : خبر مرفوع محلاً
 ليس : فعل ناقص اسمه "خطب"، والجملة فعلية صلة عائدها : ضمير "ه" في "به"
 نازلاً : خبر مقدم منصوب
 به : جارّ ومجرور محلاً متعلّق ب : نازلاً
 الخطب : اسم ليس المؤخّر
 إلّا : حرف بمعنى لكن
 و : حرف حالیه
 هو : مبتدأ مرفوع محلاً والجملة اسمية حالیه صاحبها «ه» في "به"
 للقصد : جارّ ومجرور متعلّق ب : مبصر
 مبصر : خبر مرفوع



إِذَا سُدَّ مِنْهُ مَنِيخَرٌ جَاشَ مَنِيخَرُ
 الشّاعر السابق

۵۱- فَذَاكَ قَرِيْعُ الدَّهْرِ مَا عَاشَ حَوْلَ

قريع الدهر : برگزیده روزگار، نیک
 منخر : سوراخ بینی
 جاش : بازشود
 حول (ح حائل) : مانع

تا زمان زنده بودن ، برگزیده و نیک روزگارست ؛ چراکه همیشه برای وی یک راه نجات باز است. (خدا، مگر زحمت ببندد دری، ز رحمت، گشاید در دیگری.)

فَ : حرف حسب ما قبلها
 ذاك : مبتدأ مرفوع محلاً والجملة اسمية
 قريع : خبر مرفوع
 الدهر : مضاف اليه مجرور
 ما : حرف مصدرية زمانية
 عاش : فعل ماضٍ فاعله ضمير "هو" المستتر
 فيه جوازاً والجملة فعلية و "ما عاش" : مصدر مؤول تقديره : "مدة عيشه" ظرف زمان أو
 مفعولٌ فيه منصوب محلاً، متعلّق ب : قريع
 حول : خبر بعد خبر مرفوع

إذا : اسم الشرط دائم الإضافة إلى الجملة الفعلية غير جازم / ظرف زمان أو مفعول فيه منصوب محلاً متعلق ب : جواب الشرط (جاش)

سَدَّ : فعل الشرط ماضٍ مبني للمجهول، نائب فاعله "منخر" والجملة فعلية مضاف إليه مجرور محلاً

منه : جارٍ و مجرور محلاً، متعلق ب : سَدَّ منخرٌ : نائب فاعل مرفوع

جاش : فعل جواب الشرط، ماضٍ فاعله ضمير "منخر" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية منخر : فاعل مرفوع



يَهُمُّ بِهِ مِنْ مُسْفِطِعِ الْأَمْرِ صَاحِبًا
سعد بن ناشب بن مازن

٥٢- أَخُو عَزَمَاتٍ لَا يُرِيدُ عَلَيَّ الَّذِي

أخو عزمات : صاحب اراده و عزم

مفطع : رسوا ، زشت

انسان با اراده و مصممی است که چون قصد انجام کار مهم و سختی را بکند، از دوستی کمک نگیرد. (بر خودش تکیه کند).

أخو : من الأسماء الخمسة / خبر مرفوع بالواو مبتدأ محذوف والجملة اسمية

لا يريد : فعل مضارع منفى فاعله ضمير هو المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية نعتية

مرفوعة محلاً بالتبعية من منعوته : أخو على الذي : جارٍ و مجرور محلاً، متعلق ب : يريد

يهمُّ : فعل مضارع فاعله ضمير هو المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية صلة، عائدها :

ضمير "ه" في "به" صاحباً : مفعول به منصوب ل "يريد"



۵۳- إِذَا هُمْ أَلْقَىٰ بَيْنَ عَيْنَيْهِ عِزْمَهُ

وَنَكَبَ عَنِ ذِكْرِ الْعَوَاقِبِ جَانِبًا

الشاعر السابق

ألقى : قرار می دهد

نکب : روی گرداند

العواقب(ج العاقبة) : سرانجام ، عاقبت

هرگاه تصمیم گیرد ، عزم واراده خویش را در برابر چشمانش قرار دهد و از به یاد آوردن سرانجام کار ، سر باز زند.(ممکن است ، در صورت به یاد آوردن سرانجام کار ، از انجام آن منصرف شود.)

إذا : اسم الشرط دائم الإضافة إلى الجملة الفعلية غير جازم / ظرف زمان أو مفعول فيه ،

منصوب محلاً. متعلق ب : جواب الشرط "ألقى"

هم : فعل الشرط فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية مضاف اليه مجرور محلاً

ألقى : فعل جواب الشرط ماضٍ مبني على الفتح المقدّر ، فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازا

والجملة فعلية

بين : اسم دائم الإضافة/مفعول فيه او ظرف مكان منصوب متعلق ب : ألقى

عيني : مضاف اليه و مجرور بالياء (نون المضاف حذفت للإضافة)

ه : مضاف اليه مجرور محلاً

نكَبَ : فعل ماضٍ (من باب تفعيل) فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازا والجملة فعلية

معطوفة على "ألقى" عن ذكر : جارٍ و مجرور متعلق ب : نكَبَ

العواقب : مضاف اليه مجرور لفظاً ومفعول به معنى منصوب محلاً لـ شبه فعل "ذكر"

جانباً : مفعول به منصوب



٥٤- لَا يَسْلَمُ الشَّرْفُ الرَّفِيعُ مِنَ الْأَذَى حَتَّى يُرَاقَ عَلَى جَوَانِبِهِ الدَّمُّ
المنشئ

لايسلم : درامان غمی ماند
الأذى : آزار، اذیت
یراق : ریخته شود
الشرف : بزرگی، شرف
جوانب (ج جانب) : پیرامون
الدّم : خون

بلند مرتبگی از آزار و تعرض دیگران درامان نمی ماند تا اینکه پیرامون آن خون (حسد و رزان) ریخته شود.

لايسلم : فعل مضارع منفى، فاعله "الشرف" والجملة فعلية
الشرف : فاعل مرفوع
من الأذى : جارّ ومجرور متعلّق ب لايسلم
حتى : حرف جرّ

یراق : فعل مضارع (من باب إفعال)، منصوب ب "أن" المقدّرة و مبنی للمجهول، نائب فاعله
"الدّم" والجملة فعلية مصدر مؤوّل تقديره : "إراقته"، مجرور محلاً بحرف جارّ و "حتى إراقة" :
جارّ ومجرور متعلّق ب : لايسلم
على جوانب : جارّ ومجرور متعلّق ب : یراق الدّم : نائب فاعل مرفوع



٥٥- لَطُنُّ بِسَائِرِ الْإِخْوَانِ شَرًّا وَ لِاتَّأَمَّنْ عَلَى سِرِّ فُؤَادَا
ابوالعلاء المعرّی

ظنّ : بد گمان باش
الإخوان (ج الأخ) : برادر
سائر : دیگر (همه)
لاتأمن : امین ندان

سر : راز

فؤاداً : دلی، قلبی

به دیگر همنوعان بدبین باش ؛ و هیچ دلی را برای رازداری ، امین و شایسته ندان.

ف : حرف حسب ما قبلها

ظن : فعل امر (من ظنَّ یظنُّ) فاعله ضمیر "أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلیة

ب : حرف جرّ للتوكید

سائر : مجرور بحرف جرّ لفظاً و مفعول به معنی منصوب

شراً : مفعول به منصوب ثانٍ و : حرف عطف

لا : حرف جزم

تأمن : فعل مضارع مجزوم ، فاعله ضمیر "أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلیة معطوفة

علی سر : جارّ و مجرور متعلّق ب : تأمن فؤاداً : مفعول به منصوب



۵۶- وَ مِنْ كَرَمِ الْأَخْلَاقِ أَنْ يَصْبِرَ الْفَتَى

عَلَى جَفْوَةِ الْإِخْوَانِ مِنْ بَعْدِ زَلَّةٍ

مجهول

الفتی : جوان

جفوة : ستم

الإخوان (ج الأخ) : برادر ، هم نوع

زلة : لغزش و خطا

بردباری و شکیبایی جوان برستم هم نوع (خود) پس از لغزش (وی) ، جزیی از اخلاق نیکوست.

و : حرف حسب ما قبلها

من کرم : جارّ و مجرور متعلّق ب : محذوف شبه الجملة ، خبر مقدم مرفوع محلاً

أن : حرف مصدریة

يَصْبِرُ : فعل مضارع منصوب فاعله "الفتى" والجملة فعلية "أن يصبر" : مصدر مؤول تقديره "صبر" مبتدأ مؤخر مرفوع محلاً والجملة اسمية
 الفتى : فاعل مرفوع تقديراً
 على جفوة : جارّ ومجرور متعلّق ب : يصبر
 الإخوان : مضاف اليه مجرور
 من بعد : جارّ ومجرور متعلّق ب : يصبر
 زلة : مضاف اليه مجرور



نَظَرَ الْعَدُوَّ بِمَا أَسْرَّ يَبُوحُ

المتنبّي

٥٧- يُخْفِي الْعِدَاةَ وَ هِيَ غَيْرُ خَفِيَّةٍ

العدواة : دشمنی ، بدخواهی

يُخْفِي : پنهان می کند

العدوّ : دشمن

خفية : پنهان

أسرّ : مخفی کرد

يبوح : آشکار می شود

دشمنی و بدخواهی خود را - که نمایان است - پنهان می کند ؛ نگاه دشمن گویای دشمنی اوست . (رنگ رخسار خبر می دهد از سرّ درون.)

يُخْفِي : فعل مضارع (من باب إفعال) فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية

و : حرف حالیه

العدواة : مفعول به منصوب

هي : مبتدأ مرفوع محلاً والجملة اسمية حالیه منصوبة صاحبها : العدواة

خفية : مضاف اليه مجرور

غير : خبر مرفوع

ب : حرف جرّ

نظر : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية

مَا أَسْرَّ : "ما" اسم موصول عامّ / مجرور محلاً و "بما" : جارّ ومجرور متعلّق ب : يبوح

أسرّ : فعل ماضٍ (من باب إفعال) فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية صلة

عائدها : محذوف أو "ما" : حرف مصدرية و مع "أسرّ" : مصدر مؤول تقديره : بإسرار :

جَارٌ وَمَجْرور متعلق ب : یوح

یوح : فعل مضارع فاعله ضمیر "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية خبر مرفوع محلاً



وَقَرُبُ الْبَحْرِ مَحْذُورُ الْعَوَاقِبِ

صاحب بن عبّاد

۵۸- مَا السُّلْطَانُ إِلَّا الْبَحْرُ عَظْمًا

البحر : دریا

السُّلْطَانُ : سلطان، ملك

قرب البحر : نزدیکی به دریا

عظماً : بزرگ

العواقب (ج العاقبة) : سرانجام، فرجام

محذور : سهمگین

دستگاه و دربار سلطان (مستبد) همچون دریا پهناور است ؛ نزدیکی به دریا، پیامدها و فرجام های سهمگینی دارد.

و : حرف حسب ما قبلها

ما : حرف شبیه ب "لیس" (ألغى عن العمل بسبب وجود إلّا بعده)

السُّلْطَانُ : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية إلّا : حرف استثناء

البحر : مستثنى مفرغ بدل مرفوع بالتبعية من المبدل منه المحذوف ، تقديره أحدٌ، و هو خبرٌ

عظماً : تمييز منصوب و : حرف عطف

قرب : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية محذور : خبر مرفوع

العواقب : مضاف اليه مجرور لفظاً ونائب فاعل معنى مرفوع لشبه فعل "محذور"



حُبِسَ الْهَزَارُ لِأَنَّهُ يَنْرُمُ

أحمد بن محمد الأَرَجَانِي

۵۹- الصَّغْوُ يَصْفِرُ آمَنًا فِي سَرِيهِ

الصَّعْوُ : گنجشک
 یصْفُرُ : چهجه می زند، جیک جیک می کند
 سرب : گروه، دسته، راه لانه
 الهزارُ : بلبل، هزار دستان
 یتَرْتُمُ : آواز میخواند

گنجشک با خیالی آسوده و ایمن در میان دسته پرندگان (در لانه اش) جیک جیک می کند؛ ولی بلبل چون آواز خواند، در قفس افتد.

الصَّعْوُ : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية

یصْفُرُ : فعل مضارع فاعله ضمیر "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية

آمنأً : حال مفردة منصوبة صاحبها : الصَّعْوُ

في سرب : جارٌ ومجرور متعلق ب : آمنأً ه : مضافٌ اليه مجرور محلاً

حِسِنَ : فعل ماضٍ مبني للمجهول، نائب فاعله "الهزارُ" والجملة فعلية

لِ : حرف جرّ
 أن : حرف مشبهة بالفعل

ه : إسم أن المنصوب محلاً والجملة اسمية مجرورة مؤوَّلة إلى المصدر تقديره : "لترْتُمهُ" : جارٌ

و مجرور، متعلق ب : حِسِنَ
 یتَرْتُمُ : فعل مضارع (من باب تَفَعَّل) فاعله

ضمیر "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية، خبر مرفوع محلاً



وَلَا ذَنْبَ لِي إِلَّا الْعُلَىٰ وَ الْفَوَاضِلُ

أبو العلاء المعرّي

۶۰- تُعَدُّ ذُنُوبِي عِنْدَ قَوْمٍ كَثِيرَةٍ

ذنوب(ج ذنب) : گناه

تعدُّ : برشمرده می شود، به حساب می آید

العلی : شرف، بلندی، بزرگی

قوم : گروهی، قومی

الفواضل(ج الفاضلة) : پاکدامن، فاضل

گناهانم از نظر گروهی، بسیار به حساب می آید؛ در حالی که گناه من، فقط بلندمرتبه‌گی و بزرگواری است.

تعُدُّ: فعل مضارع مبنی للمجهول نائب فاعله «ذنب» والجملة فعلية

ذنب: نائب فاعل مرفوع تقدیراً

عند: اسم دائم الإضافة/مفعولٌ فيه أو ظرف مكان، منصوب محلاً، متعلّق ب: كثيرة

كثيرة: مفعولٌ به ثانٍ و: حرف حالیه

ذنب: اسم لا النافية للجنس، مبنی علی الفتح بیناء عرضی، منصوب محلاً والجملة اسمية (أو

لاذنب: مبتدأ مرفوع محلاً) حالة صاحبها: ضمير «ی» في ذنوبی و رابطها: و

لي: جارٌّ و مجرور، متعلّق ب: محذوف شبه الجملة، خبر مرفوع محلاً

إلّا: حرف استثناء

العلی: مستثنى منقطع غیر موجب، مرفوع تقدیراً

الفواضل: معطوف مرفوع



۶۱- مَوْسُومَةٌ بِالْحَسَنِ ذَاتُ حَوَاسِدٍ

إِنَّ الْحَسَانَ مَظِنَّةٌ لِلْحُسْدِ

محمد بن بشیر الخارجی

موسومة: علامت گذاری شده، نشان گذاری شده، نامیده شده

حواسد (ح حاسدة): حسود الحسان: (ح الحسن): نیکو رو، زیبا

مَظِنَّةٌ: مورد، هدف، آماج الحسد (ح الحاسد): حسود

نیکو روی حسد و رزانی دارد چراکه به زیبا رویان بد گمان می شوند.

موسومة: مبتدأ مرفوع والجملة اسمية (مسوخ الابداء بالنكرة بسبب أنه عمل فيما بعده)

بالحسن : جارّ و مجرور متعلّق ب : موسومة

ذات : من الأسماء الخمسة / خبر مرفوع حواسد : مضاف اليه مجرور بالفتحة

إنّ : حرف مشبّهة بالفعل الحسن : اسم إنّ منصوب والجملة اسمية

مَظَنَّة : خبر مرفوع للحسد : جارّ و مجرور متعلّق ب : مظنة



ولكن قضاء لأطبق غلابه

٦٢- وأعلم أنّي فاتر الرأي مخطئ

أبو الفرج الكاتب

مُخطئ : خطاكار، اشتباه كنده

فاتر الرأي : سست رأى

لأطبق : تواناي ندارم

قضاء : حكم، قضا و قدر

غلاب : غلبه كردن، چيرگی، تسلط

يقيناً مى دانم كه سست رأى و خطا كارم، ولى اين حكم (آسمانى) است كه نمى توانم بر آن غلبه كنم.

و : حرف حسب ما قبلها

أعلم : فعل يقين مضارع، فاعله ضمير "أنا" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية

أنّ : حرف مشبّهة بالفعل

ي : اسم أنّ منصوب محلاً والجملة اسمية سدّت مسدّ المفعولين منصوبة محلاً

فاتر : خبر مرفوع

الرأي : مضاف اليه مجرور لفظاً ومفعولٌ به معنى "منصوب محلاً لشبهه فعل "فاتر"

مخطئ : خبر بعد خبر مرفوع

لكن : حرف استدراك

و : حرف عطف

قضاء : خبر مرفوع لمبتدأ محذوف تقديره : "هو قضاء" والجملة اسمية
 لأطبق : فعل مضارع منفى (من باب إفعال)، فاعله ضمير "أنا" المستتر فيه وجوباً والجملة
 فعلية نعتية مرفوعة بالتبعية من منعوتها : قضاء
 غلاب : مفعول به منصوب
 ه : مضاف إليه مجرور محلاً



۶۳- لَوْلَا الدُّمُوعُ وَ فَيْضُهُنَّ لِأَحْرَقَتْ أَرْضَ السُّودَانِ حَرَارَةُ الْأَكْبَادِ
 مجهول

الدُّمُوعُ (ج الدَّمَع) : اشك
 أحرقت : سوزانید
 الوداع : وداع، خداحافظی
 فيض : ریزش
 الأكباد (ج الكبَد) : جگر

اگر اشک ها و ریزش (فراوان) آنها نبود، سوز جگرها، زمین وداع (محل خداحافظی)
 را می سوزاند.

لولا : حرف امتناع للوجود، متضمّن معنى الشرط
 الدُّمُوعُ : مبتدأ مرفوع و خبره محذوف وجوباً والجملة اسمية شرطية
 و : حرف عطف
 ل : حرف جواب
 أحرقت : فعل جواب الشرط ماضٍ، (من باب إفعال)، فاعله "حرارة" والجملة فعلية
 أرض : مفعول به منصوب
 حرارة : فاعل مرفوع



٦٤- وَ إِي لَمَيْمُونُ النَّقِيَّةِ مُنْجِحٌ

وَ إِنْ كَانَ مَطْلُوبِي سَنَّا الشَّمْسِ فِي الْبُعْدِ

بمجهول

ميمون النقية : مبارك نفس

منجح : كاياب

مطلوب : خواسته

سنا : روشنايي، نور

البعء : دور

قطعاً، من خجسته و پاک نهادم ؛ هرچند خواسته ام ، همچون نور خورشيد ، دور باشد، (بدان ، دست يابم.)

و : حرف حسب ما قبلها

ي : اسم إن المنصوب محلاً والجملة اسمية

ل : حرف ابتداء (مزحلقة)

ميمون : خبر مرفوع

النقية : مضاف اليه مجرور

منجح : خبر بعد خبر مرفوع

و : حرف حالية

إن : زائدة وصلية (ليس بعدها جواب لها)

كان : فعل ماض ناقص، اسمه "مطلوب" والجملة فعلية حالية منصوبة صاحبها :

ضمير "ي" في "إي"

مطلوب : اسم كان مرفوع تقديراً

ي : مضاف اليه مجرور محلاً

سنا : خبر منصوب تقديراً

الشمس : مضاف اليه مجرور

في البعد : جارٍ ومجرور متعلق ب : محذوف شبه الجملة، حال منصوبة صاحبها : مطلوب



٦٥- وَأَدْرِكُ سُؤْلِي حِينَ أَرْكَبُ عَزْمَتِي

وَلَوْ أَلَّهُ فِي جَنَّةِ الْأَسَدِ الْوَزْدِ

بمجهول

أدرك : دست می يابم

سؤلي : آرزوی خود، خواسته خود

الورد : سرخ

جبهه الأسد : پیشانی شیر

هرگاه اراده کنم ، به آرزویم دست یابم ؛ هرچند که در پیشمانی شیر سرخ روی
(کلگون و خشمگین) باشد.

و : حرف حسب ما قبلها

أدرك : فعل مضارع (من باب إفعال)، فاعله ضمير "أنا" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية
سؤل : مفعول به منصوب تقديراً

حين : اسم دائم الإضافة / ظرف زمان أو مفعول فيه منصوب متعلق ب : أدرك

أركب : فعل مضارع ، فاعله ضمير "أنا" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية مضاف إليه
مجرور محلاً عزمة : مفعول به منصوب تقديراً

و : حرف حالیه

لو : حرف زائدة (لأن "لو" وقعت في أثناء الكلام وليس بعدها جواب لها وحينئذٍ "و"
حرف حالیه و "لو" حرف زائدة والجملة بعدها حالیه)

أن : حرف مشبّهة بالفعل هُ : اسم "أن" المنصوب محلاً والجملة اسمية

حالية منصوبة صاحبها : سؤل رابطها : و

في جبهة : جارّ ومجرور متعلق ب : محذوف شبه الجملة ، خبر مرفوع محلاً

الورد : نعت مجرور

الأسد : مضاف إليه مجرور



من معشرٍ فعلُوا و ما قالُوا

٦٦- قَالُوا وَ مَا فَعَلُوا وَ أَيْنَ هُمْ

مؤيدالدين الطغرائي

معشر : گروهی، جماعتی

أين هم : كجايند

(گروهی که) گفتند و عمل نکردند، کجا!! و گروهی که کار کردند و نگفتند کجا!!

قالوا : فعل ماضٍ فاعله ضميرٌ "او" البارز والجملة فعليةٌ (مفعوله محذوف)

و : حرف عطف
ما : حرف نفی

فعلوا : فعل ماضٍ فاعله ضميرٌ "او" البارز والجملة فعليةٌ

و : حرف عطف

أين : ظرف مكان أو مفعولٌ فيه، منصوب محلاً متعلقٌ ب : محذوف شبه الجملة خبر مقدم،

مرفوع محلاً
هم : مبتدأ مؤخر مرفوع محلاً والجملة اسمية

من : حرف جرّ

معشر : مجرور لفظاً و مرفوعٌ معنىً على أنه بدل من المبدل منه : هم

فعلوا : فعل ماضٍ فاعله ضميرٌ "او" البارز والجملة فعليةٌ ، نعتية مجرورة بالترتیب من منعوتها :

و : حرف عطف
معشر

ما : حرف نفی
قالوا : كما تقدّم



وَلَكِنْ لَا سَبِيلَ إِلَى الْوُرُودِ

۶۷-أَرَى مَاءً وَ بِي عَطَشٌ شَدِيدٌ

أبو الحسن ابن الرومی

عطش : تشنگی
لا سبیل : هیچ راهی نیست

الورود : رسیدن، وارد شدن

آب را، درحالی که تشنه ام، می بینم، ولی هیچ راهی برای رسیدن به چشمه وجود ندارد.

أرى : فعل مضارع فاعله ضميرٌ "أنا" المستتر فيه وجوباً والجملة فعليةٌ

و : حرف حالیه
ماءٌ : مفعول به منصوب

بی : جازّ و مجرور متعلّق ب : محذوف شبه الجملة ، خبر مقدم مرفوع محلاً
 عطش : مبتدأ مؤخّر مرفوع والجملة اسمیة حالیة منصوبة صاحبها : ضمیر "أنا" المستتر في
 "أرى"
 و : حرف عطف
 لكن : حرف استندراك لا : حرف نفی للجنس
 سبیل : اسم "لا" مبني على الفتح ببناء عرضی منصوب محلاً والجملة اسمیة (أو "لا سبیل" :
 مبتدأ مرفوع محلاً)
 إلي الورود : جازّ و مجرور متعلّق ب : محذوف شبه الجملة ، خبر مرفوع محلاً



وَدَاءُ التُّوَكِّ لَيْسَ لَهُ دَوَاءٌ

قیس بن خطیم

۶۸- وَ كُلُّ الدَّاءِ مُلْتَمَسٌ شِفَاءً

ملتمس : امید هست

الداء : درد

التوك : حماقت، ابلهی

شفاء : بهبودی

دواء : دارو، درمان

هر دردی را امید درمانی هست ؛ در حالی که کودنی و نادانی ، درمانی ندارد.

و : حرف حسب ما قبلها

كلّ : اسم دائم الإضافة / مبتدأ مرفوع والجملة اسمیة
 الداء : مضاف اليه مجرور

ملتمس : اسم مفعول (من باب افتعال) / خبر مرفوع

شفا : نائب فاعل مرفوع تقدیراً لشبه فعل : ملتمس (عمل فيما بعده)

ه : مضاف اليه مجرور محلاً
 و : حرف حالیه

داء : مبتدأ مرفوع والجملة اسمیة حالیه منصوبة صاحبها : ملتمس

التوك : مضافُ اليه مجرور

ليس : فعل ناقص، اسمه "دواء" والجملة فعلية خبر مرفوع محلاً

له : جارٌّ ومجرور، متعلِّقٌ ب : محذوف شبه الجملة، خبر مقدّم منصوب محلاً

دواء : اسم "ليس" مؤخّر مرفوع



تَعْتَدُهُ النَّسْوَانُ مِنْ عَادَاتِهَا

بجهول

٦٩- مَا لِلرِّجَالِ وَالْكِيَادِ وَ إِنَّمَا

الكياد(ج الكيّد) : حيله

الرِّجَالِ(ج الرِّجَال) : مرد

النَّسْوَانُ(ج الامرأة من غير لفظها) : زنان

تعتدُّ : می شمارند

عادات(ج عادة) : خوی، عادت

مردان را با قریب و حيله چه کار است ؟ در حالی که زنان آن را (قریب و حيله) فقط از ویژگی های خویش به حساب می آورند.

ما : اسم استفهام / مبتدأ مرفوع محلاً والجملة اسمية

لِلرِّجَالِ : جارٌّ ومجرور متعلِّقٌ ب : محذوف شبه الجملة، خبر مرفوع محلاً

الكياد : مفعول معه منصوب

و : حرف معية

و : حرف حالیه

إنما : مركب من "إن" حرف مشبهة بالفعل و"ما" حرف كافة و"إنما" : أداة حصر

تعتدُّ : فعل مضارع(من باب افتعال)، فاعله "النسوان" والجملة فعلية حالیه صاحبها : الكياد

النَّسْوَانُ : فاعل مرفوع

ه : مفعول به منصوب محلاً

من عادات : جارٌّ ومجرور متعلِّقٌ ب : تعتدُّ ها : مضاف اليه مجرور محلاً



۷۰- فَإِنَّ أَبْكَ لَأَشْفِي الْغَلِيلَ وَإِنْ أَدَغَ
أَدَغَ حُرْقَةً فِي الْقَلْبِ ذَاتَ تَلْهَبٍ
البحترى

إِنْ أَبْكَ : اگر بگریم
لَأَشْفِي : شفا نمی دهم
الْغَلِيلَ : سوزش دل
حُرْقَةً : سوزشی
تَلْهَبُ : شعله وزبانه کشیدن

اگر بگریم، با سوزش دل، بهبودی ام به دست نمی آید و اگر (حریه را) رها کنم، سوزش شعله ور و زبانه کشیده را در دل رها می کنم.

فَ : حرف ابتدائية
إِنْ : حرف الشرط

أَبْكَ : فعل الشرط مضارع للمتكلم وحده مجزوم بحذف حرف العلة، فاعله ضمير "أنا"

المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية
لَا : حرف نفي

أَشْفِي : فعل جواب الشرط مضارع منفي، فاعله ضمير "أنا" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية

الغليل : مفعول به منصوب
وَ : حرف عطف

أَدَغَ : فعل الشرط مضارع للمتكلم وحده (من وَدَعَ) مجزوم وجوباً والجملة فعلية

أَدَغَ : فعل جواب الشرط مضارع للمتكلم وحده (من وَدَعَ) مجزوم وجوباً والجملة فعلية

حُرْقَةً : مفعول به منصوب
فِي الْقَلْبِ : جارٌ و مجرور متعلق ب : أَدَغَ

ذَاتُ : اسم من الأسماء الخمسة / نعت منصوب بالثبعية من منونه : حرقه

(مؤوّل الى المشتق بمعنى صاحبة)
تَلْهَبُ : مضاف اليه مجرور



۷۱- فَتَى كَانَ فِيهِ مَا يَسْرُ صَدِيقَهُ
عَلَى أَنْ فِيهِ مَا يَسُوءُ الْأَعَادِيَا

نابغة الجودى

فتی : جوانی
یسرُ : شاد می کند
صدیق : دوست
یسوء : غمگین می کند
الأعادي(ج الأعداء، ج العدو) : دشمن

جوان ویژگی داشت که دوستش را شاد می کرد ؛ اما غمگینی و اندوه دشمنان را در پی داشت.

فتی : خبر مرفوع تقدیراً مبتدأ محذوف تقدیره : "هو فتی" والجملة اسمية
كان : فعل ناقص اسمه "ما" والجملة فعلية نعتية

فيه : جارّ و مجرور متعلّق ب : محذوف شبه الجملة ، خبر مقدم منصوب محلاً

ما : اسم موصول عامّ / اسم كان مؤخّر مرفوع محلاً والجملة اسمية

یسرُ : فعل فاعله ضمیر "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية صلة عائدها : "ه" في "صديقه"
أو "ما یسرُ" : "ما" حرف مصدرية ومع "یسرُ" مصدر مؤوّل تقدیره : سروره، اسم كان
مرفوع مؤخّر محلاً

صدیق : مفعول به منصوب ه : مضاف اليه مجرور محلاً

على : حرف جرّ أنّ : حرف مشبهة بالفعل

فيه : جارّ و مجرور، متعلّق ب : محذوف شبه الجملة خبر مقدم مرفوع محلاً

ما یسوء : "ما" اسم موصول عامّ / اسم أنّ منصوب محلاً والجملة اسمية مجرورة و"على

ما....." جارّ و مجرور متعلّق ب : یسرُ ؛ و یسوء : فعل مضارع فاعله ضمیر "هو" المستتر

فيه جوازاً والجملة فعلية صلة عائدها : ضمیر هو المستتر فيه أو "ما" حرف مصدرية ومع

یسوء ، مصدر مؤوّل تقدیره : "سوء" مجرور بحرف جارّ و"على سوء" : جارّ و مجرور

متعلّق ب : یسرُ أعادي : مفعول به منصوب (والألّف للضرورة الشعرية)



٧٢- إِذَا وَتَرْتِ أَمْرًا فَاحْذَرِ عِدَاوَتَهُ

مَنْ يَزْرَعِ الشُّوكَ لَا يَحْصُدُ بِهِ عِنْبًا

صالح بن عبدالقدوس

عداوة : دشمنی ، بدخواهی

وترت : ستم کردی ، انتقام گرفتی

لايحصد : درو نمی کند

الشوك : خار

عنباً : انگور

هرگاه در کاری به کسی ظلم و ستم کردی ، به دشمنی و کینه آن هم بیانیدیش ؛
زیرا هرکس خار بکارد ، انگور درو نمی کند. (تخم بد ، ثمره نیک نمی دهد.)

إذا : اسم الشرط ، دائم الإضافة إلى الجملة الفعلية ، غير جازم / ظرف زمان أو مفعول فيه
منصوب محلاً متعلق ب : جواب الشرط "احذر"

وترت : فعل الشرط ماضٍ فاعله ضمير "ت" البارز فيه والجملة فعلية ، مضاف اليه مجرور محلاً
أمرأ : مفعول به منصوب ف : حرف جواب

احذر : فعل أمر ، جواب الشرط فاعله ضمير "أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية
عداوة : مفعول به منصوب

من : اسم الشرط ، مبتدأ مرفوع محلاً والجملة اسمية
يزرع : فعل الشرط مضارع مجزوم (والكسرة لدفع التقاء الساكنين) فاعله ضمير "هو"
المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية خبر مرفوع محلاً
الشوك : مفعول به منصوب

لايحصد : فعل مضارع ، جواب الشرط مجزوم ، فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً
والجملة فعلية
به : جارٍ و مجرور متعلق ب : لا يحصد
عنباً : مفعول به منصوب



٧٣- فَلَمَّا رَأَيْتُ أَنِّي قَدْ قَتَلْتُهُ نَدِمْتُ عَلَيْهِ أَي سَاعَةَ مَنَدَمٍ

قتال الكلابي

قد قتلتُ : كشته ام
ندمتُ : بشيمان شدم
ساعة : زمان، هنگام، وقت
مَنَدَمٌ : بشيماني و ندامت

آنگاه كه مطمئن شدم ، او را كشته ام ، بشيمان گشتم ، ولي بشيماني را چه سود!

ف : حرف ابتدائية

لَمَّا : اسم دائم الإضافة ، متضمّن معنى الشرط / ظرف زمان أو مفعولٌ فيه ،

منصوب محلاً متعلّق ب : جوابه "ندمت"

رَأَيْتُ : فعل يقين ماضٍ ، فاعله ضميرٌ "ت" البارز والجملة فعليةٌ مضاف اليه مجرور محلاً

أَنَّ : حرف مشبهة بالفعل
ن : حرف وقاية

ي : اسم "أَنَّ" منصوب محلاً و الجملة اسميةٌ سدّت مسدّ المفعولين ، منصوبة محلاً

قد : حرف تحقيق

قتلت : فعل ماضٍ فاعله ضميرٌ "ت" البارز والجملة فعليةٌ ، خبر مرفوع محلاً

ه : مفعول به منصوب محلاً

ندمتُ : فعل جواب الشرط ماضٍ ، فاعله ضميرٌ "ت" البارز والجملة فعلية

عليه : جارٌّ و مجرور متعلّق ب : ندمت

أَي : اسم دائم الإضافة / مفعول مطلق بالتيابة منصوب

ساعة : مضاف اليه مجرور

مندم : مصدر ميميّ / مضاف اليه مجرور



۷۴- إِذَا أَنْتَ أُعْطِيتِ السَّعَادَةَ لَمْ تُبَلِّ
وَإِنْ نَظَرْتَ شِزْرًا إِلَيْكَ الْقَبَائِلُ
أبوالعلاء المعرّي

اعطيت: به تو روی آورد، به تو داده شد
لم تبل: نرس، پروا نکن
السعادة: نیک بختی، خوشبختی
شزراً: خشم، تحقیر آمیز
القبائل(ج القبيلة): قوم، قبيله

هرگاه خوشبختی و سعادت به تو روی آورد، هرچند قبيله ها (حسد و رزان و كينه توزان) به تو تحقیر آمیز و خشمگین نگاه کنند، باکی نداشته باش.

إذا: اسم الشرط دائم الإضافة إلى الجملة الفعلية غير جازم/ظرف زمان أو مفعول فيه، منصوب محلاً، متعلق ب: جواب الشرط "لم تبل"

أنت: مؤكّد لفظی لمؤكّده ضمير "ت" في الفعل المفسّر المحذوف أعطيت" تقديره: "إذا أعطيت أنت" و الجملة فعلية مضاف اليه مجرور محلاً

أعطيت: فعل مفسّر مبنى للمجهول نائب فاعله ضمير "ت" البارز فيه و الجملة فعلية
السعادة: مفعول به ثانٍ منصوب

لم تبل: أصله (لم تبال و حذف الألف للتخفيف) فعلٌ جواب الشرط مجرور فاعله ضمير أنت المستتر فيه وجوباً و الجملة فعلية

و: حرف حالیه
إن: زائدة وُصليّة (بعدها ليس جوابها)

نظرت: فعل الشرط مجرور محلاً فاعله القبائل و الجملة فعلية حالیه منصوبة، صاحبها ضمير أنت شزراً: مفعول مطلق بالنيابة منصوب (نظرَ نظراً شزراً)



۷۵- يُدَكِّرُنِيهِ الْخَيْرُ وَالشَّرُّ وَالَّذِي
أَخَافُ وَ أَرْجُو وَ الَّذِي أَتَوَقَّعُ
ابونعمان

يَذْكُرُنِي : مرابه خاطر می آورد
أرجو : امید دارم
أتوقّع : آرزو مندم، انتظار دارم

خوبی ، بدی ، ترس، امید و انتظارم ، همه یادآور اویند.

يَذْكُرُ : فعل مضارع (من باب تفعيل) فاعله "الخير" والجملة فعلية

ن : حرف وقاية ي : مفعول به منصوب محلاً

هـ : مفعول به ثانٍ منصوب محلاً الخيرُ : فاعل مرفوع

و : حرف عطف الشرّ : معطوف مرفوع

و : حرف عطف الذي : معطوف مرفوع محلاً

أخاف : فعل مضارع فاعله ضمير "أنا" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية صلة عائدها : محذوف

أرجو : فعل مضارع فاعله ضمير "أنا" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية معطوفة على أخاف

الذي : معطوف مرفوع محلاً بالتبعية من معطوف عليه "الخير"

أتوقّع : فعل مضارع فاعله ضمير "أنا" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية صلة عائدها : محذوف



فَإِذْ ذَاكَ غَضِبْنَا عَلَى لِنَامِهَا

ابوالعیناء

٧٦- إِذَا رَضِيتْ عَنِّي كِرَامٌ عَشِيرَتِي

کرام(ج کریم) : بزرگ، بخشنده

ذالك : آن

لنّام(ج لئیم) : بد خواه ، فرومایه

رضیت : راضی و خشنود شود

عشيرة : خانواده ، خاندان

غضبان : خشمناک ، عصبانی

هرگاه بزرگان و جوانمردان خاندانم از من خرسند شوند ، فرومایگان ، از من خشمگین و عصبانی شوند.

إذا : اسم الشرط دائم الاضافة الى الجملة الفعلية غير جازم / ظرف زمان أو مفعول فيه
منصوب محلاً ، متعلق ب : جواب الشرط

رضيت : فعل ماضٍ فاعله 'كرام' والجملة فعلية مضاف اليه مجرور محلاً

عني : جارّ و مجرور محلاً، متعلق ب : رضيت كرام : فاعل مرفوع

عشيرة : مضاف اليه مجرور تقديراً ف : حرف جواب

إذ ذلك : لفظاً مركب من "إذ" و هي ظرف زمان أو مفعول فيه منصوب محلاً متعلق ب :

رضيتُ ذلك : مبتدأ مرفوع محلاً والجملة اسمية مضاف اليه مجرور محلاً

غضبان : خبر مرفوع على : جارّ و مجرور متعلق ب : غضبانُ

لئام : فاعل مرفوع لشبهه فعل "غضبان" ها : مضاف اليه و مجرور محلاً



٧٧- وَ لَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ وَ فِي الشَّرِّ نَجَاةٌ حِينَ لَا يُنْجِيكَ إِحْسَانُ

شهل بن شيبان الزماني

القصاص : انتقام أولى الألباب : خردمندان

الشّرّ : آزار و بدی کردن

ای خردمندان! زندگی شما در قصاص است و زمانی که نیکی تو را نجات نمی دهد، رهایی در بدی کردن است.

و : حرف حسب ما قبلها

لكم : جارّ و مجرور محلاً متعلق ب : محذوف شبه الجملة، خبر مقدم مرفوع محلاً

في القصاص : جارّ و مجرور متعلق ب : محذوف شبه الجملة ، حال منصوبة صاحبها : كم

حياة : مبتدأ مؤخر مرفوع والجملة اسمية

يا : حرف ندا

أولى : ملحق بجمع المذكر السالم / منادى مضاف منصوب بالياء

الألباب : مضاف اليه مجرور

في الشئ : جارٍ ومجرور متعلق ب : محذوف شبه الجملة خبر مقدم مرفوع محلاً

نحاة : مبتدأ مؤخر مرفوع والجملة اسمية

حين : اسم دائم الإضافة / ظرف زمان أو مفعول فيه منصوب متعلق ب : نحاة

لاينجي : فعل مضارع منفى (من باب إفعال) فاعله "إحسان" والجملة فعلية مضاف اليه

مجرور محلاً

إحسان : فاعل مرفوع

ك : مفعول به منصوب محلاً



عَلَى بُعْدِ أَنْصَارِي وَقِلَّةِ مَالِي
أبوالعلاء المعري

٧٨- فَأَصْبَحْتُ مَحْسُوداً بِفَضْلِي وَحَدَّةُ

فضل : هنر و برتری

محسوداً : مورد حسادت

بعد : دوری

وحده : تنها

قلة : کمی

أنصار (ج ناصر) : یار، یاور

على رغم دوری دوستان و توشه اندکم ، فقط بخاطر بزرگی و بلند مرتبگی ام
مورد حسادت قرار گرفتیم.

ف : حرف حسب ماقبلها

أصبحت : فعل ناقص ماضٍ ، اسمه ضمير "ت" البارز والجملة اسمية

محسوداً : خبر منصوب

بفضل : جارّ و مجرور تقدیراً متعلّق ب : محسوداً

ی : مضافّ الیه مجرور محلاً وحده : حال مفردة منصوبه صاحبها : فضل

علی بعدّ : جارّ و مجرور متعلّق ب : محذوف شبه الجملة ، حال منصوبه صاحبها :

ضمیر "ی" فی "فضلی" أنصار : مضافّ الیه مجرور تقدیراً

قلّة : معطوف مجرور بالتبعية من معطوف علیه "بعد"

مال : مضافّ الیه مجرور تقدیراً ی : مضافّ الیه مجرور محلاً



۷۹- وَ رَاضٍ بِمَآ أَوْلَيْتَ غَيْرَ مُعَاضِبٍ
أبُو فِرَاسٍ الْحَمْدَانِي

وَ إِلَّا فِإِنِّي بِالَّذِي جِئْتَ قَانِعٌ

راضٍ : خشنود

قانع : خرسند

مُعَاضِبٍ : خشمگین

أَوْلَيْتَ : روا داری

و کمرنه من به آنچه تو بیاوری ، خرسندم ؛ و به هر آنچه در مورد من
رواداری ، خوشنودم ، نه خشمگین و غضب آلود.

و : حرف حسب ما قبلها

إِلَّا : مرکب من «إِنْ» الشرطية و «لَا» و فعل الشرط محذوف

ف : حرف جواب

ی : اسم إنّ المنصوب و الجملة اسمية جواب الشرط

بالذی : جارّ و مجرور محلاً ، متعلّق ب : قانع

جئت : فعل ماضٍ فاعله ضمیر "ت" البارز و الجملة فعلية ، صلة عائدها : محذوف

و : حرف عطف

قانع : خبر مرفوع

راضٍ : معطوف مرفوع تقدیراً بالتَّبَعِيَّةِ من معطوف علیه : قانعٌ

ب : حرف جرّ

ماأوليتُ : "ما" اسم موصول عام/مجرور بحرف جارّ متعلّق ب : راضٍ و "أوليتُ" :

فعل ماضٍ (من باب إفعال)، فاعله ضمير "ت" البارز والجملة فعلية صلة عاندها :

مخذوف أو "ما" حرف مصدرية و مع "أوليتُ" : مصدر مؤول تقدیره : إيلائك،

مجرور و "إيلاء" : جارّ ومجرور متعلّق ب : راضٍ

غير : خبر بعد خبر

مغاضب : اسم فاعل من باب مفاعلة/مضافٌ إليه مجرور



٨٠- وَ عِبْدٌ عَلَى الْعِلَاتِ يَلْزَمُ نَهْجَهُ

إِذَا اخْتَلَفَتْ بِالْقَوْمِ سُبُلُ الْمَطَالِبِ

الشاعر السابق

العِلَاتُ (ج العِلَّة) : بیماری، سبب

يلزم : پیش می گیرد

نهج : راه

سبل (ج سبيل) : راه

المطالب (ج المطلب) : خواست، مقصود، مورد نظر

بنده ای هستم که هرگاه با مردم در اهداف و راههای مورد نظر اختلاف داشته باشم ؛ به هر حال باید راه خود را در پیش بگیرم.

و : حرف عطف

عبدٌ : معطوف مرفوع بالتَّبَعِيَّةِ من معطوف علیه : قانعٌ

على العِلَاتِ : جارّ ومجرور، متعلّق ب : عبدٌ

يلزم : فعل مضارع فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية نعتية بالتَّبَعِيَّةِ

من منعوتها : عبدٌ
فَهَجَّ : مفعولٌ به منصوب

هـ : مضافٌ اليه مجرور محلاً

إذا : اسم الشرط دائم الإضافة إلى الجملة الفعلية غير جازم / ظرف زمان أو مفعولٌ فيه

منصوب محلاً متعلقٌ ب : جواب الشرط المحذوف

اختلفت : فعل الشرط ماضٍ (من باب افتعال) ، فاعله "سبل" و الجملة فعلية ، مضافٌ اليه

مجرور محلاً
بالقوم : جارٌّ ومجرور متعلقٌ ب : اختلفت

سُبل : فاعل مرفوع
المطالب : مضافٌ اليه مجرور



٨١- يَا أَعْدَلَ النَّاسِ إِلَّا فِي مُعَامَلَتِي فِيكَ الْخِصَامُ وَأَنْتَ الْخِصْمُ وَالْحَكْمُ

المتنبى

المعاملة : برخوردار
الخصام : دشمنی

الخصم : دشمن
الحكم : حکم ، قاضی ، داور

ای دادگر ترین مردم (در برخوردارها) ! - جز در برخوردار با من - در تو (خصمت)
دشمنی هست ؛ (چگونه می توانی) تو ، هم دشمن ، و هم داور باشی .

یا : حرف ندا
أعدل : منادی مضاف منصوب

الناس : مضاف اليه مجرور
إلا : حرف استثناء (حصريّة)

في معاملة : جارٌّ ومجرور متعلقٌ ب : محذوف

ي : مضافٌ اليه مجرور محلاً

فيك : جارٌّ ومجرور محلاً متعلقٌ ب : محذوف شبه الجملة خبر مقدم مرفوع محلاً

الخصام : مبتدأ مؤخر مرفوع والجملة اسميةٌ
و : حرف حالیه

أنت : مبتدأ مرفوع محلاً والجملة اسمية حالية منصوبة صاحبها : "ك" في "فيك"
 الخصم : خبر مرفوع
 و : حرف عطف
 الحكم : معطوف مرفوع



غداً وَ هُوَ مِنْ آرائِهِ فِي كِتَابِهِ
 مجهول

٨٢- إذا باتَ في أمرٍ يُفكِّرُ وَحدهُ

بات : شب را به صبح رساند
 غداً : شد
 يُفكِّرُ : فکر می کند، می اندیشد
 آراء (ج رأي) : اندیشه ، دیدگاه
 کتاب (ج كتيبة) : لشکر

هرگاه در کاری که به تنهایی می اندیشد ، شب را به صبح برساند : (این گونه)
 شود که اندیشه های بسیارش ، همچون لشکری وی را در بر گیرند.

إذا : اسم الشرط دائم الإضافة إلى الجملة الفعلية غير جازم / ظرف زمان أو مفعول فيه
 منصوب محلاً متعلق ب : جواب الشرط "يفكر"

بات : فعل الشرط تام (بمعنى نزل ليلاً) ماضٍ فاعله ضمير هو المستتر فيه جوازاً والجملة
 فعلية مضاف اليه مجرور محلاً في أمر : جار ومجرور متعلق ب : بات

يُفكِّرُ : فعل فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية نعتية مجرورة

وحدهُ : حال مفردة صاحبها : مير "هو" المستتر في "يفكر" (مؤول الى المشتق تقديره : وحيداً)

غداً : فعل جواب الشرط ناقص اسمه ضمير هو المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية (خبره

محذوف بقرينة الجملة التالية) و : حرف حالية

هو : مبتدأ مرفوع محلاً والجملة اسمية حالية منصوبة صاحبها : ضمير هو المستتر في : غدا

من آراء : جاز و مجرور متعلق ب: کتاب ه : مضاف الیه مجرور محلاً
 فی کتاب : جاز و مجرور متعلق ب : محذوف شبه الجملة خبر مرفوع محلاً



۸۳- فَاَلْوَجْهَ مِثْلُ الصُّدْغِ مَبِيضٌ وَالصُّدْغُ مِثْلُ اللَّيْلِ مُسْوَدٌّ
 المنجى

الوجه : رخسار، چهره مبيض : سفید، روشن
 الصدغ : مو (صدغ : به معنای میان چشم و گوش و کنایه از موی بنا گوش است).
 مسود : سیاه و تاریک

رخسار، همچون سپیده دم، سفید و روشن؛ و گیسو همانند شب، سیاه و تاریک است.

ف : حرف ابتدائیه
 مثل : اسم متوغل فی الإبهام/ خبر مرفوع
 مبيض : خبر بعد خبر
 و : حرف عطف
 الصدغ : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية
 مثل : خبر مرفوع
 مسود : خبر بعد خبر مرفوع



۸۴- وَ لِي مَنْطِقٌ لَمْ يَرْضَ لِي كُنْهَ مَرِيٍّ عَلَيَّ أَلْبَنِي بَيْنَ السَّمَكَينِ نَازِلٌ
 أبو العلاء المعري

كنه : نهایت، سرانجام
 بين السماءين : بین دو ستاره سماک (رامح و أعزل)
 منطق : زبان و نطق (قدرت بر گفتار)

زبانی دارم؛ به خاطر اینکه میان دوستاره سماک (نمادهای پستی و بلندی)،
فرودآمده ام؛ از منزلت و جایگاه من خوشنود نیست.

و : حرف حسب ما قبلها

لی : جارّ و مجرور محلاً متعلّق ب : محذوف شبه الجملة خبر مقدم مرفوع محلاً

منطق : مبتدأ مؤخّر مرفوع والجملة اسمیة

لم یرض : فعل مضارع مجزوم ، فاعله ضمیر "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلیة نعتیة
مرفوعة بالتبعية من منوعتها : منطق

لی : جارّ و مجرور متعلّق ب : لم یرض

کُنه : مفعول به منصوب

مؤول : مضاف الیه مجرور تقدیراً

علی : حرف جرّ

أن : حرف مشبّهة بالفعل

ن : حرف وقایة

ی : اسم أن منصوب محلاً و الجملة اسمیة مؤوّلّة إلى المصدر تقدیرها : نزولی و علی نزولی :
جارّ و مجرور متعلّق ب : لم یرض

بین : اسم دائم الإضافة / ظرف مکان أو مفعولٌ فيه منصوب متعلّق ب : نازل

السّمّاکین : مضاف الیه مجرور بالیاء

نازل : خبر مرفوع



فَلَمَّ أَقْطَعُ بِهِمُ إِلَّا بَنَانِي

۸۵- فَإِنْ أَكْ قَدْ بَرَدْتُ بِهِمْ غَلْبِي

قیس بن زهیر العبسی

إن أك قد بردت : خنک کرده باشم

لم أقطع : نبریده ام

بنان(واحدھا بنانة) : سر انگشتان

اگر (با کشتن) آنها سوزش دلم را خنک کرده باشم، پس فقط سرانگشتان خود را
بریده ام.(زیرا خویشاوندان و نزدیکان من هستند.)

ف : حرف ابتدائية إن : حرف الشرط

أَكْ : فعل الشرط ناقص مجزوم، اسمه ضمير "أنا" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية (أصله) :

أَكْنُ : قد حذفت النون جوازاً للتخفيف (قد : حرف تحقيق

بردتُ : فعل فاعله ضمير "ت" البارز والجملة فعلية خبر منصوب محلاً

بهم : جارّ و مجرور محلاً، متعلّق ب : بردتُ

غليل : مفعولٌ به منصوب تقديرأ

ي : مضاف اليه مجرور محلاً ف : حرف جواب

لم أقطع : فعل الشرط مضارع للمتكلم وحده، مجزوم، فاعله ضمير "أنا" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية

بهم : جارّ و مجرور متعلّق ب : أقطع إلّا : حرف استثناء

بنان : مستثنى مفرّغ، بدل منصوب تقديرأ بالتبعية من المبدل منه المحذوف تقديره : لم أقطع

بهم شيئاً ي : مضاف اليه مجرور محلاً



وَ قَدْ حُطِّمَتْ فِي الدَّارِ عَيْنِ العَوَامِلِ
أبوالعلاء المعرّي

۸۶- وَ تَرَجَّعَ أَعْقَابُ الرَّمَّاحِ سَلِيمَةَ

الرَّمَّاحِ (جِ الرَّمْحِ) : نیزه

أَعْقَابِ (جِ عَقَبِ) : دنباله

الدَّارِ عَيْنِ : زره پوشان

سَلِيمَةَ : سالم

العواملِ (جِ عاملة) : سرنیزه (نزدیک سنان)

حطمت : شکسته شود

دسته و دنباله نیزه ها سالم بازگردند؛ درحالی که سرنیزه ها، در (شکم) زره پوشان خرد شوند.

و : حرف حسب ما قبلها

ترجع : فعل مضارع ، فاعله "أعقاب" والجملة فعلية

سليمة : حال مفردة منصوبة صاحبها : أعقاب

و : حرف حالیه

قد : حرف تحقيق

حُطمت : فعل ماضٍ مبني للمجهول، نائب فاعله "العوامل" والجملة فعلية حالية منصوبة

صاحبها : أعقاب

الدَّارَعين : مجرور بحرف الجر بالياء

في الدَّارَعين : جارٌّ ومجرور متعلق ب: حطمت

العوامل : نائب فاعل مرفوع



۸۷- لِكُلِّ امْرِئٍ شِعْبٌ مِنَ الْقَلْبِ فَارِغٌ وَ مَوْضِعٌ نَجْوَى لَا يُرَامُ اِطْلَاعُهَا

ربيعه بن عامر (المسكين الدارمي)

شعب : شكاف، دره

فارغ : خالی

لايرام : قصد نمی شود، خواسته نمی شود

موضع نجوی : جای راز

هر فردی ، در دلش جای رازی (برای دوستان) دارد که آگاهی و اطلاع از آن ممکن نیست.

لِكُلِّ : جارٌّ ومجرور متعلق ب : محذوف شبه الجملة، خبر مقدم مرفوع محلاً

امري : مضاف اليه مجرور

شعبٌ : مبتدأ مؤخر مرفوع والجملة اسمية

من القلب : جارٌّ ومجرور متعلق ب : فارغٌ

فارغٌ : نعت مرفوع بالتبعية من منعوته : شعبٌ

و : حرف عطف

موضعٌ : معطوف مرفوع بالتبعية من المعطوف عليه (شعب)

نَجْوَى : مضاف الیه مجرور تقدیراً

لا يَراهُمُ : فعل مضارع منفى مبنى للمجهول، نائب فاعله "أَطْلَاعُ" والجملة فعلية نعتية، مجرورة

بالتبعية من منعوتها : نَجْوَى

اطلاع : نائب فاعل مرفوع

ها : مضاف الیه مجرور لفظاً ومفعولٌ به معنى منصوب لشبهه فعل "أَطْلَاعُ"



۸۸- يَظْلُونَ شَتَّى فِي الْبِلَادِ وَ سِرُّهُمْ

إلى صَخْرَةٍ أَعْيَا الرَّجَالَ انْصَادِعُهَا

الشاعر السابق

يَظْلُونَ : باقى مى مانند، همچنان کارى را مى کنند

شَتَّى : پراکنده

البلاد (ج البلاد) : شهر، کشور

أعيا : ناتوان ساخت، عاجز کرد

انصداع : شکافتن

(صاحبان آن رازها آسوده) ، در شهرها پراکنده مى شوند ؛ در حالى که رازشان

گویی در سنگی است که مردان از شکافتن آن ناتوانند. (هیچ کس نمی تواند از راز

دوستان غایب من آگاه شود.)

يَظْلُونَ : فعل ناقص مضارع، اسم ضمير "واو" البارز و الجملة فعلية

شَتَّى : خبر منصوب تقدیراً

في البلاد : جارّ ومجرور متعلق ب : شَتَّى

و : حرف حالیه

سِرّ : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية، حالیه منصوبة صاحبها : ضمير "واو" في يَظْلُونَ

هم : مضاف الیه مجرور

إلى صخرة : جارّ ومجرور متعلق ب : محذوف شبه الجملة، خبر مرفوع محلاً

أعيا : فعل ماضٍ، مبنى على الفتح المقدّر (من باب إفعال)، فاعله "انصداع" والجملة فعلية

نعتية، مجرورة بالتبعية من منعوتها : صخرة

الرَّجَالَ : مفعولٌ به منصوب
انصداع : فاعل مرفوع
ها : مضاف اليه مجرور لفظاً و فاعل معنی مرفوع لشبه فعل "انصداع"



۸۹- سَحَابٌ خَطَّانِي جَوْدُهُ وَ هُوَ مُسَبَّلٌ وَ بَحْرٌ عَدَانِي فَيْضُهُ وَ هُوَ مُفَعَّمٌ

البحتری

سحاب : ابری
جود : باران بسیار
مُسَبَّلٌ : روان، ریزان، بارنده
مُفَعَّمٌ : پر، لبریز، خروشان
خطای : از من گذشت
عدای : از من گذشت
فیض : ریزش آب

وی ابری، اگر چه بارنده بود، بر من نبارید؛ دریایی، اگر چه خروشان بود، آبش به من نرسید. (هر کس از وی بهره مند شد و من محروم ماندم.)

سحاب : خبر مرفوع مبتدأ محذوف تقدیره : "هو سحاب" والجمله اسمیه
خطاً : فعل ماضٍ مبنی علی الفتح المقدّر فاعله "جود" والجمله فعلیه نعتیه مرفوعه
ن : حرف وقایه
جوّد : فاعل مرفوع
و : حرف حالیه
ي : مفعولٌ به منصوب محلاً
هُ : مضافٌ اليه مجرور محلاً

هو : مبتدأ مرفوع محلاً والجمله اسمیه حالیه منصوبه صاحبها : ضمیر "ه" فی جوده، و رابطها :
"-و- هو"

مُسَبَّلٌ : خبر مرفوع
وَ : حرف عطف

بحرٌ : خبر مرفوع لمبتدأ محذوف تقدیره : "هو بحر" والجمله اسمیه معطوفه

عدا : فعل ماضٍ مبنى على الفتح المقدّر، فاعله "فيض" والجملة فعلية نعتية

ن : حرف وقاية
ي : مفعولٌ به منصوب محلاً

ليضُ : فاعل مرفوع
هـ : مضافٌ إليه مجرور محلاً

وَ : حرف حالية

هو : مبتدأ مرفوع محلاً والجملة اسمية حالية منصوبة صاحبها : ضمير "هـ" في "فيضه" و

رابطها : "و-هو"
مُفَعَّم : خبر مرفوع



۹- وَ بَدْرٌ أَضَاءَ الْأَرْضَ شَرْقًا وَ مَغْرِبًا

وَمَوْضِعُ رِجْلِي مِنْهُ أَسْوَدٌ مُظْلَمٌ

الشاعر السابق

أضَاءَ : روشن کرد
شَرْقًا : خاور

مَغْرِبًا : باختر
مَوْضِعُ : جا

رِجْلِي : پا
أَسْوَدٌ : سیاه

مُظْلَمٌ : تاریک

ماه تمامی (شب چهارده ای) است که سراسر گیتی را روشن کرده در حالی که جای پای من تاریک است.

بَدْرٌ : خبر مرفوع للمبتدأ المحذوف تقديره : "هو بدر" والجملة اسمية معطوفة

أضَاءَ : فعل ماضٍ من باب إضاءة)، فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً

والجملة فعلية نعتية مرفوعة
الأرضَ : مفعولٌ به منصوب

شَرْقًا : بدل تفصيل منصوب بالتبعية من المبدل منه : الأرض

وَ : حرف عطف
مَغْرِبًا : بدل تفصيل منصوب معطوف

وَ : حرف حالية
مَوْضِعُ : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية حالية

منصوبة صاحبها : ضمير "هو" في أضاء و رابطها : "و" رجل : مضاف إليه مجرور تقديرأ
 ي : مضاف إليه مجرور محلاً منه : جارّ و مجرور متعلّق ب : أسود
 أسود : خبر مرفوع مظلّم : خبر بعد خبر مرفوع



خَلَّتِ الدُّنْيَا مِنَ الْفِتَنِ
 أبونواس

٩١-رَشَاءُ لَوْلَا مَلَاحَتُهُ

ملاحة : ملاحه، بانمك بودن، زیبایی، دلربایی
 الفتن (ج الفتنة) : فتنه

رشأ : آهو
 خلت : خالی شد

بچه آهوئی است که اگر زیبا رویی و دلربایی آن نبود : در دنیا فتنه ای وجود نداشت.

رشأ : خبر مرفوع لمبتدأ محذوف تقديره : "هو رشأ" والجملة اسمية

لولا : حرف امتناع يتضمن معنى الشرط

ملاحة : مبتدأ مرفوع، خبره محذوف وجوباً تقديره : "موجودة" والجملة اسمية شرطية

ه : مضاف إليه مجرور محلاً

خلت : فعل جواب الشرط، ماضٍ (الكسرة لدفع التقاء الساكنين) مبنى على حذف حرف

العلة، فاعله "الدنيا" والجملة فعلية (لام الجواب حذفت للضرورة الشعرية)

من الفتن : جارّ و مجرور متعلّق ب : خلت

الدنيا : فاعل مرفوع تقديرأ



فِي الثَّائِبَاتِ عَلَيَّ مَا قَالَ بُرْهَانًا
 قُريظ بن أنيف

٩٢-لَا يَسْأَلُونَ أَخَاهُمْ حِينَ يَنْدُبُهُمْ

لايسألون : نمی خواهند
 يندبُ : پناه می برد
 النائبات (ج النائبة) : حادثه، رویداد
 برهاناً : برهان

(دوستان) از هم نوع خویش که در سختی ها به آنان پناه آورده است، به خاطر گفته اش، دلیل روشنی نمی خواهند. (به محض فراخوانی - بی چون و چرا - خواسته او را پاسخ گویند.)

لايسألون : فعل مضارع منفى، فاعله ضمير "او" البارز والجملة فعلية

أخا : مفعول به منصوب بالألف هم : مضاف اليه مجرور محلاً

حين : اسم دائم الإضافة معرب / ظرف زمان أو مفعول فيه منصوب، متعلق ب : لايسألون

يندبُ : فعل مضارع فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية مضاف اليه، مجرور محلاً

هم : مفعول به منصوب محلاً في النائبات : جارّ ومجرور متعلق ب : يندبُ

على : حرف جر

ماقال : "ما" اسم موصول عام، وقال : فعل ماضٍ فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً

(مفعوله محذوف) والجملة فعلية، صلة، عائدها : محذوف، أو "ما" حرف مصدرية مع "قال"

مصدر مؤول تقديره : قوله : مجرور بحرف جارّ و "على قوله" : جارّ ومجرور متعلق ب :

لايسألون

برهاناً : مفعول به ثانٍ، منصوب لفعل "يسألون"



دُمُوعُ التَّصَابِي فِي حُدُودِ الْخُرَائِدِ

البحترى

۹۳- شَقَائِقُ يَحْمِلُنُ التَّدَى فَكَأَنَّهَا

التدى : شبنم

التصابي : عاشقانه

شقائق : گل شقائق (لاله)

دموع (ج دمع) : اشك

خُدود (ج خَدَّ) : گونه ، رخسار الخرائد (ج الخريدة) : دوشیزه شرمگین

گل شقایق (لاله ها) که شبنم بر روی آنها نشسته است ، گویی اشک های عاشقانه ای می باشد که بر روی گونه های دوشیزگان بسیار شرمگین نشسته است.

شقائق : خبر مرفوع تقدیره : هی شقائق و الجملة اسمیة

يحملن : فعل فاعله ضمير "ن" البارز والجملة فعلية نعتية

التدى : مفعول به منصوب تقديراً ف : حرف عطف

كان : حرف مشبهة بالفعل ها : اسم كان ، منصوب محلاً والجملة اسمية

دموع : خبر مرفوع التصابي : مضاف اليه مجرور تقديراً

في خدود : جارّ ومجرور ، متعلق ب : محذوف شبه الجملة حال منصوبة صاحبها : دموع



۹۴- وَ الدَّهْرُ لَيْسَ بِنَاجٍ مِنْ حَوَادِثِهِ صُمُّ الْجِبَالِ وَلَا ذُو الْعُصْمَةِ الصَّدَعُ

أبو ذؤيب الهذلي

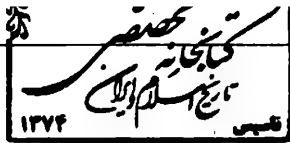
صَم (ج اصم) : سخت الجبال (ج الجبل) : کوه

ذوالعصمة : بازو سفید الصدع : بز کوهی

از حوادث و پیشامدهای روزگار، کوه سخت و بز کوهی سپید بازو هم در امان نیست (هیچ جاندار و بی جانی - هرچند توانا، تنومند و گریز پا هم باشد - نجات پیدا نمی کند.)

و : حرف حسب ما قبلها الدهر : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية

ليس : فعل ناقص، اسمه ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية، خبر مرفوع محلاً



ب : حرف جرّ (للتوكيد)

ناج : مجرور تقدیراً لفظاً و خبر ليس معنى منصوب محلاً

من حوادث : جارّ و مجرور متعلّق ب : ناج صمّ : فاعل مرفوع لشبه فعل "ناج"

الجمال : مضاف إليه مجرور و : حرف عطف

لا : حرف نفی زائد (للتوكيد)

ذو : معطوف مرفوع بالواو بالتبعية من معطوف عليه : صمّ

العصمة : مضاف إليه مجرور الصدع : نعت مرفوع بالتبعية من منعوته : ذو



۹۵- إنْ أَوْلَى الْبَرِيَّةِ طَرّاً أَنْ تُوَاسِيَهُ عِنْدَ السُّرُورِ الَّذِي وَاسَاكَ فِي الْحُزَنِ

إبراهيم الصّولى

أولى : سزاوارترین، شایسته‌ترین البریة : مردم

طراً : همگی أن تواسیه : با او همدردی کنی

السُّرُورِ : شادی الحزن : ناراحتی، درد

برترین و شایسته‌ترین مردم آن شخص است که به هنگام شادی، کسی را که در اندوه و ماتم با وی همدردی کرده است، در شادی هایش شریک گرداند.

أولى : اسم "إنّ" منصوب تقدیراً والجملة اسمية

طراً : حال مفردة منصوبة، صاحبها : الناس (طراً = جميعاً)

أن تواسيَ : فعل مضارع (من باب مفاعلة) منصوب، فاعله ضمير "أنت" المستتر فيه جوازاً

والجملة فعلية، مصدر مؤوّل تقديره : "المواساة" خبر مرفوع محلاً

ه : مفعول به منصوب محلاً

عند : ظرف زمان أو مفعول فيه، منصوب محلاً، متعلّق ب : تواسى

الَّذِي : اسم موصول خاص / بدل منصوب محلاً بالتبعية من المبدل منه «ه» في «تواسيه»
 واسي : فعل ماضٍ مبني على الفتح المقدّر (من باب مفاعلة) فاعله ضمير "هو" المستتر فيه
 جوازاً والجملة فعلية صلة ، عائدها : ضمير هو المستتر فيه
 ك : مفعولٌ به منصوب محلاً
 في الحزن : جارٌ و مجرور ، متعلقٌ ب : واسي



مَنْ كَانَ يَأْلَفُهُمْ فِي الْمَرْلِ الْحَشِينِ
 الشّاعر السابق

۹۶- إِنَّ الْكِرَامَ إِذَا مَا أَسْهَلُوا ذَكَرُوا

الكرام (ج الكرم) : بزرگ ، بخشنده، جوانمرد

أسهلوا : به آسایش رسیدند

كان يألفهم : آنان را همراهی می کرده

المرل : جا، مکان

قطعا" بزرگواران ، هرگاه به آسایش و رفاه برسند ، یار و یاور دوره سخت
 زندگیشان را به یاد خواهند آورد.

إذا ما : اسم الشرط دائم الإضافة إلى الجملة الفعلية غير جازم/ظرف زمان أو مفعول فيه

منصوب محلاً ، متعلقٌ ب : جواب الشرط "ذکروا" ("ما" حرف زائد)

أسهلوا : فعل الشرط ماضٍ (من باب إفعال) فاعله ضمير "او" البارز فيه والجملة فعلية

، مضافٌ إليه مجرور محلاً

ذکروا : فعل جواب الشرط ماضٍ ، فاعله ضمير "او" البارز فيه والجملة فعلية

مَنْ : اسم موصول عام/مفعولٌ به منصوب محلاً

كان : فعل ناقص ماضٍ ، اسمه ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية صلة عائدها :

ضمیر هو المستتر فيه

يألفُ : فعل مضارع، فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية، خبر منصوب محلاً

هم : مفعول به منصوب محلاً

الحشيش : نعت مجرور بالتبعية من منعوته : المنزل



وَلَا تَلْوَمُكُمْ أَنْ لَا تُحِبُّونَا

فضل بن عباس

۹۷-اللَّهُ يَعْلَمُ أَنَّا لَا نُحِبُّكُمْ

لانلومکم : شما را ملامت نمی کنیم

لانحِبُّکم : شما را دوست نمی داریم

لائحِبُّونَا : ما را دوست نمی دارید

خدا می داند که شما را دوست نداریم؛ و شما را هم - از اینکه ما را دوست
ندارید- سرزنش نمی کنیم.

اللَّهُ : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية

يعلمُ : فعل مضارع، فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية، خبر مرفوع محلاً

أنا : حرف مشبهة بالفعل (أصله أننا قد حذفت التّون للسهولة في القراءة) و "نا" اسم "إن"

منصوب محلاً والجملة اسمية سدّت مسدّ المفعولين منصوبة محلاً

لائحِبُّ : فعل مضارع منفى (من باب إفعال) فاعله ضمير "نحن" المستتر فيه وجوباً والجملة

فعلية، خبر مرفوع محلاً

كُمْ : مفعول به منصوب محلاً

و : حرف عطف

لانلوم : فعل مضارع منفى، فاعله ضمير "نحن" المستتر فيه وجوباً و الجملة فعلية معطوفة

أَنْ : حرف مصدرية

لائحِبُّونَا : فعل منصوب، فاعله ضمير "او" البارز والجملة فعلية مصدر مؤوّل تقديره : عدم

حُبُّكُمْ (منصوب علی نزع الخافض) نا : مفعول به منصوب محلاً



۹۸- وَ إِنِّي لَقَوْلٌ لِّذِي الْبَثِّ مَرْحَبًا وَ أَهْلًا إِذَا مَا جَاءَ مِنْ غَيْرِ مَرَّصِدٍ

حسان بن ثابت

ذی البث : درد دل کننده، غمگین

أهلاً و مرحباً : خوش آمدید

مرصد : قصد سوء، کمین

اگر اندوهگین و درد دل کننده - بدون نیت و قصدی بد، (با خوش نیتی) - پیش من آید، به او بسیار خوشآمد می گویم.

و : حرف حسب ماقبلها

ی : اسم إن منصوب محلاً والجملة اسمية

ل : حرف ابتداء (مزحلقة)

قوال : خبر مرفوع

لذی : جارّ و مجرور بالياء متعلّق ب : «قوال» البث : مضاف اليه مجرور

مرحباً : مفعول مطلق تأکیدی منصوب (أرحباً مرحباً) عامله محذوف والجملة فعلية

مفعول به منصوب محلاً لشبه فعل «قوال» و : حرف عطف

أهلاً : معطوف منصوب

إذا ما : اسم الشرط دائم الإضافة إلى الجملة الفعلية غير جازم/ظرف زمان أو مفعول فيه

منصوب محلاً متعلّق ب : جواب الشرط المحذوف (ما : حرف زائدة)

جاء : فعل الشرط ماضٍ، فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية مضاف اليه

مجرور محلاً من غير : جارّ و مجرور متعلّق ب : محذوف

شبه الجملة حال منصوبة محلاً صاحبها : ضمير هو المستتر في الفعل

مرصد : مصدر ميمي /مضاف اليه مجرور



۹۹- جَادُوا بِأَنْفُسِهِمْ فِي حُبِّ سَيِّدِهِمْ

وَالْجُودُ بِالنَّفْسِ أَقْصَى غَايَةِ الْجُودِ
مسلم بن ولید (صریح الغوائی)

جادوا : بخشیدند

أنفسهم : جان خود (جانشان)

حُبًّا : دوستی

سَيِّد : سرور

الْجُودُ : نیکی کردن، جود، کرم

الْجُودُ بِالنَّفْسِ : جان بر کف نهادن

أَقْصَى : بالاترین

غَايَةَ : نهایت، مقصود

جان خود را در راه دوستی سرورشان فدا کردند؛ چرا که ایثارگری (جان خود را فدا کردن)، نهایت بخشش و جوانمردی است.

جادوا : فعل ماضٍ فاعله ضمير "او" البارز فيه والجملة فعلية

بأنفس : جارّ و مجرور متعلّق ب : جادوا هم : مضافّ اليه مجرور محلاً

في حبّ : جارّ و مجرور، متعلّق ب : جادوا

سَيِّد : مضافّ اليه مجرور و : حرف عطف

الْجُودُ : مبتدأ مرفوع والجملة فعلية

بأنفس : جارّ و مجرور، متعلّق ب : الجود

أَقْصَى : خبر مرفوع تقديراً

غَايَةَ : مضافّ اليه مجرور



۱۰۰- كَانَ أَقَاحِيهَا تُغَوِّرُ نَفِيَّةً

تَبَسَّمُ عَنْهَا الْآنِسَاتُ الْكَوَاعِبُ
أبو الفرج محمد الكاتب

أقاحي (ج أقحوان) : گل بابونه

تغوير (ج تغر) : دندان

نَفِيَّة : ياك

الآنسات (ج الأنسة) : دختر، دوشیزه

الكواعب (ج الكاعب) : بالغ، پستان برآمده

گویا گل های بابونه (آن مرغزار) ، دندان های سپید و پاکیزه ای هستند که دختران بالغ (نارپستان) با آن لبخند می زنند.

کأن : حرف مشبّهة بالفعل أقاحي : اسم كأن منصوب والجملة اسمية

ها : مضاف اليه مجرور محلاً ثغور : خبر مرفوع

نقیة : نعت مرفوع

تبسم : (أصله تبسم، قد حذفت التاء للتخفيف)، فعل مضارع فاعله "الآنسات" والجملة

فعلية نعتية، مرفوعة بالتبعية من منعوتها : ثغور

عنها : جار و مجرور متعلق ب : تبسم الآنسات : فاعل مرفوع

الكواعب : نعت مرفوع



وَلَا فِي وِدَادٍ غَيْرِ وُدِّكَ مَرَّغَبُ

مجهول

۱۰۱- فَمَا بِلَادٍ غَيْرِ أَرْضِكَ حَاجَةٌ

حاجة : نیاز

أرض : زمین ، دیار

وَدَّ : دوستی

وِدَادٍ : دوستی

مرغَب : رغبتی، علاقه ای، تمایلی

به کشورها، فقط به سرزمین تو نیاز داشته ، و در دوستی ها، تنها به دوستی با تو علاقه دارم .

ف : حرف ابتدائية

ما : حرف شبیه بلیس (بطل عملها بسبب تقدیم خبرها)

ب : حرف جر بلاد : مجرور لفظاً ، خبر مقدم معنی مرفوع

| | |
|---|---|
| غیر : نعت مجرور | أرض : مضاف الیه مجرور |
| ك : مضاف الیه مجرور محلاً | حاجة : مبتدأ مؤخر مرفوع والجملة اسمية |
| و : حرف عطف | لا : حرف زائد لتوكيد النفي |
| في وداد : جارّ ومجرور متعلق ب : محذوف شبه الجملة ، خبر مقدم مرفوع محلاً | |
| غیر : نعت مجرور | ودّ : مضاف الیه مجرور |
| ك : مضاف الیه مجرور محلاً | مرغب : مبتدأ مؤخر ، مرفوع والجملة اسمية |



وَهَلْ مَتَاعٌ وَإِنْ بَقِيَتْهُ بَاقٍ
تَأْبُطُ شَرًّا

۱۰۲- يَا عَاذِلِي إِنْ بَعْضَ اللَّوْمِ مَعْتَفَةٌ

| | |
|-------------------------------|-------------------|
| عاذل : نکوهش کننده ، سرزنش گر | اللّوم : سرزنش |
| معنفة : زورگویی ، خسونت | بقيت : باقی گذاری |
| باق : جاودان ، باقیمانده | |

ای سرزنشگر من ! بدون تردید برخی سرزنش ها، درشتی و زورگویی است؛ آیا کالایی ماندنی است ، هرچند آنرا مصرف نکنی ؟!

| | |
|---------------------------|--|
| يا : حرف ندا | عاذل : منادی مضاف منصوب تقدیراً |
| ي : مضاف الیه مجرور محلاً | بعض : اسم أن منصوب والجملة اسمية |
| اللّوم : مضاف الیه مجرور | معنفة : مصدر ميمي / خبر مرفوع |
| و : حرف عطف | هل : حرف استفهام |
| | متاع : خبر مرفوع لمبتدأ محذوف تقدیره : هو متاع والجملة اسمية |
| و : حرف حالیه | إن : زائدة وُصْلِيَّة (بعدها ليس جواب ها) |

بَقِيَتْ : فعل ماضٍ (من باب تفعيل) فاعله ضمير "ت" البارز والجملة فعلية حالية منصوبة
صاحبها : ضمير هو المحذوف (المبتدأ)

ه : مفعول به منصوب محلاً
باق : نعت مرفوع تقديرأ لـ "متاع"



۱۰۳- وَقَدْ يَعْقِلُ الْقُلُوبَ الْفَتَى دُونَ هَمِّهِ وَقَدْ كَانَ لَوْلَا الْقُلُوبُ طَلَّاعَ الْمُنْجِدِ
أبوالفتح الضبي

يعقل : مانع می شود القلب : تنگدستی

الفتی : جوان طلاع أنجد : بلند مرتبه ، دارای مقام بلند

گاهی تنگدستی، جوان را از تلاش و کوشش باز می دارد؛ در حالی که اگر
تنگدستی نبود، وی به مرتبه و مقام بلندی می رسید.

و : حرف حسب ما قبلها قد : حرف تقلیل

يعقل : فعل مضارع ، فاعله "القلب" والجملة فعلية

الفتی : مفعول به منصوب تقديرأ

دون : ظرف مکان أو مفعول فيه منصوب، متعلق ب : يعقل

همم : مضاف اليه مجرور و : حرف حالیه

قد : حرف تحقیق

كان : فعل ماضٍ ناقص، اسمه ضمير "هو" المستتر فيه جوازا والجملة فعلية حالية منصوبة

صاحبها : الفتی لولا : حرف للامتناع يتضمن معنى الشرط

القلب : مبتدأ مرفوع خبره محذوف وجوباً والجملة اسمية شرطية معترضة (جواب الشرط محذوف)

طلاع : خبر كان منصوب أنجد : مضاف اليه مجرور



۱۰۴- فَلَا وَ أَيْبِكُ مَا فِي الْعَيْشِ خَيْرٌ وَ لَا الدُّنْيَا إِذَا ذَهَبَ الْحَيَاءُ

أبوتمام

وَأَيْبِكُ : به جان پدرت سوگند العيش : زندگی

الحياء : آبرو

به جان پدرت سوگند ! اگر آبروی آدمی برود ، در زندگی و دنیا ، خیر و خوبی نخواهد دید.

ف : حرف ابتدائية لا : حرف نفی

و : حرف جر للقسم أبي : مجرور بالياء

وَأبي : جارٌّ و مجرور متعلِّق ب : الفعل القسم المحذوف تقديره : أقسم

ما : حرف نفی شبیه ب "لیس" ، بطل عملها بسبب تقدیم خبرها علی اسمها

في العيش : جارٌّ و مجرور متعلِّق ب : محذوف شبه الجملة ، خبر مقدم مرفوع محلاً

خَيْرٌ : مبتدأ مؤخر مرفوع والجملة اسمية

و : حرف عطف لا : زائدة لتوكيد النفي

الدُّنْيَا : معطوف مجرور تقدیراً بالتَّبعية من معطوف عليه "العيش"

إذا : اسم الشرط دائم الإضافة إلى الجملة الفعلية غير جازم / ظرف زمان أو مفعول فيه

منصوب محلاً متعلِّق ب : جوابه المحذوف

ذهب : فعل فاعله "الحياء" والجملة فعلية مضاف اليه مجرور محلاً

الحياء : فاعل مرفوع



۱۰۵- وَيَرَى الْجَبَانَ هَلَاكَةً فِي حَرْبِهِ

أبوالفرج الكاتب

۱۰۵- يَطْوِي الحَرِيصُ الأَرْضَ فِي طَلَبِ العُلَى

الحریص : آزمند ، طمعکار

یطوی : می پیماید

حرب : مبارزه ، جنگ

الجبان : ترسو

آزمند و حریص ، زمین را در پی ثروت و توانگری می پیماید ؛ درحالی که ترسو ، نابودی و مرگ خود را در مبارزه و جنگ با آن می بیند .

یطوی : فعل مضارع فاعله "الحریص" والجملة فعلیة

الأرض : مفعولٌ به منصوب

في طلب : جارٌ ومجرور متعلقٌ ب : یطوی

العلي : مضاف اليه مجرور تقدیراً و : حرف عطف

یری : فعل مضارع فاعله "الجبان" والجملة فعلیة معطوفة

الجبانُ : فاعل مرفوع هلاك : مفعول به منصوب

ه : مضاف اليه مجرور محلاً في حرب : جارٌ ومجرور متعلقٌ ب : یری



وَالْمَوْتُ مَحْتَوَمٌ فَلَا تَحْفَلُ بِهِ

۱۰۶- الرِّزْقُ مَقْسُومٌ فَلَا تَرْحَلْ لَهُ

الشاعر السابق

لا ترحل : کوچ نکن

مقسوم : تقسیم شده

محتومٌ : حتمی است

الموت : مرگ

لا تحفل : باک مدار ، مترس ، پروا نکن

... روزی انسان تقسیم شده است ؛ از این روی به خاطر آن کوچ مکن و مرگ

حتمی است ؛ پس از آن باکی نداشته باش

مقسوم : خبر مرفوع

الرِّزْقُ : مبتدأ مرفوع والجملة اسمیة

ف : حرف نتیجه

لاترحل : فعل مضارع مجزوم فاعله ضمير "أنت" المستتر فيه وجوباً والجمله فعلية

له : جارّ و مجرور متعلق ب : لاترحل و : حرف عطف

الموت : مبتدأ مرفوع والجمله اسمية

محتوم : خبر مرفوع ف : حرف نتیجه

لاتحفل : فعل مضارع مجزوم فاعله ضمير "أنت" المستتر فيه وجوباً والجمله فعلية

له : جارّ و مجرور متعلق ب : لاتحفل



لَو ذَاقَهَا لَبِئْسَ مَا عَاشَ وَ ائْتَحَبَا

۱۰۷- اذَاقَنِي زَمَنِي بَلُوي شَرَقْتُ بِهَا

المتنبى

أذاق : چشانيد بلوي : سختی ، مصيبت

شَرَقْتُ : گلو گیر شدم ذاق : چشيد

بكي : گريست ائتحب : ناله سر داد

عاش : زندگي كرد

روزگار و زمانه به من بلايي چشانده كه گلوگیر شدم ؛ اگر خود روزگار و زمانه ،

اين بلا را می چشيد تا عمر داشت ، می گريست و ناله سر می داد.

أذاق : فعل ماضٍ (من باب إفعال) فاعله "زَمَن" والجمله فعلية

ن : حرف وثاقبة ي : مفعولٌ به منصوب محلاً

ي : مضافٌ اليه مجرور محلاً زمن : فاعل مرفوع تقديرأ

بلوي : مفعولٌ به ثانٍ منصوب تقديرأ

شَرَقْتُ : فعل ماضٍ فاعله ضمير "ت" البارز والجمله فعلية نعتية منصوبة محلاً بالتبعية من

منعوتها : بلوى
ها : جاز و مجرور متعلق ب: شرقت

لو : حرف الشرط غير جازم

ذاق : فعل الشرط ماضٍ فاعله ضمير هو المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية

ها : مفعولٌ به منصوب محلاً
ل : حرف جواب

بكي : فعل جواب الشرط ماضٍ مبنى على الفتح المقدّر فاعله ضمير هو المستتر فيه جوازاً

والجملة فعلية
ما : حرف مصدرية زمانية

عاش : فعل ماضٍ فاعله ضمير هو المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية مصدر مؤول تقديره :

مُدَّة عيشه، ظرف زمان أو مفعولٌ فيه منصوب محلاً

و : حرف عطف

انتحب : معطوف على "بكي" (و الالف للضرورة الشعرية)



جَرَيْتُ مَعَ الزَّمَانِ كَمَا أَرَادَا
أَبُو الْعَلَاءِ الْمُعَرِّيَّ

١٠٨- وَ لَمَّا أَنْ تَجَهَّمَنِي مُرَادِي

مراد : مراد، مطلوب

تَجَهَّمٌ : ترشويى كرد

جَرَيْتُ : راه آمدم، کنار آمدم

هرگاه روزگار به کام من نبود، به ناچار، طبق خواسته روزگار با او کنار آمدم .

و : حرف حسب ما قبلها

لَمَّا : اسم دائم الإضافة إلى الجملة الفعلية يتضمن معنى الشرط / ظرف زمان أو مفعول فيه

منصوب محلاً، متعلق ب : جواب الشرط (جَرَيْتُ)

أَنْ : حرف زائدة (سبقت لَمَّا)

تَجَهَّمُ : فعل الشَّرْطِ ماضٍ (من باب تَفَعَّلَ) فاعله "مراد" والجملة فعلية مضاف اليه مجرور محلاً

ن : حرف وقاية ي : مفعول به منصوب محلاً

مراد : فاعل مرفوع تقديرأ ي : مضاف اليه مجرور محلاً

جريتُ : فعل جواب الشَّرْطِ ماضٍ، فاعله ضمير "ت" البارز والجملة فعلية

مع : اسم دائم الإضافة / ظرف زمان أو مفعول فيه منصوب محلاً، متعلق ب : جريتُ

الزَّمان : مضاف اليه مجرور ك : حرف جرّ

كما : جارّ و مجرور

ماأرادا : "ما" اسم موصول عامّ / مجرور بحرف جارّ محلاً، "كما" : جارّ و مجرور متعلق ب

: جريت و "أراد" : فعل ماضٍ (من باب إفعال) فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازأ

والجملة فعلية صلة عائدها : ضمير هو المستتر فيه أو ما : حرف مصدرية و مع أراد :

مصدر مؤول تقديره : إرادته و "كإرادة" : جارّ و مجرور متعلق ب : جريت (والألف

للضرورة الشعرية)



والأذنُ تَعشِقُ قَبْلَ العَيْنِ أحياناً

بشاربن برد

۱۰۹-يَا قَوْمِ أَذْنِي لِبَعْضِ الحَيِّ عَاشِقَةٌ

بعض : یکی

عاشقة : عاشق ، دوستدار

أذن : گوش

الحَيِّ : محله ، قبیله

أحياناً (ج الحين) : گاهی

ای خویشاوندان! گوش من عاشق یکی از افراد محله (قبیله) است زیرا، گاهی

گوش پیش از چشم عاشق می شود. (پیش از اینکه او را ببیند، به خاطر شنیدن

وصفش، به او عشق می ورزد.)

یا : حرف ندا

قوم : منادی مضاف منصوب تقدیراً (أصله یاقومی)

أذن : مبتدأ مرفوع تقدیراً والجملة اسمیة ی : مضاف الیه مجرور محلاً

لبعض : جارّ و مجرور متعلّق ب : عاشقة عاشقة : خبر مرفوع

و : حرف عطف الأذن : مبتدأ مرفوع والجملة اسمیة

تعشق : فعل مضارع فاعله ضمیر "هی" المستتر فیهِ جوازاً والجملة فعلیة خبر مرفوع محلاً

قبل : اسم دائم الإضافة / ظرف مكان أو مفعول فیهِ ، منصوب متعلّق ب : تعشق

العین : مضاف الیه مجرور

أحياناً : ظرف زمان أو مفعول فیهِ منصوب متعلّق ب : تعشق

مَا كَانَ يُرْجِيهِ مَعَ الْأَحْبَابِ
بمجهول

۱۱۰- وَاللَّذُ أَيَّامِ الْفَتَى وَ أَحْبَهُ

الذّ : لذتبخش ترین

آیام (ج یوم) : روز، روزگار

یزجی : به سر می برد، می گذراند

الأحباب (ج الحیب) : دوست

خوش ترین و دلپذیر ترین روزگار جوانی ، آن زمانی است که (جوان) با دوستان سپری می کند.

الذّ : مبتدأ مرفوع والجملة فعلیة

و : حرف حسب ما قبلها

الفتی : مضاف الیه مجرور تقدیراً

آیام : مضاف الیه مجرور

و : حرف عطف

أحبّ : معطوف مرفوع بالتبعية من معطوف علیه : الذّ

ه : مضاف الیه مجرور محلاً

و : حرف عطف

صیقل : معطوف مرفوع



۱۱۲- قَلِيلُ الْمَالِ تَصْلَحُهُ فَيَقِي

وَلَا يَيْقِي الْكَثِيرُ مَعَ الْفَسَادِ

جریرین عبدالمسیح

قلیل المال : مال اندک

تصلح : به نیکی به دست آری

دارایی اندکی را که به نیکی و صلاح بدست آری، جاودانه خواهد ماند ولی ثروت نامشروع و غیر قانونی از دست خواهد رفت.

قلیل : مشغول عنه، مبتدأ مرفوع والجملة اسمية أو مفعول به منصوب

تصلح : فعل مضارع (من باب إفعال) فاعله ضمير "أنت" المستتر فيه وجوباً و

الجملة فعلية خبر مرفوع محلاً ه : مشغول به، مفعول به منصوب محلاً

فأ : حرف نتیجه

يقي : فعل مضارع فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية

و : حرف حالیه لا : حرف نفی

يقي : فعل مضارع فاعله "الكثير" والجملة فعلية حالیه منصوبة صاحبها : المال

مع : اسم دائم الإضافة / ظرف مكان أو مفعول فيه منصوب محلاً، متعلق ب : لا يقي

الفساد : مضاف إليه مجرور



۱۱۳- فَإِنْ حَلَّ أَرْضًا عَاشَ فِيهَا بِعَقْلِهِ

وَمَا عَاقِلٌ فِى بَلَدَةٍ بَغْرِبٍ

مجهول

حل : اقامت کند

أرضاً : سرزمین

عاش : زندگی کند

عاقل : خردمند

بلدة : شهری

اگر (خردمند و عاقل) در جایی اقامت گزیند، به خاطر خرد خود زندگی کند؛ در حالی که وی در هیچ شهری غریب و بیگانه نیست.

حلّ : فعل الشرط ماضٍ مجزوم وجوباً محلاً، فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية أَرْضاً: مفعولٌ به منصوب

عاش : فعل جواب الشرط ماضٍ مجزوم وجوباً محلاً والجملة فعلية

فيها : جارٌّ و مجرور محلاً، متعلّق ب : عاش بعقل : جارٌّ و مجرور متعلّق ب : عاش

و : حرف عطف ما : حرف شبهه ب "ليس"

عاقل : اسم ما مرفوع والجملة اسمية في بلدة : جارٌّ و مجرور متعلّق ب : غریب

ب : حرف جرّ زائد (للتوكيد) غریب : مجرور لفظاً و خبر معنی منصوب



۱۱۴- وَ الدَّهْرُ ذُو دَوْلٍ تَنْقَلُ فِي الْوَرَى

أَيَّامُهُنَّ تَنْقَلُ الْأَفْيَاءِ

البحترى

دَوْل (ج دولة) : چرخش، دولت، بخت

تنقل : جابجا می شود

الورى : مردم

الافياء (ج الفياء) : سایه

روزگار، فراز و فرود (گردش ها و چرخش هایی) دارد که روزهایش در میان مردم، چون سایه جابجا می شوند.

و : حرف حسب ماقبلها الدهر : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية

ذو : (بمعنی صاحب)، من الأسماء الخمسة / خبر مرفوع بالواو

دول : مضاف إليه مجرور

تنقل : (أصله تنقل)، فعل مضارع (من باب تفعل)، فاعله "أيام" والجملة فعلية نعتية مجرورة

بالتبعية من منعوتها : دول في الورى : جارّ ومجرور، متعلّق بـ : تنقل

أيام : فاعل مرفوع هنّ : مضاف إليه مجرور محلاً

تنقل : مفعول مطلق نوعى منصوب الأفياء : مضاف إليه مجرور



وَ اشْتَرَا الْحَمْدَ أَعْلَى مَرْبِحٍ

الأعشى الأكبر

١١٥- نَشْتَرِي الْحَمْدَ بِأَعْلَى صَفْقَةٍ

اشترى : خريدن

صفقة : قيمت (معامله)

مربح : سود

مدح و ستایش را به بالاترین قیمت می خریم؛ (زیرا) خریدن ستایش، بیشترین سود را در پی دارد.

نشتري : فعل مضارع (من باب افتعال)، فاعله ضمير "نحن" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية

الحمدة : مفعول به منصوب

بأعلى : جارّ ومجرور، متعلّق بـ : نشتري مضاف إليه مجرور

و : حرف عطف اشتراء : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية

الحمد : مضاف إليه مجرور لفظاً ومفعول به معنى منصوب لشبه فعل "اشترى"

أعلى : خبر مرفوع تقديرأ مريح : مصدر ميمي /مضاف إليه مجرور



وَ كَرَى فِي ذَاكَ سَعْيَ الْمُنْجِحِ

الشاعر السابق

١١٦- نَبَيْتِي الْمَجْدَ وَ نَسْمُو لِلْعُلَى

نسمو : بالا می روم

نبتنی : بنیاد می نهیم

المنجح : کامیاب

سعی : کوشش

بزرگی و مجد را بنا می کنیم و به سوی بلند مرتبگی گام بر می داریم و در آن ، تلاش و کوشش کامیاب را می بینیم.

نبتنی : فعل مضارع (من باب افتعال)، فاعله ضمیر "نحن" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية

الجملة : مفعولٌ به منصوب و : حرف عطف

نسمو : فعل مضارع، فاعله ضمیر "نحن" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية

للعلی : جارٌّ و مجرور متعلِّق ب : نسمو و : حرف استثنائية

نری : فعل مضارع فاعله ضمیر "نحن" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية

في ذلك : جارٌّ و مجرور محلاً، متعلِّق ب : نری

سعی : مفعولٌ به منصوب

المنجح : مضاف اليه مجرور لفظاً و فاعل معنی مرفوع لشبه فعل "سعی"



۱۱۷- لَا تُبَلِّ بِالْخَطُوبِ مَا دُمْتَ حَيًّا كَسَلُ خَطْبِ سَوِي الْمَنِيَّةِ سَهْلٌ

مجهولٌ

لا تبَلِّ : میندیش، پروا نکن

الخطوب (ج الخطب) : دشواری، حوادث نامطلوب روزگار

سوي : غیر، به جز المنية : مرگ

تا زنده ای، به پیش آمدهای روزگار میندیش؛ زیرا هر پیش آمدی، به جز مرگ آسان است.

لَا تُبَلُّ : (أصله لا تُبَالِ وقد حذفت الألف للتخفيف) فعل مضارع (من باب مفاعلة) مجزوم بحذف حرف العلة، فاعله ضمير "أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية

بالخطوب : جارٌّ ومجرور متعلِّق ب : لا تبلى ما : حرف مصدرية زمانية

دمت : فعل ماضٍ ناقص (لأنَّ "ما" المصدرية الزمانية سبقتُه) فاعله ضمير "ت" البارز والجملة فعلية و"مادمت" : مصدر مؤول تقديره : "مدَّة دوامك" ظرف زمان أو مفعول فيه منصوب

محلًّا متعلِّق ب : لا تبلى حياً : خبر " ما دام " منصوب

كلّ : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية

سوى : اسم استثناء : مستثنى متصل موجب، منصوب تقديراً

المنية : مضاف اليه مجرور سهل : خبر مرفوع



وَشَلَّتْ يَدُ الْأَيَّامِ كَمْ تَتَقَلَّبُ
بجهول

۱۱۸- فَسَحَقًا لِدَهْرِ سَاوَرْتِنِي هُمُومُهُ

سَحَقًا : نابود باد ساورت : هجوم آورده اند

هموم (ج هم) : غم شلت : خشك شود

تتقلب : دگرگون می شود، فراز و فرود دارد

روزگار و زمانه نابود باد که غم ها و اندوه هایش مرادر برگرفته اند و دست روزگار خشک شود که چقدر فراز و فرود دارد !!

ف : حرف حسب ما قبلها

سَحَقًا : مفعول مطلق منصوب عامله : محذوف تقديره : "سَحَقَهُ سَحَقًا" والجملة فعلية

لدهر : جارٌّ ومجرور متعلِّق ب : سَحَقًا

ساورت : فعل فاعله "هموم" والجمله فعلية نعتية

ن : حرف وقایه
ي : مفعول به منصوب محلاً

هموم : فاعل مرفوع
ه : مضاف اليه مجرور محلاً

و : حرف عطف
شَلَّتْ : فعل ماضٍ مبني للمجهول نائب

فاعله "يد" و الجملة فعلية (دعائية)
يدُ : نائب فاعل مرفوع

كَمْ : اسم كناية / مفعول مطلق بالتيابة منصوب محلاً (تميزه محذوف)

تتقلب : فعل مضارع فاعله ضمير "هي" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية



۱۱۹- يَهُيمُ اللَّيَالِيَّ بَعْضُ مَا أَنَا مُضْمِرُ

و يُثْقِلُ رَضْوَى دُونَ مَا أَنَا حَامِلُ

أبوالعلاء المعرّي

يهِمُّ : غمگین کند

الليالي (ج الليلة) : شب (در اینجا روزگار)

مضمّر : پنهان کننده

يُثْقِلُ : سنگین می کند

رضوى : نام کوهی است

حامل : متحمل ، حمل کننده، کشنده

برخی غم های دل من ، روزگار را پریشان حال و نگران می سازد ؛ در حالی که تحمل کوه ((رضوی)) از من کمتر است. (بار سنگینی را به دوش می کشم.)

يهِمُّ : فعل مضارع (من باب إفعال) فاعله "بعض" والجملة فعلية

الليالي : مفعول به منصوب
بعضُ : فاعل مرفوع

ما : اسم موصول عامّ / مضاف اليه مجرور محلاً

أنا : مبتدأ مرفوع محلاً والجملة اسمية صلة عائدها : محذوف

مضمّر : اسم فاعل من باب إفعال / خبر مرفوع و : حرف عطف

يُثْقِلُ : فعل مضارع (من باب إفعال) فاعله ضمير هو المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية معطوفة

رضوي : مفعول به منصوب تقديرأ

دون : اسم دائم الإضافة / ظرف مكان أو مفعول فيه منصوب متعلق ب : يتقل

ها : اسم موصول عام / مضاف إليه مجرور محلاً

أنا : مبتدأ مرفوع محلاً والجملة اسمية صلة عاندها : محذوف حامل : خبر مرفوع



كأني صرْتُ أَمَحُّهَا الْوِدَادَا

١٢٠- وَ هَوْنْتُ الْخُطُوبَ عَلَيَّ حَتَّى

الشاعر السابق

هَوْنْتُ : آسان گرفتم

الخطوب (ج الخطب) : كاربرزگ، مصيبت، سختی

صرْتُ : شدم

على : بر خودم

الوداد : دوستی

أمنح : پیمان بستم

ناملايمات روزگار را به خود آسان گرفتم: گویی كه با آنها، پیمان دوستی بستهام.

وَ : حرف عطف هَوْنْتُ : فعل ماضٍ (من باب تفعيل) فاعله

ضمير "ت" البارز والجملة فعلية الخطوب : مفعولٌ به منصوب

على : جارٌ ومجرور متعلقٌ ب : هونت حتى : حرف ابتداء

كَأَنَّ : حرف مشبهة بالفعل ي : اسم كأن منصوب محلاً والجملة اسمية

صرْتُ : فعل ناقص اسم ضمير "ت" البارز والجملة فعلية خبر إن مرفوع محلاً

أمنحُ : فعل مضارع فاعله ضمير "أنا" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية خبر صار منصوب محلاً

ها : مفعولٌ به منصوب محلاً

الودادا : مفعولٌ به ثانٍ منصوب (والألّف للضرورة الشعرية)



۱۲۱- أَنْكَرُهَا وَ مَنَّبُهَا فُؤَادِي

وَ كَيْفَ تُنْكِرُ الْأَرْضُ الْقَتَادَا

الشاعر السابق

أنکر : نادیده گیرم

منبت : محل رویش ورستن، رستنگاه

فؤاد : دل

تُنْكَرُ : نادیده می گیرد

القتاد : گیاه خاردار

آیا در حالی که رستنگاه (ناملایمات) دل من است ؛ آنها را نادیده بگیرم !! چگونه زمین ، گیاه خاردار را نادیده بگیرد!!

أ : حرف استفهام

أنکر : فعل مضارع (من باب إفعال) فاعله ضمير "أنا" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية

ها : مفعول به منصوب محلاً و : حرف حالیه

منبت : اسم مكان/مبتدأ مرفوع والجملة اسمية حالیه منصوبة صاحبها : ضمير "ها" في

"أنكرها" فؤاد : خبر مرفوع تقديرأ

ي : مضاف اليه مجرور محلاً و : حرف عطف

كيف : اسم استفهام / مفعول مطلق بالتيابة ، منصوب محلاً تقديره : "أى تنكير تنكر....."

تنكر : فعل مضارع (من باب تفعيل) فاعله "الأرض" والجملة فعلية

الأرض : فاعل مرفوع

القتادا : مفعول به منصوب (والألف للضرورة الشعرية)



۱۲۲- فَيَأْتِيَت مَائِنِي وَ بَيْنَ أَحْبَبِي

مِنَ الْبُعْدِ مَا بَيْنِي وَ بَيْنَ الْمَصَائِبِ

المتنبي

يا ليت : ای کاش، کاشکی

أحبة (ج الحبيب) : دوست

البُعد : دوری

المصائب (ج المصيبة) : مشکلات، ناملايمات

ای کاش! فاصله میان من و دوستانم، به اندازه مسافت میان من و مشکلاتم بود.

ف : حرف ابتدائية

یا : حرف تنبيه

ليت : حرف مشبّهة بالفعل

ما : اسم موصول عام/اسم ليت منصوب محلاً والجملة اسمية

بين : اسم دائم الإضافة/ظرف مكان أو مفعول فيه منصوب، متعلق ب : محذوف شبه الجملة

صلة عائدها : محذوف

ي : مضاف إليه مجرور محلاً

و : حرف عطف

أحبة : جمع تكسير مفردة : حبيب/مضاف إليه مجرور تقديرًا

من البعد : جارّ ومجرور متعلق ب : محذوف شبه الجملة حال منصوبة صاحبها : ما

ما : خبر ليت مرفوع محلاً

بيني : كما تقدّم

و : حرف عطف

المصائب : مضاف إليه مجرور



۱۲۳- إيابك سألماً نصف الغيمة

و كلُّ الغنم في النفس السليمة

مجهول

إيابك : باز گشت تو، باز آمدن تو

الغنم : غنيمت

النفس : روان، جان

السليمة : سالم

بازگشتن تو، تندرست نیمی از غنیمت! درحالی که غنیمت کامل در روان سالم است.

إياب : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية

ك : مضافٌ اليه مجرور لفظاً و فاعلٌ معنى "مرفوع لشبه فعل "إياب"
سالمًا : حال مفردة منصوبة ، صاحبها : "ك"

نصفٌ : خبر مرفوع و : حرف حالیه

كَلٌّ : مبتدأ مرفوع و الجملة اسمية حالیه منصوبة صاحبها : ك

في النفس : جارٌّ و مجرور ، متعلق ب : محذوف ، شبه الجملة ، خبر مرفوع محلاً

الستليمة : نعت مجرور بالتبعية من منعوته "النفس"



ضِيَاءٌ وَأُنْسًا وَمَا مِنْ أَرْقٍ

۱۲۴- أَيَّالِهِمْ مِثْلُ أَيَّامِهِمْ

ابن الرومي

أُنْسًا : انس ، خو

ضياء : نور

أَرْقٍ : بيدارى

شب های تاریک آنان از نظر روشنائی و همدمی و نه از نظر بيدارى ، مانند روزهایشان است .

ليالي : مبتدأ مرفوع تقديرًا والجملة اسميةٌ مِثْلُ : خبر مرفوع

أَيَّامٌ : مضاف اليه مجرور ضياء : تمييز منصوب

و : حرف عطف أُنْسًا : معطوف منصوب

و : حرف عطف ما : حرف نفى

من : حرف جرّ زائد أَرْقٍ : مجرور لفظاً و تمييز معنى منصوب



سُكُونًا وَرَوْحًا وَمَا مِنْ غَسَقٍ

۱۲۵- وَ أَيَّامُهُمْ كَلِّيَالِهِمْ

الشاعر السابق

روحاً : راحت غسَق : تاریکی

و روزهایشان از نظر آرامش و آسایش ؛ و نه از نظر تاریکی، مانند شب‌هایشان است

و : حرف عطف آیام : مبتدأ مرفوع والجملة اسمیة معطوفة

کالیالی : جارّ و مجرور متعلّق ب : محذوف شبه الجملة خبر مرفوع محلاً

هم : مضاف الیه مجرور سکوناً : تمييز منصوب

و : حرف عطف روحاً : معطوف منصوب

و : حرف عطف ما : حرف نفی

من : حرف جرّ زائد غسق : مجرور لفظاً و تمييز معنى منصوب



۱۲۶- طَمُوْحُ السَّيْفِ لَا يَخْشَىٰ إِيَّاهَا ۖ وَلَا يَرْجُو الْقِيَامَةَ ۖ وَالْمَعَادَا

أبو العلاء المعرّی

طموح : بلند پروازی، سرکشی لایخشی : نمی ترسد

إيها : معبودی را لایرجو : بیمی ندارد

المعاد : رستاخیز

شمشیر بلندپرواز (سرکش) از معبودی بیم نداشته ، و به روز قیامت و معاد ، نیز امید ندارد.

طموح : مبتدأ مرفوع والجملة اسمیة

لایخشی : فعل مضارع منفی، فاعله ضمیر "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلیة، خبر مرفوع محلاً

إيها : مفعول به منصوب و : حرف عطف

لایرجو : فعل مضارع منفی، فاعله ضمیر "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلیة معطوفة

القیامة : منصوب على نزع الخافض

المعاداً : اسم مكان / معطوف منصوب (والنوين للضرورة الشعرية)



۱۲۷- وَاللَّذْهَرِ اَنْوَابٌ فَكُنْ فِي ثِيَابِهِ

كَلْبَسْتَهُ يَوْمًا اَجْدًا وَ اَخْلَقًا

عقيل بن علفة

اَنْوَابٌ (ج ثوب) : لباس ، جامه

اَجْدًا : جديد و نو گردانيد

لبسة : پوشيدن

اَخْلَقَ : كهنه گردانيد

روزگار جامه‌هایی دارد که تو باید در یکی از آنها به سر بری؛ چنانچه (روزگار) جامه را نو، یا کهنه و پوشیده کند، باید با آن مدارا کنی. (با خوشی و نا خوشی روزگار بسازی.)

و : حرف حسب ما قبلها

لِلَّذْهَرِ : جارّ و مجرور متعلّق ب : محذوف شبه الجملة خبر مقدم مرفوع

اَنْوَابٌ : مبتدأ مؤخّر مرفوع والجملة اسمية ف : حرف نتیجه

كُنْ : فعل أمر ناقص ، اسم ضمير "أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية

في ثياب : جارّ و مجرور متعلّق ب : محذوف شبه الجملة خبر منصوب محلاً

كَلْبَسْتَهُ : جارّ و مجرور متعلّق ب : اَجْدًا

يَوْمًا : ظرف زمان أو مفعول فيه منصوب متعلّق ب : اَجْدًا

اَجْدًا : فعل ماضٍ (من باب إفعال) فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازا والجملة فعلية

و : حرف عطف

اَخْلَقَ : فعل ماضٍ (من باب إفعال) فاعله

ضمير "هو" المستتر فيه جوازا والجملة فعلية والألف للضرورة الشعرية)



۱۲۸- تُخَوِّفُنِي دُونَ الَّذِي أَمَرْتُ بِهِ

وَلَمْ تَذَرِ أَنْ الْعَارَ شَرُّ الْعَوَاقِبِ

المستبى

تُخَوِّفُنِي : مرا می ترساند . دون الَّذِي : کمتر از آنچه

لم تَذَرِ : ندانسته است امرت : حکم کرد

شَرُّ : بدترین العار : ننگ

العواقب (ج العاقبة) : سرانجام، فرجام، عاقبت

مرا به کمتر از آنچه که حکم داده، می ترساند؛ درحالی که نمی داند، عیب و عار، ناخوشایندترین سرانجام هاست.

تَخَوَّفَ : فعل مضارع (من باب تفعیل) فاعله ضمیر "هی" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية

ن : حرف وقایة ی : مفعول به منصوب محلاً

دُونَ : ظرف مکان أو مفعولٌ فيه منصوب، متعلقٌ ب : تَخَوَّفُ

الَّذِي : مضافٌ اليه مجرور محلاً

أَمَرْتُ : فعل ماضٍ فاعله ضمير "هی" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية صلة، عائدها :

ضمير "ه" في "به"

به : جَارٌ و مجرور متعلقٌ ب : أَمَرْتُ وَ : حرف حالية

لم تَذَرِ : فعل مضارع مجزوم بحذف حرف العلة، فاعله ضمير "هی" المستتر فيه جوازاً

والجملة فعلية حالية منصوبة صاحبها : ضمير "هی" في "أمرت رابطها : و

أَنْ الْعَارَ شَرُّ الْعَوَاقِبِ : سدَّت مسدَّ المفعول به منصوبة محلاً



۱۲۹- تَحَرَّكَ بِنَا إِمَّا لِوَاءَ وَ مَنِيرٌ

وَ إِمَّا حَسَامٌ كَالْعَقِيقَةِ قَاضِبٌ

أبوبكر الخوارزمي

تحرك : به حرکت وادار
 حسام : شمشیری
 قاضب : بُرنده، بسیار تیز
 لواء : علم، پرچم
 العقیقة : سنگ عقیق، برق (شمشیر)

با ما حرکت کن: یا پرچم (دار) و (اهل) منبر باش: یا شمشیری برنده همچون سنگ عقیق (شکست نا پذیر).

تحرك : فعل (من باب تفعّل) فاعله ضمير "أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية
 بنا : جارّ و مجرور محلاً، متعلّق ب : تحرك : إمّا : حرف تفصیل
 لواء : خبر لمبتدأ محذوف تقديره "أنت لواء" والجملة اسمية
 و : حرف عطف
 حسام : خبر لمبتدأ محذوف تقديره : : أنت حسام والجملة اسمية
 كالعقیقة : جارّ و مجرور متعلّق ب : قاضب
 قاضب : نعت مرفوع بالتبعیة من منعوته : حسام



عِضاضَ الْأَفَاعِي نَامَ فَوْقَ الْعُقَارِبِ
 المنتبى

۱۳۰- إليك فإني لستُ تمن إذا اتقى

إليك : دور شو، گم شو
 عِضاض : گزیدن
 نام : خوابید
 اتقى : ترسید
 الأفاعي (ج : الأفعى) : مار
 العقارب (ج : العقرب) : عقرب، کژدم

دور شو! من از کسانی نیستم، هرگاه از گزیدن ماری (هلاک) بترسند، بر روی کژدم (عیب و عار) افتند. (از چاله در بیاید و در چاه افتد.)

إليك : اسم فعل أمر بمعنى "تَحَّ" و"ابتعد"، فاعله ضمير "أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية

فَ : حرف عطف
 إن : حرف مشبهة بالفعل

ي : اسم إن منصوب محلاً والجملة اسمية

لستُ : فعل ناقص اسمه ضمير "ت" البارز والجملة فعلية، خبر إن مرفوع محلاً

مَنْ : جارٌّ و مجرور متعلِّق ب : محذوف شبه الجملة خبر ليس المنصوب محلاً

إذا : اسم الشرط، دائم الإضافة إلى الجملة الفعلية غير جازم / ظرف زمان أو مفعول فيه

منصوب محلاً متعلِّق ب : جواب الشرط نام

أَتَقِي : فعل الشرط ماضٍ مبنى على الفتح المقدَّر، فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة

فعلية، مضاف إليه مجرور
 غضاضٌ : مفعول به منصوب

نامٌ : فعل جواب الشرط ماضٍ، فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية

فوقاً : اسم دائم الإضافة / ظرف مكان أو مفعول فيه منصوب، متعلِّق ب : نام و عبارة

(إذا.....) صلة عاندها : ضمير هو المستتر في الفعل



فَلَا تَسْتَعِدَّنَ الْحُسَامَ الْيَمَانِيَّ

۱۳۱- إِذَا كُنْتَ تَرْضَى أَنْ تَعِيشَ بِذِلَّةٍ

الشاعر السابق

لا تستعدن : ساز و برگ نکن، آماده نکن

ذلة : خواری

الیمانی : منسوب به ین

الحسام : شمشیر

هرگاه به زندگی خوار و بدبختی خشنود شوی، (درخواری و ذلت زندگی کنی)

در این صورت از شمشیر یمانی استفاده نکن. (ساز و برگ قرار نده.)

إذا : اسم الشرط دائم الإضافة إلى الجملة الفعلية، غير جازم / ظرف زمان أو مفعول فيه

منصوب محلاً، متعلِّق ب : جواب الشرط (فلا تستعدن)

كنتَ : فعل الشرط ماضٍ ناقص، اسمه ضمير "ت" البارز والجملة فعلية مضاف اليه مجرور محلاً
 ترضي : فعل مضارع فاعله ضمير أنت المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية خبر كان منصوب
 محلاً : حرف مصدرية

تعيشَ : فعل مضارع منصوب فاعله ضمير "أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية،
 مصدر مؤول تقديره : عيشك مفعول به منصوب محلاً

بذلة : جارٌّ ومجرور، متعلق ب : تعيش : ف : حرف جواب

تستعدنَ : فعل جواب الشرط مضارع (من باب استفعال) مجزوم فاعله ضمير "أنت" المستتر
 فيه وجوباً والجملة فعلية (ن : للتوكيد) الحسام : مفعول به منصوب
 اليماني : اسم منسوب / نعت منصوب بالتبعية من معنوه "الحسام" (و الألف للضرورة الشعرية)



۱۳۲- وَ لَا تَسْتَطِيلُنَ الرَّمَا حَ لِغَارَةَ وَ لَا تَسْتَجِيدُنَ الْعِتَاقَ الْمَذَاكِيَا
 الشَّاعِرُ السَّابِقُ

لاستطيلنَ : درازمکن
 لا تستجیدنَ : جستجونکن
 المذاکي (ج المذکي) : اصیل، کامل
 الرماح (ج الرمح) : نیزه
 العتاق (ج العتيق) : اسب

و نیزه های دراز و اسب های اصیل را برای حمله و هجوم انتخاب نکن. (چون اینها
 مخصوص آدم جنگجوست.)

و : حرف عطف

لاستطیلنَ و لا تستجیدنَ : فعل مضارع مجزوم (من باب استفعال)، فاعله ضمير "أنت"
 المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية معطوفة على (لا تستعدنَ)

الرَّمَا حَ : مفعول به منصوب لغارة : جارٌّ و مجرور متعلق ب : لا تستطیلنَ

العناق : مفعول به منصوب

المذاكي : نعت منصوب تقديراً بالتبعية من منعوته "العناق" (والألف للضرورة الشعرية)



١٣٣- لَهُ عَزَمَاتٌ لَا تُرَدُّ وَجُوهُهَا

إِذَا مَا انْتَحَى خَطْبٌ مِنَ الذَّهْرِ قَادِحٌ

مجهول

الوجوه (ج الوجوه) : جهره، رخسار

انتحى : قصد كرد

قادحٌ : سخت جرقه زننده

خطبٌ : كار بزرگ، دشواری

هرگاه به مشکلات سخت روزگار دچار شود، عزم و اراده ای راسخ و آهنگین دارد که عقب نشینی نمی کند.

له : جارّ و مجرور متعلّق ب : محذوف شبه الجملة خبر مقدّم مرفوع محلاً

عزّماتٌ : مبتدأ مؤخر مرفوع والجملة اسمية

لا تُرَدُّ : فعل مضارع منفى، مبنى للمجهول، نائب فاعله "وجوه" والجملة فعلية، نعتية، مرفوعة

بالتبعية من منعوتها : عزّمات

ها : مضاف اليه مجرور محلاً

وجوه : نائب فاعل مرفوع

إذا ما : اسم الشرط دائم الإضافة إلى الجملة الفعلية غير جازم / ظرف زمان أو مفعول فيه

منصوب محلاً، متعلّق ب : جواب الشرط المحذوف (و ما، زائدة)

انتحى : فعل الشرط ماضٍ مبنى على الفتح المقدّر (من باب افتعال)، فاعله "خطب" والجملة

خطبٌ : فاعل مرفوع

فعلية مضاف اليه مجرور محلاً

من الذّهر : جارّ و مجرور متعلّق ب : انتحى

قادحٌ : نعت مرفوع بالتبعية من منعوته : خطبٌ



۱۳۴- وَ آراءُ صِدْقٍ يُجْتَلَى الْغَيْبُ دُونَهَا

مَوَاقِعُهَا فِي الْمَشْكَلَاتِ مَصَابِحُ
مجهول

آراء صدق : اندیشه های راستین
مصباح (ج مصباح) : چراغ
مواقع (ج موقع) : موقعیت
یجتلی : آشکار می شود

اندیشه های درست و راستینی دارد که نهان در برابرش آشکار می شود؛ موقعیت و جایگاه (اندیشه های درست) او در برخورد با مشکلات، چراغ روشنایی بخش اوست.

و : حرف عطف

آراء : معطوف مرفوع بالتبعية من المعطوف عليه : عزمات (فی البيت السابق)

یجتلی : فعل مضارع (من باب افتعال)، نائب فاعله «الغیب» والجملة فعلية نعتية مجرورة

بالتبعية من منوعتها : صدق

دون : ظرف مكان أو مفعولٌ فيه منصوب، متعلق ب : یجتلی

ها : مضاف اليه مجرور محلاً

مواقع : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية

فی المشکلات : جارٌّ و مجرور متعلق ب : محذوف شبه الجملة، حال منصوبة صاحبها : «ها»

مصباح : خبر مرفوع



۱۳۵- وَ كُلُّ يَرَى طُرُقَ الشَّجَاعَةِ وَ النَّدَى

وَ لَكِنَّ طَبَعَ النَّفْسِ لِلنَّفْسِ قَائِدُ
المنتبى

طرق (ج طريق) : راه

الندى : بزرگواری

النفس : نفس، روان

قائد : رهبر

هر کسی، راه های دلیری و بزرگواری را می شناسد؛ ولی سرشت و ذات هر شخصی، او را راهنمایی و رهبری کند.

| | |
|--|--------------------------------------|
| و : حرف حسب ماقبلها | کَلْ : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية |
| یرى : فعل مضارع، فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية، خبر مرفوع محلاً | |
| طرقاً : مفعول به منصوب | الشجاعة : مضاف اليه مجرور |
| و : حرف عطف | التدى : معطوف مجرور تقدیراً |
| لكن : حرف مشبهة بالفعل | طبع : اسم "لكن" منصوب والجملة اسمية |
| النفس : مضاف اليه مجرور | للتفس : جارّ و مجرور متعلّق ب : قائد |
| قائد : خبر مرفوع | |



۱۳۶- وَ سِرُّكَ مَا كَانَ عِنْدَ امْرِئٍ

وَسِرُّ الثَّلَاثَةِ غَيْرُ الْخَفِيِّ
الصَّلْتَانِ الْعَبْدِيِّ

| | |
|--------------|----------------|
| سُرُّ : راز | امرئ : فرد، تن |
| الثلاثة : سه | الخفي : پنهان |

راز تو آنست که پیش یک نفر باشد؛ چراکه اگر سه نفر آن را بدانند، دیگر راز نیست.

| | |
|--|-----------------------------------|
| و : حرف حسب ماقبلها | سُرُّ : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية |
| ما كان : "ما" اسم موصول عام/خبر مرفوع محلاً و "كان" : فعل ناقص ماضٍ، اسمه ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية صلة عائدها : محذوف أو "ما" حرف مصدرية و مع "كان" مصدر مؤول تقدیره : كونه، مبتدأ مرفوع محلاً والجملة اسمية خبر مرفوع محلاً | |

عند : اسم دائم الإضافة / ظرف مكان أو مفعولٌ فيه منصوب محلاً متعلقٌ ب : محذوف
 شبه الجملة خبر منصوب محلاً ل «كان» امرئاً : مضافٌ إليه مجرور
 و : حرف عطف سرّ : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية
 الثلاثة : مضافٌ إليه مجرور غير : خبر مرفوع
 الخفيّ : مضافٌ إليه مجرور



۱۳۷- تَخَيَّرَ إِذَا مَا كُنْتَ فِي الْأَمْرِ مُرْسِلًا فَمَبْلَغُ آرَاءِ الرِّجَالِ رَسُولُهَا
 قاضی التلوخی

تَخَيَّرَ : انتخاب نیکو کن مرسلًا : فرستنده

مبْلَغُ : رسیدن آراء (ج رأي) : اندیشه، نظر

الرِّجَالِ (ج الرجل) : مرد بزرگ رسول : فرستاده، پیک

هرگاه پیکری را برای انجام کاری می فرستی، شنایسته ترین باشد؛ (مردی شنایسته را انتخاب کن). چراکه ارزش هر شخصی به پیک و فرستاده اوست.

تَخَيَّرَ : فعل (من باب تفعل) فاعله ضمير "أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية

إِذَا مَا : اسم الشرط دائم الإضافة إلى الجملة الفعلية غير جازم / ظرف زمان أو مفعول فيه

منصوب محلاً متعلقٌ ب جواب الشرط المحذوف تقديره : تَخَيَّرَ (ما : حرف زائدة)

كُنْتَ : فعل الشرط ناقص اسمه ضمير "ت" البارز والجملة فعلية مضافٌ إليه مجرور محلاً

في الأمر : جارٌ و مجرور متعلقٌ ب : كُنْتَ

مرسلًا : مفعولٌ به منصوب لفعل : تَخَيَّرَ ف : حرف نتیجه

مبْلَغُ : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية رسولٌ : خبر مرفوع



۱۳۸- كَذَاكَ اللَّيَالِي وَ أَحَدَائِهَا

يُجَدِّدَنَّ لِلْحَرِّ خَالًا فَخَالًا

بجهول

اللَّيَالِي (ج اللَّيْلَةُ) : شب (در اینجا به معنای روزگار)

أَحْدَاثٌ (ج حَدَثٌ) : پیشامد روزگار يُجَدِّدَنَّ : تکرار می کند

المرء : آدمی، بشر خَالًا فَخَالًا : حالی پس از حالی، یکایک

همچنان است که شب ها و پیش آمدهایش، خاطرات (گذشته) را تکرار می کند.

كَذَاكَ : جَارٌ و مجرور متعلق ب : يَجَدِّدَنَّ اللَّيَالِي : مبتدأ مرفوع تقديرًا والجملة اسمية

و : حرف عطف أَحْدَاثٌ : معطوف مرفوع

يَجَدِّدَنَّ : فعل مضارع فاعله ضمير "ن" البارز والجملة فعلية خبر مرفوع محلاً

للمرء : جَارٌ و مجرور متعلق ب : يَجَدِّدَنَّ خَالًا : مفعول به منصوب

ف : حرف عطف خَالًا : معطوف منصوب



۱۳۹- وَالذَّهْرُ لَا يَبْقَى عَلَى حَدَثَانِهِ

جَوْنُ السَّرَاةِ لَهُ جَدَائِدٌ أَرْبَعٌ

أبو ذؤيب الهذلي

حدثان(حَدَثٌ) : حوادث

جَوْنٌ : سیاه و سفید

السَّرَاةُ : پشت (گورخر)

جدائد (ج الجديدة) : خط، فرقه

أربع : چهار

... روزگار بر اتفاقات و حوادث خود باقی نمی ماند! همچنان که گورخر، علی

رغم راه راه بودنش، (درامان نیست).

و : حرف حسب ما قبلها الدهر : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية

- لا یبقی : فعل مضارع منفی، فاعله ضمیر "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية خبر مرفوع محلاً
 علی حدثان : جارّ و مجرور متعلّق ب : لا یبقی
 ه : مضافٌ الیه مجرور محلاً
 السّراة : مضاف الیه مجرور
 له : جارّ و مجرور متعلّق ب : محذوف شبه الجملة ، خبر مقدم مرفوع محلاً
 جدائد : مبتدأ مؤخر، مرفوع والجملة اسمية خبر للمبتدأ (جون)، مرفوع محلاً
 أربع : نعت مرفوع



۱۴۰- إِنْ التَّعِيمَ وَكُلَّ مَا يُلْهَى بِهِ يَوْمًا يَصِيرُ إِنِّي بِلِي وَنَفَادِ
 أسودبن يَعْفَرُ

التَّعِيم : ناز، نعمت، آسایش
 یلهی : سرگرم می شود
 یوماً : روزی
 می گراید، می شود
 بلی : کهنگی
 نفاذ : نابودی

قطعا " روزی ناز و نعمت و سرگرمیها، کهنه گردیده و به پایان خواهد رسید.

مَا : إما حرف مصدرية و مع "یلهی" . (فعل مضارع مبنى للمجهول نائب فاعله ضمير هو المستتر فيه جوازاً)، مصدر مؤولٌ تقديره : " هوهُ " مضافٌ الیه مجرور محلاً ، إِمَّا اسم موصول عامٌ و جملة "یلهی" : صلةٌ و عائدها ضمير "ه" في "به" به : جارّ و مجرور متعلّق ب : یلهی
 یوماً : ظرف زمان أو مفعولٌ فيه منصوب ، متعلّق ب : یصيرُ
 یصيرُ : فعل مضارع ناقص اسمه ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية ، خبر مرفوع

محلّال "إن"

إلى بلى : جازّ و مجرور تقدیراً ، متعلّق ب : محذوف شبه الجملة خبر منصوب محلاً



۱۴۱- رَسَا أَصْلُهُ تَحْتَ الثَّرَى وَ سَمًا بِهِ
إلى التَّجْمِ فَرَعٌ لَا يُنَالُ طَوِيلُ
عبدالملك الحارثي

رَسَا : استوارشد، محکم شد، پا برجا گردید اصل : ریشه

الثَّرَى : زمین ، خاک

فَرَعٌ : شاخه
لَا يُنَالُ : رسیدن نمی شود، دسترسی ندارد

ریشه آن (کوه) ، زیر خاک پا بر جا گردید و شاخه ای بلند و غیر قابل دسترس ، آن را قاسقاره پروین بالابرد.

رسا : فعل ماضٍ مبنى الفتح المقدّر فاعله "أصل" والجملة فعلية

أصل : فاعل مرفوع

تحت : اسم دائم الإضافة / ظرف مكان أو مفعولٌ فيه منصوب متعلّق ب : رسا

الثَّرَى : مضافٌ اليه مجرور تقدیراً و : حرف عطف

سَمًا : فعل ماضٍ (متعدّ بحرف الجرّ) مبنى على الفتح المقدّر فاعله "فرع" والجملة فعلية

به : جازّ و مجرور متعلّق ب : سما و «ه» مجرور لفظاً و مفعول به معنىً منصوب

إلى التَّجْمِ : جازّ و مجرور متعلّق ب : سما فَرَعٌ : فاعل مرفوع

لَا يُنَالُ : فعل مضارع منفى مبنى للمجهول نائب فاعله ضمير "هى" المستتر فيه جوازاً

والجملة فعلية نعتية مرفوعة بالتبعية من منعوها، "فرع"

طويل : نعت مرفوع بالتبعية من منعوته : فرع



۱۴۲- بِيضَاءُ يُعْطِيكَ الْقَضِيبُ قِوَامَهَا

وَيُرِيكَ عَيْنَهَا الْغَزَالُ الْأَحْوَرُ

البحتری

| | |
|----------------------|-------------------|
| بيضاء : سپید اندام | القضيب : شاخه |
| قوام : استواری، قامت | عين : چشم، دیده |
| الغزال : آهو بره | الأحور : سیاه چشم |

(زن) سپید اندامی است که فقط، شاخه نورسته و ترو تازده، قامت او را به تو می بخشد و یا آهویی سیاه چشم که فقط، دو چشمش را به تو نشان می دهد. (قامت او به شاخه نورسته ماند و چشمش به چشم آهو بره.)

| | |
|--|----------------------------|
| بِيضَاءُ : خبر مرفوع مبتدأ محذوف تقديره : هي بيضاء والجملة اسمية | |
| يُعْطِي : فعل مضارع (من باب إفعال) فاعله "القضيب" والجملة فعلية نعتية مرفوعة | |
| بالتبعية من منوعتها : بِيضَاءُ | ك : مفعول به منصوب محلاً |
| القضيب : فاعل مرفوع | قوام : مفعول به ثانٍ منصوب |
| ها : مضاف إليه مجرور محلاً | و : حرف عطف |
| يرى : فعل مضارع (من باب إفعال) فاعله الغزال والجملة فعلية معطوفة | |
| عَيْنِي : مفعول به منصوب بالياء | الغزال : فاعل مرفوع |
| الأحور : نعت مرفوع بالتبعية من منوعته "الغزال" | |



۱۴۳- وَ جَائِزَةٌ دَعَوَى الْمَحَبَّةِ وَ الْهُوَى

وَ إِنْ كَانَ لَا يَخْفَى كَلَامُ الْمُنَافِقِ

المنبئی

| | |
|--------------------------------|-------------------------------|
| جائزۀ : اشکالی ندارد، جائز است | دعوى المحبة : ادعای دوستی |
| الهُوَى : دوستی | المنافق : ریاکار، دورو، منافق |

هرچند سخن ریاکار پنهان نمی ماند؛ (ولی) ادعای عاشقی و دوستی اشکال ندارد.

و : حرف حسب ما قبلها جائزة : خبر مقدّم مرفوع

دعوی : مبتدأ مؤخر مرفوع تقدیراً و الجملة اسمیة

المحبة : مضاف اليه مجرور لفظاً و مفعول به معنی منصوب لشبه فعل "دعوی"

و : حرف عطف

الهوى : معطوف مجرور تقدیراً بالتبعية من معطوف عليه : المحبة

و : حرف حالیه ان : زائدة وُصلیة (لیس بعدها جواب لها)

كان : فعل ناقص ماضٍ، اسمه "ضمیر (الشان) المستتر فيه و الجملة فعلیه حالیه منصوبة

صاحبها : دعوی

لا ینفی : فعل مضارع منفی، فاعله كلام و الجملة فعلیه خبر منصوب محلاً

كلام : فاعل مرفوع المنافع : مضاف اليه مجرور



۱۴۴- اَصْرَتْ بِضَوْءِ الْبَدْرِ وَ الْبَدْرُ طَالِعٌ وَ قَامَتْ مَقَامَ الْبَدْرِ لَمَّا تَغَيَّبَا

البحتری

اَصْرَتْ : زیان رسانید ضوء : نور، روشنایی

البدْر : ماه شب چهاردهم طالع : طلوع کننده

قامت مقام : جانشین تغیب : (از نظرها) پنهان گشت

زمانی که (آن دختر) وارد شد؛ ماه تابان، بی فروغ شد و با نبود ماه جانشین آن گردید.

اَصْرَتْ : فعل ماضٍ (من باب إفعال)، فاعله ضمیر هی المستتر فيه جوازاً و الجملة فعلیه

بضوء : جارّ و مجرور متعلّق ب : أضرّت و : حرف حالیه

البدرُ طالِعٌ : الجملة اسمیه حالیه منصوبه صاحبها : البدر ، رابطها : و

و : حرف عطف

قامت : فعل ماضٍ فاعله ضمیر "هی" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلیه

مقام : ظرف زمان أو مفعولٌ فيه منصوب متعلّق ب : قامت

لما : اسم يتضمن معنى الشرط / ظرف زمان أو مفعولٌ فيه منصوب محلاً متعلّق ب : جواب

الشرط المحذوف

تغيّب : فعل الشرط فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلیه مضاف اليه مجرور محلاً

(والألف للضرورة الشعرية)



۱۴۵- وَالصَّدَقُ مَلَكُهُ عَلَيْكَ تَنَلُّ بِهِ

فِيمَا التَّحِيَّتَ مَقَبَةَ الْإِنجَاحِ

مجهول

الصدق : راستی، درستى

مَلَكٌ : فرمانروا ساز

انتحيت : قصد كردى

مَقَبَةُ : پایان کارى، عاقبت، سرانجام

الإنجاح : رستگارى، کاميابى

راستى و صداقت را بر خود فرمانروا ساز تا با آن به هرکارى که زمينه پیروزی و

رستگاریت را فراهم می آورد ، برسى.

و : حرف حسب ما قبلها

الصدق : مشغولٌ عنه مبتدأ مرفوع والجملة اسمیه أو مفعولٌ به منصوب

مَلَكٌ : فعل أمر (من باب تفعیل)، فاعله ضمير "أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلیه، خبر

مرفوع محلاً

هُ : مفعولٌ به منصوب محلاً (مشغول به) عليك : جارٌّ ومجرور محلاً، متعلِّقٌ ب : مَلِك
 تَنَلُّ : فعل مضارع جواب الطلب، مجزوم تقديره : إن تنل...تنل...، فاعله ضمير "أنت" المستتر
 فيه وجوباً والجملة فعلية في : حرف جرّ
 مَا انتحيتَ : "ما" اسم موصول عام/مجرور بحرف جارٍّ محلاً و "فيما" : جارٌّ ومجرور متعلِّق
 ب : تَنَلُّ، وانتحيتَ : فعل ماضٍ (من باب افتعال)، فاعله ضمير "ت" البارز والجملة
 فعلية، صلةٌ عائدها : محذوف أو "ما" حرف مصدرية مع "انتحيتَ" : مصدر مؤوّل تقديره :
 "انتحائك" مجرور محلاً و "في انتحاء" : جارٌّ ومجرور متعلِّق ب : تنل
 مغبّة : مفعولٌ به منصوب الإنجاح : مضافٌ إليه مجرور



۱۴۶- أبشِرِ بِمَا تَهْوَى فَجَدَّكَ طَائِعُ وَالذَّهْرُ مُنْقَادٌ لِأَمْرِكَ خَاضِعُ
 مجهولٌ

أبشِر : بشارت
 تَهْوَى : میل داری
 جَدُّ : بخت ، اقبال
 طَائِع : فرمانبردار
 الذَّهْر : روزگار
 مُنْقَاد : فرمانبردار
 خَاضِع : فروتن

چقدر میل و خواسته ات، بشارت آور و خوشحال کننده است! شانس به تو روی آورده، و روزگار در برابر دستورت، فرمانبردار و فروتن است.

أبشِرُ : فعل تعجب على وزن الأمر ، فاعله ما والجملة فعلية

ب : حرف جرّ ما : اسم موصول عام / فاعل مرفوع محلاً

بما : جارٌّ ومجرور، متعلِّقٌ ب : أبشِر

تهوى : فعل فاعله ضمير أنت المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية صلة عائدها : محذوف أو

“ما” حرف مصدرية و مع “تهوى” مصدر مؤول تقديره : الهوى، مجرور لفظاً و فاعل معنى

مرفوع ف : حرف عطف

جدّ : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية طابع : خبر مرفوع

و : حرف عطف الدهر : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية

منقاد : اسم فاعل (من باب انفعال) خبر مرفوع

لامر : جارّ و مجرور متعلّق ب : خاضع خاضع : خبر بعد خبر مرفوع



۱۴۷- وَ لَقَدْ عَلِمْتُ فَلَا مَحَالَةَ أَنِّي لِلْحَادِثَاتِ فَهَلْ تَرَانِي أَجْزَعُ

متّم بن ربیعة

لا محالة : ناگزیر الحادثات (ج الحادثة) : حادثه، مصیبت

أجزع : بی تابی کنم

یقیناً می دانم که ناگزیر و به ناچار درگیر حوادثم : آیا مرا می بینی که بی تابی کنم؟!

لقد : مرکب من “ل” الموطئة للقسم و “قد” حرف تحقیق

علمت : فعل (من أفعال القلوب) ماضی، فاعله ضمیر “ت” البارز والجملة فعلية

ف : حرف جواب لا : حرف نافية للجنس

محالة : اسم لا مبنى على الفتح ببناء عرضی، منصوب محلاً و خبره محذوف تقديره : موجودة

والجملة اسمية معترضة (يمكن لا محالة : مبتدأ مرفوع محلاً)

أن : حرف مشبهة بالفعل ن : حرف وقاية

ي : اسم أن منصوب محلاً و الجملة اسمية، سدّت مسدّ المفعولين منصوبة محلاً ل «علمت»

للحادثات : جارٍ ومجرور متعلق ب : محذوف شبه الجملة ، خبر مرفوع محلاً

ف : حرف عطف هل : حرف استفهام

ترى : فعل مضارع فاعله ضمير "أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية

ن : حرف وقاية ي : مفعول به منصوب محلاً

أجزع : فعل مضارع فاعله ضمير "أنا" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية حالية منصوبة ،

صاحبها ضمير "ي" في ترائي



١٤٨- قَلَيْتَ الشَّيْبَ إِذْ وَافَى وَفَى بِي

وَلَمْ يَرْحَلْ لِتَوْدِيعِي الْمَطَايَا

بجهول

الشَّيْبُ : يبرى وافي : آمد، رسید

وفى : وفادار ماند لم يرحل : زين نكرد

توديع : ترك، خداحافظي المطايا (ج المطينة) : مركب، شتر، باربر

ای کاش اکنون که پیری فرا رسیده است ، به من وفاداری کند و برای خداحافظی با من اسب ها را زین نکند.

ف : حرف ابتدائية ليت : حرف مشبهة بالفعل

الشَّيْبُ : اسم ليت منصوب والجملة اسمية

إذ : اسم دائم الاضافة يتضمن معنى الشرط / ظرف زمان أو مفعول فيه منصوب محلاً، متعلق

ب : جواب الشرط (وفى) خبر مرفوع محلاً

وَافَى : فعل ماضٍ مبني على الفتح المقدّر (من باب مفاعلة) ، فاعله ضمير "هو" المستتر فيه

جوازاً والجملة فعلية مضاف اليه مجرور محلاً

وَفَى : فعل ماضٍ مبني على الفتح المقدّر ، فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية

بي : جازّ و مجرور محلاً، متعلّق ب : وفي و : حرف عطف
 لم يرحل : فعل مضارع مجزوم فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية
 لتوديع : جازّ و مجرور تقدیراً، متعلّق ب : لم يرحل
 ي : مضاف اليه مجرور محلاً المطايا : مفعول به منصوب تقدیراً



۱۴۹- وَ مَكَلَّفُ الْأَيَّامِ ضِدًّا طَبَّاعِهَا مُتَطَلِّبٌ فِي الْمَاءِ جَذْوَةَ نَارٍ
 التهامي

مكلف : وادارکننده الأیام (ج اليوم) : روز (در اینجا روزگار)
 طباع (ج طبع) : سرشت ، ذات متطلب : جستجوگر ، طلب کننده
 الماء : آب جذوة نار : پاره آتش

کسی که بخواهد روزگار را برضد سرشتش وادار کند، همچون کسی است که در
 آب، پاره آتشی را جستجو کند ...

و : حرف حسب ماقبلها مکلف : مبتداً مرفوع والجملة اسمية
 الأیام : مضاف اليه مجرور
 ضدّ : حال جامدة (نؤولها إلى المشتق تأويلها : مضادة)، منصوبة صاحبها : الأیام (أو
 منصوب على نزع الخافض)
 طباع : مضاف اليه مجرور متطلب : خبر مرفوع
 في الماء : جازّ و مجرور متعلّق ب : متطلب جذوة : مفعول به منصوب لشبه فعل متطلب
 نار : مضاف اليه مجرور



۱۵۰- فَإِذَا رَجَوْتَ الْمُسْتَحِيلَ فَإِنَّمَا

تَبْنِي الرَّجَاءَ عَلَى شَفِيرِ هَارٍ
الشَّاعِرِ السَّابِقِ

رجوت : آرزوکردی

المستحيل : محال ، ناممکن

إنما : فقط ، تنها

الرجاء : امید

شفير هار : کنار ه ای ویران

از این روی هرگاه آرزوی غیرممکنی کنی ، امید و آرزوی خود را فقط بر لبه پرتگاهی بنا کرده ای. (ناکام شوی.)

ف : حرف عطف

إذا : اسم الشرط دائم الإضافة إلى الجملة الفعلية غير جازم / ظرف زمان أو مفعول فيه

منصوب محلاً متعلق ب : جواب الشرط

رجوت : فعل الشرط ماضٍ فاعله ضمير "ت" البارز والجملة فعلية مضاف إليه مجرور محلاً

المستحيل : مفعول به منصوب

ف : حرف جواب

إنما : مركبة من "إن" حرف مشبهة بالفعل و"ما" حرف كافة و"إنما" : أداة حصر

تبنی : فعل جواب الشرط ، مضارع فاعله ضمير "أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية

الرجاء : مفعول به منصوب

شفير : مجرور بحرف جرّ ، على شفير : جارّ ومجرور، متعلق ب : «تبنی»

هار : نعت مجرور



۱۵۱- وَإِنْ عَوَّالِدَ الْأَيَّامِ فِيهَا

كَمَا انْقَضَتْ بِوَادِيهَا الْجِبَالُ
مجهول

عوائد(ج عائدة) : باز آينده

الأيام(ج يوم) : روز، روزگار

وادی : درّه

انهاضت : فروریخت

الجبّال(ج الجبل) : کوه

بی شک ، روزهای باز آینده ، گرفتاری و حادثه دارد ؛ زیرا همچون فرو ریختن کوهها - با گذشت زمان - به دره هاست.

عوائد : اسم إنّ منصوب و الجملة اسمیة

فیها : جارّ و مجرور محلاً متعلّق ب : محذوف شبه الجملة ، حال منصوبة صاحبها : الأيام

ك : حرف جرّ

ما انهاضت : "ما" اسم موصول عامّ / مجرور محلاً و "كما" : جارّ و مجرور متعلّق ب :

محذوف شبه الجملة خبر مرفوع و "انهاضت" : فعل ماضٍ (من باب انفعال)، فاعله "الجبّال"

و الجملة فعلیة صلة عائدها : محذوف أو "ما" حرف مصدریة و مع "انهاضت" : مصدر

مؤول تقدیره : "انهاضها" مجرور و "كانهاض" : جارّ و مجرور متعلّق ب : محذوف شبه

الجملة خبر إنّ مرفوع محلاً

بِوادی : جارّ و مجرور تقدیراً متعلّق ب : انهاضت

ها : مضافٌ الیه مجرور محلاً الجبال : فاعل مرفوع



۱۵۲- تَمَازَجٌ فِيهِ الْحَلِيمُ وَ الْبَاسُ مِثْلُ مَا

تَمَازَجَ صَوْبِ الْغَادِيَاتِ عُقَارٌ

مجهول

تمازج : به هم آمیخته است ، آمیخته شد الحليم : صبر و بردباری

البأس : شجاعت ، قوت صوب : باران

الغاديات (ج الغادية) : ابر بامدادی عقار : شراب ، باده ، خمر

بردباری وشجاعت در وجود وی؛ همچون باده، با باران بامدادی آمیخته شده است .

تمازجَ : فعل ماضٍ (من باب تفاعل) فاعله "الحلم" و"البأس" والجملة فعلية

مثلَ : اسم متوَعَّلٌ في الإبهام / مفعول مطلق بالنيابة منصوب

مَا : حرف مصدرية

تمازجَ : فعل ماضٍ فاعله "عقارٌ" والجملة فعلية ، "ما تمازجَ" مصدر مؤوَّلٌ تقديره : تمازج ،

مضافٌ اليه مجرور محلاً أو "ما" اسم موصول عامّ / تمازج صلة عاندها : محذوف

صوبَ : مفعولٌ به منصوب عقارٌ : فاعل مرفوع



۱۵۳- كلُّ يُريدُ رِجالَهُ لِحياتِهِ

يا مَنْ يُريدُ حَياتِهِ لِرجالِهِ

المتنبى

رجال : مردان، لشکریان

الحياة : زندگی

هرکسی ، مردانش (لشکریانش) را بخاطر زندگی خود می خواهد ؛ ای کسی که زندگی خود را برای مردانت (لشکریان) می خواهی!!

كلُّ : اسم دائم الإضافة وقد حذف مضاف اليه / مبتدأ مرفوع والجملة اسمية

يريدُ : فعل مضارع (من باب إفعال)، فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية خبر

مرفوع محلاً

رجالَ : مفعولٌ به منصوب حياة : جارٌ ومجرور متعلّق ب : يريد

يا : حرف ندا

منَ : اسم موصول عامّ/ منادى نكرة مقصودة، مبنى على الضمّ المقدّر منع من ظهوره البناء

الأصلى منصوب محلاً

برید : فعل فاعله ضمیر "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية، صلة عائدها : ضمیر "ه" في "حياته"

حياة : مفعول به منصوب لرجال : جارّ و مجرور متعلّق ب : يريدُ



۱۵۴-فَعَادَاتِ بِكِ الْأَيَّامِ زُهْرًا كَأَمَّا
جَلَا الدَّهْرُ مِنْهَا عَنِ خُدُودِ الْكَوَاعِبِ
البحترى

عادت : بازگشت الأیام (ج یوم) : روز (در اینجا روزگار)

زهرأ : روشن خدود (ج الخد) : گونه، رخسار

الكواعب (ج الكاعب) : بالغ، دختر پستان برآمده

روزگار، دوباره به خاطر وجود تو تابناک شده، گویی از رخسار دختران بالغ (نارپستان) آشکار شده است.

ف : حرف ابتدائية

عادت : فعل ماضٍ فاعله "الأيام" والجملة فعلية

بك : جارّ و مجرور متعلّق ب : عادت الأیام : فاعل مرفوع

زهرأ : حال مفردة منصوبة صاحبها : الأیام (موألة إلى المشتق، مژهرة)

كأما : مركبة من "كأن" و "ما" الكافة

جلا : فعل ماضٍ مبنى على الفتح المقدر فاعله "الدهر" والجملة فعلية

منها : جارّ و مجرور متعلّق ب : جلا

عن خدود : جارّ و مجرور متعلّق ب : جلا الكواعب : مضاف اليه مجرور



۱۵۵- أضافَ إلى التدبير فضلَ شجاعةٍ وَلَا عِزْمَ إِلَّا لِلشُّجَاعِ المُدَبِّرِ
 أَضَافَ : افزود
 المُدَبِّرُ : باندبیر، چاره اندیش

ویژگی شجاعت و دلیری را به خردورزی و اندیشمندی (خود) افزود؛ زیرا، فقط
 دلیر خردمند، با اراده و مصمم است.

أضَافَ : فعل ماضٍ (من بابِ إفعال) فاعله ضميرٌ هو "المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية
 إلى التدبير : جَارٌ ومجرور متعلِّقٌ ب : أضافَ فضلٌ : مفعولٌ به منصوب
 شجاعةٌ : مضاف إليه مجرور لا : حرف نفي للجنس
 عِزْمٌ : اسم "لا" مبنى على الفتح ببناء عرضي منصوب محلاً والجملة اسميةٌ أو لاعِزْمٌ :
 مبتدأ مرفوع محلاً إلاً : حرف استثناء
 للشُّجَاعِ : جَارٌ ومجرور متعلِّقٌ ب : محذوف شبه الجملة مستثنى مفرَّغٌ، بدلٌ من المبدل منه
 المحذوف، تقديره : لأحدٍ خبر مرفوع محلاً المُدَبِّرُ : نعت مجرور



١٥٦- قَدَّرَ لِرِجْلِكَ قَبْلَ الْخَطْوِ مَوْضِعَهَا فَمَنْ عَلَا زَلْقًا عَنْ غِرَّةٍ زَلَّجَا
 قَدَّرَ : اندازه گیر
 عبالله بن هبیر

رِجْلٌ : رجل : یا
 مَوْضِعٌ : جا، مکان
 زَلَّجَا : لیز، لرزان
 قَدَّرَ : اندازه گیر
 خَطْوٌ : گام، قدم
 عَلَا : بالا رفت، صعود کرد
 زَلَّجٌ : لغزد، درافتد، سقوط کند

جای پای خود را پیش از گام نهادن (شروع انجام کار) اندازه بگیر: (پایت را به اندازه کلیمت دراز کن). زیرا، هرکس از روی بی خبری، لغزنده بالا رود. از سر غرور و خودخواهی لیز بخورد. (بر زمین افتد).

قَدَّرَ : فعل امر فاعله ضمیر "أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية

لرجل : جارّ ومجرور متعلّق ب : قَدَّرَ

قبلاً : اسم دائم الإضافة / ظرف مكان أو مفعول فيه منصوب، متعلّق ب : قَدَّرَ

موضع : مفعولٌ به منصوب فَا : حرف نتیجه

من : اسم الشرط / مبتدأ مرفوع محلاً والجملة اسمية

علا : فعل الشرط ماضٍ ، مبنى على الفتح المقدّر، مجزوم محلاً وجوباً، فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية

زلقاً : حال مفردة منصوبة صاحبها : ضمير هو المستتر في الفعل

عن : حرف جرّ

غرّة : اسم النوع / مجرور بحرف جارّ ، عن غرّة : جارّ ومجرور متعلّق ب : علا

زلقاً : فعل جواب الشرط ماضٍ مجزوم محلاً وجوباً فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً و الجملة فعلية (والألف للضرورة الشعرية)، (فعل الشرط و جوابه ، خبر مرفوع محلاً)



۱۵۷- إن الزمّان إذا تتابع خطوه

سبّح الطلّوب وأدرك المطلوباً

البحتری

تتابع : پیای انجام داد

خطو : گام ، قدم

سبق : پیش افتد

الطلّوب : طالب ، خواهنده

أدرك : رسید

المطلوب : خواسته

بی تردید هرگاه روزگار پیاپی گام نهد ، از خواهان پیشی گیرد و به خواسته رسد.

الزّمان : اسم إن منصوب والجملة اسمية

إذا : اسم الشرط دائم الإضافة إلى الجملة الفعلية غير جازم/ظرف زمان أو مفعول فيه

منصوب محلاً، متعلّق ب : جواب الشرط

تتابع : فعل ماضٍ (من باب تفاعل) فاعله "خطو" والجملة فعلية مضاف إليه مجرور محلاً

خطو : فاعل مرفوع بالضمة الظاهرة (لأنه شبيه بالصحيح)

سبق : فعل ماضٍ فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً و الجملة فعلية خبر "إن" مرفوع محلاً

الطلوب : مفعول به منصوب و : حرف عطف

أدرك : فعل ماضٍ فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية معطوفة

المطلوب : مفعول به منصوب (الألف للضرورة الشعرية)



۱۵۸- شَبَابٌ وَ شَيْبٌ وَ الْفِقَارُ وَ ثَرْوَةٌ

وَلَيْلُهُ هَذَا الدَّهْرُ كَيْفَ تَرَدُّدًا

الأعشى أكبر

شباب : جوانی

شيب : پیری

الفقار : فقر ، نداری ، نیازمندی

ثروة : توانگری

تردد : آمدوشد دارد (فراز و فرود دارد)

جوانی ، پیری ، نداری و توانگری ! خدایا روزگار چه فراز و فرودی دارد!

شباب : خبر مرفوع لمبتدأ محذوف تقديره : "هو شباب" والجملة اسمية

شيب : معطوف

و : حرف عطف

لله : جارّ و مجرور متعلّق ب : محذوف شبه الجملة ، خبر مقدّم مرفوع

هذا : اسم إشارة للقريب/مبتدأ مؤخر مرفوع محلاً والجملة اسمية، تعجبية

الدهرُ : عطف بيان مرفوع

كيف : اسم استفهام/مفعول مطلق منصوب محلاً تقديره : أى تردُّدُ

تردَّد : فعل ماضٍ (من باب تَفَعَّل) فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية (الألف للضرورة الشعرية)



أَخَذَ الْوِقَارَ مِنَ الْمَشِيبِ الْكَامِلِ

البحترى

۱۵۹- حَدَّثْتُ يُوقِرَةَ الْحِجْيَ لَكَالَهُ

يُوقِرُ : وقار می دهد

حدثُ : جوان

المشيب : پیر

الحجى : خرد، زیرکی، اندیشه، عقل

جوانی است که خردش او را بزرگ و محترم شمرده، گویی از سالخورده ای آنرا تجربه کرده است.

حدثُ : خبر مرفوع لمبتدأ محذوف تقديره : "هو حدثُ" والجملة اسمية

يُوقِرُ : فعل مضارع (من باب تفعيل) فاعله "الحجى" والجملة فعلية نعتية مرفوعة محلاً

هُ : مفعول به منصوب محلاً

الحجى : فاعل مرفوع تقديرأ

ف : حرف عطف

كَأَنَّ : حرف مشبهة بالفعل

هُ : اسم كأن منصوب محلاً والجملة اسمية

أَخَذَ : فعل ماضٍ فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية، خبر مرفوع محلاً

الوقار : مفعول به منصوب

من المشيب : جارٍ و مجرور متعلق ب : أخذ



۱۶۰- وَإِنْ شَفَاءَ النَّفْسِ لَوْ تَسْتَطِيعُهُ

حَبِيبٌ مُّوَاتٍ أَوْ شَبَابٌ مُّوَارِجٌ

الشاعر السابق

شفاء النفس : درمان نفس. روان درمانی
شباب مراجع : جوانی بازگشت کننده

بدون تردید، سلامت نفس (روان) - اگر بتوانی آن را بدست آوری - دوستی سازگار و یا (دوره) جوانی بازگشته است.

و : حرف حسب ماقبلها

إِنْ : حرف مشبهة بالفعل

شفاء : اسم إن المنصوب والجملة اسمية

النفس : مضاف إليه مجرور

لو : حرف الشرط غير جازم

تستطيع : فعل الشرط مضارع (من باب استفعال)، فاعله ضمير "أنت" المستتر فيه وجوباً

والجملة فعلية (جواب الشرط محذوف)

ه : مفعول به منصوب محلاً

حبيب : خبر مرفوع

موات : نعت مرفوع تقديرأ

أو : حرف عطف

شباب : معطوف مرفوع

مراجع : نعت مرفوع



۱۶۱- وَ أَكْثَرُ فِتْيَانِ الزَّمَانِ أَرَادُلُ

مَوَازِينُهُمْ فِي الْمَجْدِ غَيْرُ ثِقَالٍ

الشاعر السابق

الفتيان (ج الفتي) : جوان

اراذل (ج أراذل) : فرومایه

موازين (ج میزان) : ترازو

ثقال : سنگین

بیشتر جوانان این روزگار، ناکسان و فرومایگانی اند که کفه ترازوی بزرگی و مجد آنان سبک است. (سنگین نیست.)

| | |
|---|--|
| و : حرف عطف | أكثر : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية |
| فتيان : مضاف إليه مجرور | الزمان : مضاف إليه مجرور |
| أراذل : خبر مرفوع | |
| موازين : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية نعتية مرفوعة بالتبعية من منعوتها : أراذل | |
| أو حالية منصوبة محلاً صاحبها : أكثر | |
| هم : مضاف إليه مجرور محلاً | في المجد : جارّ ومجرور متعلّق ب : يقال |
| غير : خبر مرفوع | نقال : مضاف إليه مجرور |



۱۶۲- فَلَوْلَا رَجَاءُ الْوَصْلِ مَا عَشْتُ سَاعَةً وَلَوْلَا خَيَالُ الطَّيْفِ لَمْ أَنهَجَّعْ
عطاء بن يعقوب

| | |
|--------------------------|---------------|
| رجاء : اميد | الوصل : وصال |
| ما عشت : نمى زيستم | الطّيف : رؤيا |
| لم أَنهَجَّعْ : نمى خفتم | |

اگر امید وصال تو نبود، لحظه ای نمى زيستم؛ و اگر خيال رؤياى تو نبود، هرگز نمى خوابيدم.

| | |
|--|-------------------------------------|
| ف : حرف ابتدائية | لولا : حرف امتناع يتضمّن معنى الشرط |
| رجاء : مبتدأ مرفوع، خبره محذوف وجوباً تقديره : موجود والجملة اسمية شرطية | |
| الوصل : مضاف إليه مجرور | ما : حرف نفى |
| عشت : فعل جواب الشرط ماضٍ فاعله ضمير "ت" البارز والجملة فعلية | |
| ساعة : ظرف زمان أو مفعولٌ فيه منصوب متعلّق ب : عشت | |

و : حرف عطف لولا : حرف امتناع یتضمّن معنی الشرط

خیال : مبتدأ مرفوع خبره محذوف وجوباً تقدیره : موجود و الجملة اسمیه شرطیه

الطیف : مضاف الیه مجرور

لم أفتجع : فعل جواب الشرط مضارع مجزوم بـ «لم» ، فاعله ضمیر «أنا» المستتر فیهِ وجوباً

والجملة فعلیه



وَإِذَا دَمَّ وَالْقَتْلُ بِالْحَرِّ أَجْدَرُ

۱۶۳- هَمَّا خَطْنَا إِذَا إِسَارَ وَ مِئَةَ

تأبط شراً

خطّان : دوربینامه ، راه و روش (در پیش گرفته شد) إِسَارَ : اسیر گشتن

مِئَةَ : منت (عفو) کشیدن القتل : کشته شدن

أجدر : سزاوارتر

دو راه ، در پیش گرفته شده است ؛ یا اسیر شدن و منت (عفو) کشیدن و یا خون دادن (کشته شدن) ؛ که خون دادن ، برای انسان آزاده ، شایسته تر است.

هما : مبتدأ مرفوع محلاً والجملة اسمیه

خطّنا : فعل ماضٍ مبنيّ للمجهول نائب فاعله ضمیر « ا » البارز والجملة فعلیه خبر مرفوع

محلاً (و یکن القول بأنه متنیّ و قد حذف النون للضرورة الشعرية)

إِذَا : حرف تفصیل

إِسَارَ : خبر مرفوع لمبتدأ محذوف تقدیره : “هو إِسَارَ” والجملة اسمیه

وَ : حرف عطف القتل : مبتدأ مرفوع والجملة اسمیه

بالحرّ : جارّ و مجرور متعلّق بـ : أَجْدَرُ أَجْدَرُ : خبر مرفوع



۱۶۴- سَتَذَكُرُ مَا الَّذِي ضَيَّعْتَ مِنِّي

إِذَا بَرَزَ الْخَفِيُّ مِنَ الْحِجَابِ

مجهول

ضَيَّعْتَ : از دست دادی

بَرَزَ : بیرون آید (آشکار و باز شود)

الحِجَابِ : پرده

هرگاه پنهان از پرده حجاب بیرون آید، به یاد خواهی آورد که چه چیزی رابه خاطر من از دست داده ای.

سَ : حرف تنفیس للاستقبال

تَذَكُرُ : فعل فاعله ضمير "أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية

مَا : اسم استفهام / مبتدأ مرفوع محلاً و الجملة اسمية سَدَّتْ مسدً المفعول به منصوبة محلاً أو اسم موصول عام/مفعول به منصوب محلاً

الَّذِي : اسم موصول خاص / خبر مرفوع محلاً (و إذا اعتبرنا ما ،اسم استفهام) نعت منصوب بالتبعية من منعوته "ما" أو

ضَيَّعْتَ : فعل، فاعله ضمير "ت" البارز والجملة فعلية صلة عائدها : محذوف

مَنِّي : جارٌّ ومجرور متعلق ب : ضيعت

إِذَا : اسم الشرط دائم الإضافة إلى الجملة الفعلية غير جازم / ظرف زمان أو مفعول فيه منصوب محلاً، متعلق ب : جواب الشرط محذوف تقديره : "إذا برزَ.....ستذكرُ....."

بَرَزَ : فعل الشرط ماضٍ فاعله "الخفي" والجملة فعلية، مضاف إليه مجرور محلاً،

من الحِجَابِ : جارٌّ و مجرور متعلق ب : برزَ



۱۶۵- وَ تَعَلَّمُ أَنْ رِيحَكَ كَانَ خُسْرًا

إِذَا فَكَّرْتَ فِي أَصْلِ الْحِسَابِ

مجهول

ریخ : سود

خُسراً : زیان

و هرگاه به اصل حساب بیندیشی، درخواهی یافت که سودت، زیان بوده است.

و : حرف حسب ما قبلها

تعلّم : فعل یقین، فاعله ضمیر "أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية

أَنْ : حرف مشبّهة بالفعل

ریخ : اسم أَنْ منصوب والجملة اسمية، سدّت مسدّ المفعولين، منصوبة محلاً

كان : فعل ناقص اسمه ضمیر "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية خبر أَنْ مرفوع محلاً

خُسراً : خبر كان منصوب

إذا : اسم الشرط دائم الإضافة إلى الجملة الفعلية غير جازم / ظرف زمان أو مفعولٌ فيه

منصوب محلاً، متعلّق ب : جواب الشرط محذوف (تقديره : إذا.....تعلم.....)

فَكَرَّت : فعل الشرط ماضٍ، فاعله ضمیر "ت" البارز فيه والجملة فعلية، مضافٌ اليه مجرور

محلاً في أصل : جارٌ و مجرور متعلّق ب : فَكَرَّت



۱۶۶- إِيَّاكَ وَالْأَمْرَ الَّذِي إِنْ تَوَسَّعْتَ

مَوَارِدُهُ ضَافَتْ عَلَيْكَ الْمَوَادُّ

مضرس بن الربعي

إِنْ تَوَسَّعْتَ : اگر توسعه يابد

موارد (ج مورد) : راه ورود

ضافّت : تنگ شد

المصادر (ج مصدر) : راه خروج

از کاری که ورود به آن آسان ؛ ولی خروج از آن، سخت است، بپرهیز.

إِيَّاكَ : مفعول به منصوب لفعل محذوف تقديره : أُنذِرُكَ من باب تحذير والجملة فعلية

و : حرف عطف

الأمر : مفعول به منصوب لفعل محذوف تقديره: « احذر » و الجملة فعلية معطوفة

الذی : نعت منصوب بالتبعية من منعوته الأمر

توسعت : فعل الشرط من باب تفعل، مجزوم محلاً وجوباً، فاعله “موارد” و الجملة فعلية

صلة عائدها : ضمير هـ ، في موارد

ضائق : فعل ماضٍ جواب الشرط مجزوم محلاً وجوباً فاعله : “المصادر” و الجملة فعلية



بأحسن مما زينتها عقودها

۱۶۷-مُخَصَّرَةُ الأوساطِ زَانَتْ عَقُودَهَا

حسین بن مطیر

مُخَصَّرَةُ الأوساطِ : باریک میان، کمر باریک زانت : زینت داده است

عقود (ج عقْد) : گردنبند زینت : آراست

وی کمر باریکی است ، به جای اینکه گردنبندهایش او را آراسته کند ،
او گردنبندهایش را می آراید . (او آراسته تر از گردنبندهایش است .)

مُخَصَّرَةُ : اسم مفعول، مؤنث (من باب تفعیل) / خبر مرفوع لمبتدأ محذوف تقديره : “هی

مُخَصَّرَةُ” و الجملة اسمية الأوساط : مضافُ إليه مجرور

زانت : فعل ماضٍ فاعله ضمير “هی” المستتر فيه جوازاً و الجملة فعلية خبر بعد خبر مرفوع

محلاً عقود : مفعولٌ به منصوب

بأحسن : جارٌّ و مجرور بالفتحة، متعلّق ب : زانت

تأ : “من” حرف جرّ “ما” اسم موصول عامّ/ جارٌّ و مجرور محلاً

زینت : فعل ماضٍ (من باب تفعیل)، فاعله “عقود” و الجملة فعلية، صلة عائدها :

ضمیر "ها" فی "زَیْنَتِهَا" أو ما : حرف مصدریة "مازَیْنَت" : مصدر مؤول تقدیره :
 تزینها، مجرور بحرف جرّ و "من تزین" : جارّ و مجرور متعلّق ب : زانت
 ها : منعولٌ به منصوب محلاً عقود : فاعل مرفوع
 ها : مضاف الیه مجرور محلاً



۱۶۸- مَوَاعِدُ لِلْأَيَّامِ فِيهِ وَرَغَبِي إِلَى اللَّهِ فِي إِتْجَازِ تِلْكَ الْمَوَاعِدِ
 البحتری

مواعد (ج مَوَاعِد) : وعده، نوید
 إتجاز : برآورده شدن

روزگار، وعده ها و نویدهایی دارد : امید به خدا دارم که برآورده شوند !

مواعدٌ : مبتدأ مرفوع و الجملة اسمیة
 للأیام : جارّ و مجرور متعلّق ب : محذوف شبه الجملة خبر مرفوع محلاً
 فیهِ : جارّ و مجرور متعلّق ب : حسب ما قبلها و : حرف عطف
 رغبة : مبتدأ مرفوع تقدیراً و الجملة اسمیة ی : مضاف الیه مجرور محلاً
 إلى الله : جارّ و مجرور متعلّق ب : رغبة
 فی إتجاز : جارّ و مجرور متعلّق ب : محذوف شبه الجملة خبر مرفوع محلاً
 تلك : مضاف الیه مجرور محلاً
 المواعد : عطف بیان مجرور بالتبئمة من المعطوف علیه : تلك



۱۶۹- أَقُولُ لَهَا وَقَدْ طَارَتْ شِعَاعَا مِنْ الْأَبْطَالِ وَيَمُكِّ لَأَثْرَاعِي
 مجهولٌ

طارت: پرواز می کند شعاعاً: براکنده

الأبطال (ج البطل): دلاور ويحك: وای بر تو

لاتراعي: به پایان کار نمی نگری

به وی (نفس)، در حالی که به خاطر ترس از دلاوران پراکنده در میدان، به پرواز درآمده بود (مضطرب و نگران بود). می گویم که وای بر تو! چرا می ترسی!؟

أقول: فعل مضارع، فاعله ضمير "أنا" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية (ومفعوله عبارة ويحك.....)

ها: جارّ و مجرور محلاً متعلّق ب: أقول

و: حرف حالیه قد: حرف تحقیق

طارت: فعل ماضٍ، فاعله ضمير "هي" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية حالية منصوبة صاحبها: ضمير "ها" في "ها" و رابطها: "و"

شعاعاً: حال مفردة منصوبة، صاحبها: الأبطال

من الأبطال: جارّ و مجرور متعلّق ب: شعاعاً

ويح: كلمة ترخّم، مفعول به منصوب لفعل محذوف من معناها

ك: مضاف اليه مجرور محلاً

لاتراعي: فعل مضارع مجزوم (من باب مفاعلة) فاعله ضمير "ي" البارز فيه والجملة فعلية



وَبَدَأْتَهُم بِالرَّغْمِ وَالرَّغْمِ

حارث بن وعلّة

۱۷۰- لَا تَأْمَنَنَّ قَوْمًا ظَلَمْتَهُمْ

الثّم: دشنام

الرغم: خواری

از گروه و قومی که به آنان ستم کرده، و دشنام و خواری آنان را شروع کرده ای،
در امان مباش.

لا: حرف نهی، عامل جزم

تَأْمَنَنَّ: فعل مضارع مجزوم ب"لا"، فاعله ضمیر "أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية (والنون
الثقيلة للتوكيد) قوماً: مفعول به منصوب

ظلمت: فعل ماضٍ فاعله ضمیر "ت" البارز والجملة فعلية، نعتية، منصوبة

هُم: مفعول به منصوب محلاً و: حرف عطف

بدأت: فعل ماضٍ فاعله ضمیر "ت" البارز والجملة فعلية، معطوفة

هم: مفعول به منصوب محلاً بالثُمَّت: جارٌّ ومجرور متعلق ب: بدأت

و: حرف عطف الرِّغْم: معطوف مجرور



۱۷۱- إن يَأْبُرُوا نَخْلًا لِّغَيْرِهِمْ

فَالشَّيْءُ تَحْقِرُهُ وَ قَدْ يَنْمِي
مجهولٌ

يأبروا: بارور سازند نخلاً: خرما

تحقر: ناچیز می پنداری الشیء: چیز

ینمی: رشد می کند

درختان خرما را برای دیگری بارور می سازند (به دشمنان تو یاری رسانند)؛ چه
بسا چیزی را خرد و کوچک می پنداری، ولی زیاد و بسیار (قوی) گردد.

إن: حرف الشرط

يَأْبُرُوا: فعل الشرط مضارع مجزوم بحذف نون الإعراب، فاعله ضمیر "واو" البارز والجملة

فعلية نخلاً: مفعول به منصوب

لغیر: جارّ و مجرور متعلّق ب: یأبروا ف: حرف جواب
 الشّیء: مشغولٌ عنه، مبتدأ مرفوع و الجملة اسمیةٌ أو مفعول به مقدم منصوب
 تحقّر: فعل مضارع فاعله ضمیر "أنت" المستتر فيه وجوباً و الجملة فعلیة
 ه: مشغولٌ به، مفعول به منصوب محلاً

و: حرف حالیه قد: حرف تقلیل

یَنَمی: فعل مضارع فاعله ضمیر "هو" المستتر فيه جوازاً و الجملة فعلیة، حالیه، منصوبه صاحبها
 ضمیر "ه" فی "تحقره"



۱۷۲- فی المهدِ یَنطِقُ عن سَعَادَةِ جدّه أثرُ التَّجَابَةِ سَاطِعُ البُرْهَانِ
 مجهولٌ

المهد: گهواره سعادة جدّ: نیکی بخت و اقبال
 أثر: نشان التجابة: نزاد، پی
 ساطع: درخشان البرهان: دلیل

در گهواره، سخن از نیکیبختی اش بر زبان می راند: آری اثرنیک نزادی، دلیل روشنی است.

فی المهد: جارّ و مجرور متعلّق ب: یَنطِق
 یَنطِق: فعل مضارع فاعله ضمیر "هو" المستتر فيه جوازاً و الجملة فعلیة
 عن سعادة: جارّ و مجرور متعلّق ب: یَنطِق
 أثر: مبتدأ مرفوع و الجملة اسمیة
 ساطع: خبر مرفوع



١٧٣- إِنْ الْهَلَالَ إِذَا زَأَيْتَ لُمُوهُ

أَيَقَنْتَ بَدْرًا مِنْهُ فِي اللَّمَعَانِ

أبو تمام

أيقنت : يقين می کنی

الهلل : ماه نو

اللمعان : درخشش

بدرًا : ماه تمام

هرگاه کامل شدن هلال ماه را می بینی ، گویی درخشش ماهی کامل را یقین می کنی.

الهلل : اسم إن منصوب والجملة اسمية

إذا : اسم الشرط دائم الإضافة إلى الجملة الفعلية غير جازم / ظرف زمان أو مفعول

فيه، منصوب محلاً متعلق ب : جواب الشرط (أيقنت)

رأيتَ : فعل الشرط ماضٍ فاعله ضمير "ت" البارز والجملة فعلية مضاف إليه مجرور محلاً

ثمَّو : مفعول به منصوب

أيقنتَ : فعل جواب الشرط ماضٍ (من باب إفعال) فاعله ضمير "ت" البارز والجملة فعلية

بدرًا : مفعول به منصوب منه : جارٍ و مجرور محلاً متعلق ب : أيقنت

في اللمعان : جارٍ و مجرور متعلق ب : محذوف ، شبه الجملة نعت منصوب بالتبعية من

منعوتة : بدرًا



١٧٤- وَ إِمَّا أَوْلَادُنَا بَيْنَنَا

أَكْبَادُنَا تَمْشِي عَلَى الْأَرْضِ

حطان بن المعلى

أكباد(ج كبد) : جگر

إمّا : فقط، تنها

تمشي : راه می روند

گویی فرزندان، در میان ما، جگر (گوشه) های ما هستند که بر روی زمین راه می‌روند.

و : حرف حسب ما قبلها

إنما : أداة حصر، مركب من "إن" حرف مشبهة بالفعل و "ما" الكافّة

أولاد : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية نا : مضاف إليه مجرور محلاً

بين : اسم دائم الإضافة / ظرف زمان أو مفعول فيه منصوب، متعلق ب : محذوف شبه الجملة، حال منصوبة محلاً صاحبها : أولاد

نا : مضاف إليه مجرور محلاً أكباد : خبر مرفوع

تمشي : فعل مضارع، فاعله ضمير "هي" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية، حالية منصوبة صاحبها : أكباد على الأرض : جارّ ومجرور متعلق ب : تمشي



۱۷۵- لَوْ هَبَّتِ الرِّيحُ عَلَى بَعْضِهِمْ

لَأَمْتَعَ العَيْنَ مِنَ العَمَضِ

الشاعر السابق

هَبَّتْ : وزید

الريح : باد

العین : چشم، دیده

العمض : بستن، خفتن

اگر بادی، بر یکی از آنان بوزد، چشم ما بی خوابی کشد. (از به هم آمدن خودداری ورزد.)

لو : حرف الشرط غیر جازم

هَبَّتْ : فعل الشرط ماضٍ فاعله "الريح" والجملة فعلية

الرَّيحُ : فاعل مرفوع على بعض : جارّ ومجرور متعلق ب : هَبَّتْ

ل : حرف جواب

امتنع : فعل جواب الشرط ماضٍ (من باب افتعال)، فاعله "العين" والجملة فعلية

العين : فاعل مرفوع
من الغمض : جارٌ ومجرور متعلقٌ ب : امتنع



۱۷۶- وَقَدْ عَجِمْتَ تِلْكَ الْخُطُوبُ قَنَاتَهُ

فَزَادَ عَلَيَّ عَجْمُ الْخُطُوبِ اعْتِدَالَهَا

البحتری

عجمت : آزمود

الخطوب (ج الخطب) : حادثه، رویداد، مصیبت، کار بزرگ

قناة : نیزه
عجم : آزمودن

اعتدال : راستی، استواری

آن حوادث ، نیزه او را آزمایش کردند در نتیجه به خاطر آزمایش ناملايمات ، راستی نیزه افزون گشت .

و : حرف حسب ما قبلها
قد : حرف تحقيق

عجمت : فعل ماضٍ، فاعله "تلك" والجملة فعلية

تلك : فاعل مرفوع محلاً
الخطوب : عطف بيان مرفوع

قناة : مفعولٌ به منصوب
ف : حرف نتيجة

زاد : فعل ماضٍ، فاعله "اعتدال" والجملة فعلية

على عجم : جارٌ ومجرور متعلقٌ ب : زاد
اعتدال : فاعل مرفوع

ها : مضافٌ اليه مجرور لفظاً ومفعولٌ به معنى منصوب لشبه فعل : اعتدال



۱۷۷- هُوَ الْكَلْبُ إِلَّا أَنْ فِيهِ مَلَالَةٌ

وَسُوءٌ مُرَاعَاةٍ وَمَا ذَاكَ فِي الْكَلْبِ

مجهول

الکلب : سگ

ملالة : ملالت ، بی نزاکت

سوء مراعاة : بد مراعات کردن ، بی تربیت

وی سگ من ، در عین حال ، بی نزاکت و بی تربیت است ؛ ولی سگ این ویزگی را ندارد. (او از سگ پست تر است ؛ چون سگ باوفاست ؛ ولی وی ، این ویزگی را ندارد.)

هو : مبتدأ مرفوع محلاً والجملة اسمية

الکلب : خبر مرفوع

إلا : حرف مرکب من (إن+لا)

فيه : جارّ و مجرور محلاً متعلّق ب : محذوف شبه الجملة خبر مقدم مرفوع محلاً

ملالة : اسم أنّ مؤخر منصوب والجملة اسمية

و : حرف عطف

سوء : معطوف منصوب على ملالة

مراعاة : مضاف اليه مجرور

و : حرف حالیه

ما : حرف شبهه بليس

ذالك : اسم إشارة / اسم ما مرفوع محلاً والجملة اسمية حالیه منصوبة محلاً صاحبها : سوء

في الكلب : جارّ و مجرور متعلّق ب : محذوف شبه الجملة خبر منصوب محلاً



۱۷۸- طَلَبْتُ وَقَاءَ الْغَانِيَاتِ وَ إِمَامًا

تَكَلَّفْتُ إِسْرَاءَ بِمُقَدَّحَةِ صَنْدِ

مجهول

الغانيات (ج الغانية) : زیبا روی ، زن بی نیاز از آرایش

تکلفت : خود را به سختی انداختم

إسراء : آتش روشن کردن

مقدحة : آتش زنه، فندک

صلد : محکم، سخت

از زنان زیباروی، خواستار وفای به عهد شدم که فقط برافروختن آتش را با آتش زنه سخت متحمل شد. (کار بیهوده و محالی را خواستار شدم.)

طلبتُ : فعل ماضٍ فاعله ضمیر "ت" البارز والجملة فعلية

وفاء : مفعولٌ به منصوب و : حرف حالیه

إنما : أداة حصر (مرکبة من "إن" حرف مشبهة بالفعل و "ما" الكافّة)

تكلّفتُ : فعل ماضٍ فاعله ضمیر "ت" البارز والجملة فعلية

إبراء : مفعولٌ به منصوب بمقدحة : جارٌ ومجرور متعلّق ب : إبراء

صلد : نعت مجرور بالتبعیة من منوعته "مقدحة"



۱۷۹- أَسْرَ أَنْ أَحْظَى وَيَمْنَعُ صَاحِبِي

إِنِّي إِذَا لَلْحُرِّ الْأُمِّ جَارٍ

بجهول

أَن أَحْظَى : کامیاب شوم، حظ و بهره برم

صاحب : همنشین، دوست الحُرّ : آزاده

الأمّ : همسایه جار : همسایه

آیا از مکان و منزلت خود شاد باشم؛ در حالی که دوستم از آن محروم است. در این صورت من برای انسان آزاده، فرومایه ترین همسایه ام.

أ : همزة استفهام إنکاریة

أَسْرَ : فعل مضارع مبنی للمجهول نائب فاعله ضمیر أنا المستتر فيه وجوباً والجملة اسمية

أَن أَحْظَى : فعل مضارع منصوب ب "أَن" فاعله ضمیر أنا المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية

مصدر مؤول تقدیره “حظوقی” مفعول لأجله منصوب محلاً

و : حرف حالیه یتنع : فعل مضارع نائب فاعله “صاحب”

والجمله فعلیه، حالیه منصوبه، صاحبها : ضمیر “أنا” فی أخطی

صاحب : نائب فاعل مرفوع تقدیراً إن : حرف مشبّهة بالفعل

ی : اسم إن منصوب والجمله اسمیه إذا : حرف جواب

للحرّ : جارّ و مجرور متعلّق ب : محذوف شبه الجملة، خبر مقدم مرفوع محلاً

الأم : اسم تفضیل / مبتدأ مؤخر مرفوع والجمله اسمیه

إذا للحرّ الأم جارٍ : خبر إن مرفوع محلاً



۱۸۰- تَلَقَى بِكُلِّ بِلَادٍ إِنْ حَلَّتْ بِهَا

أَهْلًا بِأَهْلِ وَجَيْرَانًا بِجَيْرَانٍ

إبراهیم بن عباس

تلقى : ملاقات می کنی

بلاد (ج بلد) : شهر، کشور

إن حلت : اگر اقامت افکنی

أهل : خانواده

جیراناً (ج جار) : همسایه

اگر در کشوری اقامت کنی، با خانواده و همسایگان، به جای خانواده و همسایگان خود دیدار می کنی.

تلقى : فعل مضارع فاعله ضمیر “أنت” المستتر فيه وجوباً والجمله فعلیه

بكلّ : جارّ و مجرور متعلّق ب : تلقى بلاد : مضافُ اليه مجرور

إن : حرف الشرط حلت : فعل الشرط ماضٍ، مجزوم محلاً فاعله

ضمير “ت” البارز والجمله فعلیه (جواب الشرط محذوف تقدیره : إن.... تلقى....)

۱۴ : جَارَ وِجْرورٍ مَتَعَلِّقٌ بَ : حَلَّتْ
 أَهْلًا : مَفْعُولٌ بِهِ مَنصُوبٌ لِفِعْلِ "تَلَقَّى"
 بِأَهْلٍ : جَارٌ وَجْرورٍ مَتَعَلِّقٌ بَ : تَلَقَّى
 جِيرَانًا : مَعْطُوفٌ مَنصُوبٌ



۱۸۱-الرَّأْسُ لَا يُنْبِتُهُ قَطْرُ الْمَطْرِ
 لَيْسَ بِكَرَّاتٍ إِذَا جَزَّ وَقَرَّ
 مجهول

الرَّأْسُ : سِر
 قَطْرُ الْمَطْرِ : قَطْرُهُ بَارَان
 لَایِنْبِتُ : غَمِي رَویَانْد
 كُرَّاتٍ : سَبْزِي تَرِه
 جَزَّ : چِيدِه شُود
 وَقَرَّ : بَسِيَار گَرْدَد، زِيَاد شُود

قطره باران، سرانسان را نمی رویاند؛ زیرا تره فرنگی نیست که هرچه چیده شود، زیاد شود.

الرَّأْسُ : مَشْفُوعٌ عَنْهُ مَبْتَدَأُ مَرْفُوعٍ وَالْجُمْلَةُ اسْمِيَّةٌ أَوْ الرَّأْسُ : مَفْعُولٌ بِهِ مَنصُوبٌ لِفِعْلِ مَحذُوفٍ
 مِنْ لَفْظِ الْفِعْلِ الْمَذْكُورِ تَقْدِيرُهُ : "لَایِنْبِتُ الرَّأْسُ لَایِنْبِتُهُ قَطْرُ..."

لَا يُنْبِتُ : فِعْلٌ مَضَارِعٌ (مِنْ بَابِ إِفْعَالٍ) فَاعِلُهُ "قَطْرُ" وَالْجُمْلَةُ فِعْلِيَّةٌ، خَبَرٌ مَرْفُوعٌ مَحَلًّا
 (إِذَا اعْتَبَرْنَا الرَّأْسَ مَبْتَدَأً)
 هُ : مَشْفُوعٌ بِهِ مَفْعُولٌ بِهِ مَنصُوبٌ مَحَلًّا

قَطْرُ : فَاعِلٌ مَرْفُوعٌ
 الْمَطْرُ : مَضَافٌ إِلَيْهِ بِجْرورٍ

لَيْسَ : فِعْلٌ نَاقِصٌ، اسْمُهُ ضَمِيرٌ "هُوَ" الْمَسْتَتِرُ فِيهِ جَوَازًا وَالْجُمْلَةُ فِعْلِيَّةٌ

بَ : حَرْفٌ جَرٌّ (لِلتَّوَكِيدِ)
 كُرَّاتٍ : بِجْرورٍ لَفْظًا وَخَبَرٌ مَعْنَى مَنصُوبٌ

إِذَا : اسْمُ الشَّرْطِ، دَائِمٌ الْإِضَافَةُ إِلَى الْجُمْلَةِ الْفِعْلِيَّةِ، غَيْرُ جَازِمٍ /ظَرْفٌ زَمَانٌ أَوْ مَفْعُولٌ فِيهِ
 مَنصُوبٌ مَحَلًّا مَتَعَلِّقٌ بِجَوَابِ الشَّرْطِ (وَفَرَّ)

جَزَّ : فِعْلٌ الشَّرْطِ، فَاعِلُهُ ضَمِيرٌ "هُوَ" الْمَسْتَتِرُ فِيهِ جَوَازًا وَالْجُمْلَةُ فِعْلِيَّةٌ، مَضَافٌ إِلَيْهِ بِجْرورٍ مَحَلًّا

وَقَرَّ : جَوَابُ الشَّرْطِ، فَاعِلُهُ ضَمِيرٌ "هُوَ" الْمَسْتَتِرُ فِيهِ جَوَازًا وَالْجُمْلَةُ فِعْلِيَّةٌ

۱۸۲- اَقُولُ و اَرُوِي كَلِمًا هَبَّتِ الصَّبَا :

أَلَا يَا صَبَا نَجِدُ امْتِي هَجَّتِ مِنْ نَجْدٍ؟

مجهول



اروي : روایت می کنم

کَلِمًا : هرگاه

هَبَّتِ : وزید

أَلَا : هان

صبا : باد صبا

نَجْدٍ : اسم مکانی است

هَجَّتِ : برخاستی

به هنگام وزیدن باد صبا می گویم و روایت می کنم که هان ای باد صباى نجد! کی از سرزمین نجد برخاستی؟

اَقُولُ : فعل مضارع فاعله ضمير "أنا" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية و مفعوله :

"أَلَا يَا " منصوب محلاً و : حرف عطف

اَرُوِي : فعل مضارع فاعله ضمير "أنا" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية معطوفة

كَلِمًا : أداة تتضمن معنى الشرط / ظرف زمان أو مفعول فيه منصوب ، متعلق ب جواب الشرط المحذوف و "ما" مصدرية زمانية و مع فعل "هَبَّتِ" (فعل ماضٍ فاعله الصبا والجملة فعلية) مصدر مؤوَّل تقديره : "مدة هبوبها" مضاف اليه مجرور محلاً

الصَّبَا : فاعل مرفوع تقديرأ

أَلَا : حرف استفتاح يا : حرف ندا

صبا : منادى مضاف، منصوب تقديرأ نجد : مضاف اليه مجرور

مْتِي : اسم استفهام / ظرف زمان أو مفعول فيه ، منصوب محلاً، متعلق ب : هَجَّتِ

هَجَّتِ : فعل ماضٍ، فاعله ضمير "ت" البارز والجملة فعلية

من نَجْدٍ : جارٍ ومجرور متعلق ب : هَجَّتِ



۱۸۳- نَسِيمَ الصَّبَا قُلْ لِلأَحِبَّةِ مُنْشِدًا

سَلَامٌ عَلَيْكُمْ كَيْفَ حَالِكُمْ بَعْدِي

عبداللہ دمینه

الأحبة (جمع الحبيب) : دوست

منشداً : خوانندگی ، زمزمه کنان

ای نسیم صبا! زمزمه کنان به دوستان بگو : سلام بر شما! حال شما پس از من چگونه است؟

نَسِيمٌ : منادی مضاف منصوب

الصبا : مضافُ الیه مجرور تقدیراً

قُلْ : فعل أمر، فاعله ضمير "أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية ومفعوله : "سلامٌ

عليكم....." منصوب محلاً للأحبة : جارٌّ و مجرور، متعلِّق ب : قُلْ

منشداً : حال مفردة منصوبة صاحبها : ضمير "أنت" في "قُلْ"

سلامٌ : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية (الابتداء بالنكرة لأنه للدُّعاء)

عليكم : جارٌّ و مجرور، متعلِّق ب محذوف شبه الجملة ، خبر مرفوع محلاً

كيفَ : خبر مقدم مرفوع محلاً حالٌ : مبتدأ مؤخر مرفوع والجملة اسمية

كُم : مضافُ الیه مجرور محلاً

بعد : اسم دائم الإضافة / ظرف مكان أو مفعول فيه منصوب تقدیراً متعلِّق ب محذوف (شبه

الجملة حال منصوبة صاحبها : كم) ي : مضافُ الیه مجرور محلاً



۱۸۴- فَإِذَا الصَّبَا هَبَّتْ فَإِنَّ نَسِيمَهَا

يُهْدِي إِلَيْكَ تَحِيَّتِي وَ سَلَامِي

الشاعر السابق

يُهدِي : هديه می آورد

تَحِيَّتِي : درود مرا

هرگاه باد صبا می وزد ، بی تردید نسیمش ، درود و سلام مرا برای تو هدیه می آورد.

فَ : حرف ابتداء

إذا : اسم الشرط، دائم الإضافة إلى الجملة الفعلية، غير جازم / ظرف زمان أو مفعول فيه

منصوب محلاً، متعلق ب : جواب الشرط

الصبا : فاعل مرفوع تقديرًا للفعل المفسر المحذوف تقديره : "إذا هبت الصبا هبت...."

فالجملة فعلية، مضاف إليه مجرور محلاً

هبت : فعل مفسر ماضٍ، فاعله ضمير "هي" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية

ف : حرف جواب إن : حرف مشبهة بالفعل

نسيم : اسم إن منصوب والجملة اسمية، جواب الشرط

يهدى : فعل مضارع (من باب إفعال) فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً

والجملة فعلية خبر مرفوع محلاً

إليك : جارٍ و مجرور متعلق ب : يهدى تحية : مفعول به منصوب تقديرًا

ي : مضاف إليه مجرور محلاً و : حرف عطف

سلام : معطوف منصوب تقديرًا



۱۸۵- دُمٌ لِخَلِيلٍ بِوُدِّهِ

مَا خَيْرٌ وُدًّا لَا يَدُومُ

یزیدبن الحکم

الخليل : دوست

دُمٌ : ادامه بده

لايدومُ : مداوم و پایدار نباشد

وُدٌّ : دوستی

دوستی با دوست را ادامه بده : (زیرا دوستی) نا پایدار نیکو نیست.

دُمٌ : فعل أمرٍ فاعله ضمير "أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية

للخليل : جارّ و مجرور متعلّق ب : دُمّ بوُدّ : جارّ و مجرور متعلّق ب : دُمّ
مَا : حرف شبيه ب «ليس»

خيرُ : اسم ما مرفوع و (خبره محذوف منصوب محلاً تقديره: موجوداً) و الجملة اسمية
لايدومُ : فعل مضارع منفي ، فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً و الجملة فعلية ،
نعتية منصوبة محلاً بالتبعية من منعوتها : "موجوداً" المحذوف



١٨٦- وَأَعْرِفْ لِحَبَّارِكَ حَقَّهُ وَالْحَقُّ يَعْرِفُهُ الْكَرِيمُ

الشاعر السابق

جار : همسايه

اعرف : بشناس

حق و حقوق همسايه ات را بشناس : زیرا که جوانمرد و بخشنده ، حق شناس
است.

اعرف : فعل أمر ، فاعله ضمير "أنت" المستتر فيه وجوباً و الجملة فعلية

لِحَبَّارِكَ : جارّ و مجرور متعلّق ب : اعرف حَقُّ : مفعولٌ به منصوب

و : حرف عطف

الْحَقُّ : "مفعولٌ عنه" مبتدأ مرفوع و الجملة اسمية أو مفعولٌ به منصوب

يعرفُ : فعل مضارع ، فاعله "الكريم" و الجملة فعلية ، خبر مرفوع محلاً (إذا اعتبرنا

"الحق" مبتدأ)

هُ : مشغولٌ به ، مفعولٌ به منصوب محلاً الكريم : فاعل مرفوع



۱۸۷- فَبَادِرُ إِلَى اللَّذَاتِ قَبْلَ فَوَاتِهَا

فَإِنَّ قُصَارَى مَا تَرَاهُ عَنَاءٌ

مجهول

بَادِرٌ : مبادرت کن
فَوَاتٌ : از دست رفتن
قُصَارَى : کوشش و هدف
عَنَاءٌ : رنج و دردرس

به شادی ها و خوشی ها پیش از آنکه از دست برود ، بپرداز ؛ (زیرا) که سرانجام و نهایت آنچه را می بینی ، درد و رنج است.

فَا : حرف ابتدائیه

بَادِرٌ : فعل أمر (من باب مفاعلة)، فاعله ضمیر "أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلیه
إِلَى اللَّذَاتِ : جارّ و مجرور متعلّق ب : بادر

قَبْلَ : اسم دائم الإضافة / ظرف زمان أو مفعولٌ فيه منصوب متعلّق ب : بادر
فَوَاتٌ : مضاف الیه مجرور

ها : مضاف الیه مجرور لفظاً و مفعولٌ به معنی منصوب لشبهه فعل "فوات"
قُصَارَى : اسم إنَّ منصوب، تقدیراً والجملة اسمیه
ما : اسم موصول عامّ / مضاف الیه مجرور محلاً

ترى : فعل فاعله ضمیر "أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلیه، صلة عاندها : ضمیر "ه"
فی "تراه" أو "ما" حرف مصدریّة و مع «ترى» مصدر مؤوّل تقدیره «رؤیتک»

مضاف الیه مجرور محلاً

ه : مفعول به منصوب محلاً

عَنَاءٌ : خبر مرفوع



۱۸۸- کَانَ الرِّیَاضَ وَأَزْهَارَهَا

وَأَغْصَانُ أَنْوَارِهَا النَّعْسِ

مجهول

| | |
|-------------------------|-----------------------------|
| أزهار (ج الزهر) : شکوفه | الرِّیَاض (ج الرّوضة) : باغ |
|-------------------------|-----------------------------|

| | |
|------------------------|-------------------------|
| أغصان (ج الغصن) : شاخه | أنوار (ج نور) : گل سفید |
|------------------------|-------------------------|

| | |
|--------------------------------|--|
| النَّعْس (ج الناعس) : نیم خفته | |
|--------------------------------|--|

باغ‌ها و مرغزارها با شکوفه‌ها و شاخه‌های گل‌های نیم خفته اش (نیم بازش) ...

| | |
|---------------------------|---|
| کَانَ : حرف مشبّهة بالفعل | الرِّیَاض : اسم کأن منصوب والجملة اسمية |
|---------------------------|---|

| | |
|-------------|---------------------|
| و : حرف عطف | أزهار : معطوف منصوب |
|-------------|---------------------|

| | |
|-------------|---------------------|
| و : حرف عطف | أغصان : معطوف منصوب |
|-------------|---------------------|

| | |
|-------------------------|----------------------------|
| أنوار : مضاف الیه مجرور | ها : مضاف الیه مجرور محلاً |
|-------------------------|----------------------------|

| | |
|--|--|
| النَّعْس : نعت مجرور بالتبعية من منعوتها : أنوار | |
|--|--|



۱۸۹- طَاوِيسٌ تُجَلَّى بِأَلَا أَرْجُلِ

أَرَاقِمُ نَسَمَى بِأَلَا أَرْؤُسِ

مجهول

| | |
|-------------------------|------------------------|
| طاووس (ج طاووس) : طاووس | تجلّى : جلوه گر می شود |
|-------------------------|------------------------|

| | |
|-------------------|----------------------------------|
| أرجل (ج رجل) : پا | أراقم (ج أرقم) : مار سیاه و سفید |
|-------------------|----------------------------------|

| | |
|---------------|-------------------|
| تسمى : می خزد | أروس (ج رأس) : سر |
|---------------|-------------------|

(باغ‌ها) طاووس‌هایی هستند که بدون پا جلوه گر شوند ؛ (چون پای طاووس زشت است) و (شاخه‌های نورس) و مارهایی سیاه و سفیدی هستند که بی سر می خزند.

طواویس : خبر مرفوع ل "کأن" (فی البيت السابق)

تُجَلَّى : فعل مضارع مبنى للمجهول، نائب فاعله ضمير "هی" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية

نعتیه، مرفوعة بالتبعية من منوعتها : طواویس ب : حرف جرّ

لأ : حرف شبيه ب "ليس" (بطل عملها بسبب وجود حرف الجرّ قبلها)

أرجل : مجرور بحرف جارّ، بلا أرجل : جارّ ومجرور متعلّق ب : تجلّى

أراقم : خبر بعد خبر مرفوع

تسمى : فعل مضارع، فاعله ضمير "هی" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية نعتية، مرفوعة

بالتبعية من منوعتها : أراقم ب : حرف جرّ

لا : حرف شبيه ب "ليس" (بطل عملها بسبب وجود حرف الجرّ قبلها)

أرؤس : مجرور بحرف جارّ، بلاأرؤس : جارّ ومجرور متعلّق ب : تسمى



۱۹۰- فَإِن لَمْ يَكُنْ فِي الْمَالِ وَسْعٌ وَكَثْرَةٌ

فَفِي النَّفْسِ مَنَىٰ عِزَّةٌ وَإِبَاءٌ

بجهول

كثرة : فراوانی

وسع : گستردگی

عزة : بزرگواری

النفس : روان، نفس

إباء : مناعت

اگر مال و دارایی بسیار ندارم ، ولی روان و طبع بلندی دارم .

إن : حرف الشرط

فأ : حرف ابتدائية

لم يكن : فعل الشرط مضارع، مجزوم ب "لم"، اسمه "وسع" مرفوع والجملة فعلية

في المال : جارّ ومجرور متعلّق ب : محذوف شبه الجملة، خبرمقدم، منصوب محلاً

و : حرف عطف

وسع : اسم كان مؤخر، مرفوع

كثرة : معطوف مرفوع فَا : حرف جواب

في النفس : جازاً و مجرور متعلق ب : محذوف شبه الجملة ، خبر مقدم ، مرفوع محلاً

مني : جازاً و مجرور محلاً ، متعلق ب : عزة

عزة : مبتدأ مؤخر مرفوع والجملة اسمية جواب الشرط

و : حرف عطف إباءً : مرفوع معطوف



١٩١- لا تَحْمَدَنَّ امراً حتى تُجْرِبَهُ

وَلَا تَذُمَّنَّهُ مِنْ غَيْرِ تَجْرِبٍ

نابعة الشيباني

امراً : بشر ، آدمي

تجرب : بيازمايي

لاتذمنن : سرزنش مكن

تجرب : آزمودن

بی تردید، مردی را که هنوز در بوته آزمایش قرار نداده‌ای؛ ستایش یا نکوهش مکن.

لاتحمدنن : فعل مضارع مجزوم، فاعله ضمير "أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية

(والتون الثقيلة للتوكيد) امراً : مفعول به منصوب

حتى : حرف جر تجرب : فعل مضارع منصوب ب "أن" المقدرة،

فاعله ضمير "أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية، مصدر مؤول تقديره : "تجربتك" مجرور

محلاً حتى تجربة : جازاً و مجرور متعلق ب : لاتحمدنن

ه : مفعول به منصوب محلاً و : حرف عطف

لاتذمنن : فعل مضارع مجزوم، فاعله ضمير "أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية

(والتون الثقيلة للتوكيد) ه : مفعول به منصوب محلاً

من غير : جازاً و مجرور متعلق ب : لاتذمنن تجرب : مضاف اليه مجرور



۱۹۲- سُبْدِي لَكَ الْاَيَّامُ مَا كُنْتَ جَاهِلًا

وَ يَأْتِيكَ بِالْاَخْبَارِ مَنْ لَمْ تُزَوِّدْ

طرفه بن عبد

سُبْدِي : بزودی آشکار خواهد شد

الْاَيَّامُ (ج اليوم) : روزگار

كُنْتَ جَاهِلًا : نمی دانستی

لَمْ تُزَوِّدْ : زاد و توشه نداده ای، مأمور نکرده ای

روزگار، بزودی آنچه را نمی دانی، بر تو آشکار خواهد کرد؛ و کسی را که مأمور این کار نکرده ای، (زاد و توشه ای نداده ای) خبرها را برایت می آورد.

سَ : حرف تنفیس للاستقبال

تُبْدِي : فعل مضارع من باب إفعال، فاعله "الأيام" والجملة فعلية

لَكَ : جارّ و مجرور متعلّق ب : تبدي

الأيام : فاعل مرفوع

مَا : اسم موصول عام/مفعولٌ به منصوب محلاً

كُنْتَ : فعل ناقص اسمه ضمير "ت" البارز والجملة فعلية صلة عائدها : محذوف

جَاهِلًا : خبر منصوب

وَ : حرف عطف

يَأْتِي : فعل مضارع (متعدّ مجرّف الجر) فاعله : مَنْ ، والجملة فعلية

كَ : منصوب على نزع الخافض

ب : حرف جارّ

الْاَخْبَارِ : مجرور لفظاً و منصوب على أنه مفعول به لفعل يأتي في المعنى

مَنْ : اسم موصول عام /فاعل مرفوع محلاً

لَمْ تُزَوِّدْ : فعل مضارع مجزوم ب"لم" فاعله ضمير "أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية صلة

عائدها : محذوف (مفعوله محذوف)



۱۹۳- اِنْسِي شَقِيًّا بِاللَّئَامِ وَلَا تَرَى

شَقِيًّا بِهِمْ اِلَّا كَسْرِيْمَ الشَّمَائِلِ

طرماس بن حكيم

شقیّ: بدبخت، تیره بخت
 اللّثام (ج اللّثیم): فرومایه، بست
 الشّمائل (ج شَمّالَة): صفت پسندیده

حقیقتاً، من بخاطر فرومایگان و ناکسان بدبختم؛ چراکه فرومایگان، فقط نیکبختان را بدبخت می کنند.

و: حرف حسب ماقبلها
 ی: اسم إنّ منصوب محلاً والجملة اسمیة
 شقیّ: خبر مرفوع
 باللّثام: جارو مجرور متعلّق ب: شقیّ
 و: حرف عطف

لا تروی: فعل مضارع منفی، فاعله ضمیر "أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلیة
 شقیّاً: مفعول به منصوب
 إلّا: حرف استثناء
 الّشمائل: مضاف الیه مجرور
 بهم: جارّ و مجرور متعلّق ب: شقیّاً
 کریم: مستثنی منقطع غیر موجب منصوب



۱۹۴- و أنت لو استعرضت صحبک کلهم
 وَ جَرَّيْتْ مِنْهُم صَاحِبًا بَعْدَ صَاحِبٍ
 مجهول

استعرضت: از نظر گذراندی
 صحب(ج صاحب): دوست
 جرّبت: بیازمایی

اگر تو همه دوستانت را از نظر بگذرانی، و یکایک را امتحان و آزمایش کنی ..

و: حرف حسب ماقبلها
 أنت: مبتدأ مرفوع محلاً و خبره (لو استعرضت...)، والجملة اسمیة
 لو: حرف الشرط غیر جازم (امتناع)

استعرضتَ : فعل الشَّرط ماضٍ (من باب استفعال)، فاعله ضمير "ت" البارز والجملة فعليةٌ
 صحب : مفعولٌ به منصوب
 ك : مضافٌ اليه مجرور محلاً
 كلٌّ : مؤكِّد معنويٌ منصوبٌ بالتبعية من مؤكِّده : صحبَ
 هم : مضافٌ اليه مجرور محلاً
 و : حرف عطف
 جرّبتَ : فعل ماضٍ (من باب تفعيل)، فاعله ضمير "ت" البارز والجملة فعليةٌ، معطوفةٌ
 منهم : جارٌ ومجرور محلاً متعلِّقٌ ب : جرّبتَ صاحباً : مفعولٌ به منصوب
 بعدُ : اسم دائم الإضافة / ظرف مكان أو مفعولٌ فيه منصوب، متعلِّقٌ ب : جرّبتَ
 صاحبٌ : مضافٌ اليه مجرور



۱۹۵- لَمَّا تَلَقَى مِنْهُم شَاهِدًا مِثْلَ شَاهِدِي وَ لَمْ تَرَضْ مِنْهُمْ غَائِبًا مِثْلَ غَائِبِي
 مجهولٌ

تلقى : برخورد کنی
 شاهداً : حاضر
 غائباً : غائب

هیچ شاهد و حاضری ، همچون شاهد من نخواهی یافت و از هیچ غایبی ، همچون
 غائب من خوشنود نخواهی شد. (هم در حضور و هم در غیبت، دوستی خود را
 حفظ می کنم.)

لَ : حرف جواب لِ «لو» (فی البيت السابق) ما : حرف نفی
 تلقى : فعل جواب الشرط لِ «لو» فی البيت السابق مضارع، فاعله ضمير "أنت"
 المستتر فيه وجوباً والجملة فعليةٌ
 منهم : جارٌ ومجرور محلاً متعلِّقٌ ب : تلقى شاهداً : مفعولٌ به منصوب
 مثل : نعت منصوب
 شاهد : مضافٌ اليه مجرور تقدیراً

ي : مضافُ اليه مجرور محلاً و : حرف عطف

لم ترض : فعل مضارع مجزوم فاعله ضمير "أنت" المستتر فيه وجوباً والجمله فعلية معطوفة
منهم : جارّ و مجرور متعلّق ب : لم ترض

غائباً : مفعولٌ به منصوب مثل : نعت منصوب

غائب : مضافُ اليه منصوب تقديرأ ي : مضافُ اليه مجرور محلاً



۱۹۶- إذا ما أتت من صاحبٍ لك زلةً فكن أنتُ مُحتالاً لِزَلَّتِهِ عذراً
سالم بن وابصة

زلةٌ : لغزشی محتالاً : چاره جو

عذراً : عذر، بهانه

هرگاه از دوستت اشتباهی سر بزندی ، در این صورت برای اشتباه و لغزش وی ، بهانه ای پیدا کن.

إذا ما : اسم الشرط، دائم الإضافة إلى الجملة الفعلية ، غير جازم/ ظرف زمان أو مفعول فيه

منصوب محلاً ، متعلّق ب : جواب الشرط "كن" (ما : حرف زائدة)

أتتُ : فعل الشرط ماضٍ فاعله "زلةٌ" والجمله فعليةٌ مضاف اليه مجرور محلاً

من صاحب : جارّ و مجرور، متعلّق ب : أتتُ

لكَ : جارّ و مجرور متعلّق ب : أتتُ

زلة : فاعل مرفوع ف : حرف جواب

كن : فعل ناقص جواب الشرط ماضٍ اسمه ضمير أنت المستتر فيه وجوباً والجمله فعلية

أنت : مؤكّد لفظي لمؤكّده ضمير أنت المستتر في "كن"

محتالاً : خبر كان منصوب لزلة : جارّ و مجرور متعلّق ب : محتالاً

۵ : مضاف الیه مجرور محلاً

عذراً : مفعول به منصوب لشبهه فعل "محتالاً"



۱۹۷- لَكِنَّ أَتَتْ بَيْنَ السُّرُورِ مَسَاءً

وَأَلْسَرُ يُشْرِقُ بِالزَّلَالِ الْبَارِدِ

أبوفراس الحمدانی

مساءة : ناخوشی

یشرق : می گیرد، گلوگیر می شود

الزلال البارد : آب سرد زلال

اما به هنگام شادی ، ناخوشی و بدی آمد ؛ آری آدمی گاهی با آب سرد و عوارا هم گلویش می گیرد.

لکن : حرف حسب ما قبلها

أتت : فعل ماضٍ فاعله "مساءة" والجملة فعلية

بین : اسم دائم الإضافة / ظرف مکان أو مفعولٌ فيه ، منصوب متعلقٌ ب : أتت

السُّرُورِ : مضاف الیه مجرور

مساءة : فاعل مرفوع

و : حرف عطف

المرء : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية

یشرق : فعل مضارع، فاعله ضمیر "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية خبر مرفوع محلاً

بالزلال : جارٌّ ومجرور متعلقٌ ب : یشرق

البارد : نعت مرفوع



۱۹۸- أَحَبُّ الْفَتَى يَنْفِي الْفَوَاحِشَ سَمِعَهُ

كَأَنَّ بِهِ عَنِ كُلِّ فَاحِشَةٍ وَقَرَأَ

الشاعر السابق

الفواحش (ج الفاحشة) : سخنان ناپسند

ينفي : نمی پذیرد

سمع : گوش

وقرا : برهیز کردن ، دوری جستن

جوانی را که گوشش از سخنان زشت و ناپسند دوری می‌جوید ، دوست دارم
گویی که از هر سخن زشت و یاوه‌ای پرهیز می‌کند.

أحبّ : فعل مضارع (من باب إفعال) فاعله ضمير أنا المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية
الفتى : مفعول به منصوب تقديرأ

ينفي : فعل مضارع فاعله "سمع" والجملة فعلية حالية. منصوبة محلاً صاحبها : الفتى
الفواحش : مفعول به مقدم (على الفاعل) منصوب

سمع : فاعل مؤخر مرفوع ه : مضاف اليه مجرور محلاً

كانَ : حرف مشبهة بالفعل به : جارّ و مجرور متعلّق ب : وقرأ

عن كل : جارّ و مجرور، متعلّق ب : محذوف شبه الجملة خبر مقدم مرفوع محلاً

فاحشة : مضاف اليه و مجرور وقرأ : اسم كأنّ المؤخر المنصوب والجملة اسمية



۱۹۹- سَلِيمٌ دَوَاعِي الصُّدْرِ لَا بِاسِطًا أَدَى وَلَا مَانِعًا وَلَا قَانِلًا هُجْرًا

الشاعر السابق

سليم : سالم، به جا دواعي (جمع داع) : خواسته، انگیزه

الصدر : سینه باسطاً : بازکننده، گسترنده

أدى : آزار، اذیت هجراً : سخن زشت و ناپسند، یاوه و هزل

(جوان) خواسته های درونی به جایی دارد، در حالیکه آزار رسان نیست، مانع خیر
و خوبی نمی‌شود و سخنان زشت و یاوه بر زبان نمی‌آورد.

سليم : خبر مرفوع لمبتدأ محذوف تقديره : "هو سليم" والجملة اسمية

دواعي : مضاف اليه مجرور تقديرأ لا : حرف نفی

باسطاً : حال مفردة منصوبة صاحبها : ضمير هو المحذوف

أذى : مفعول به منصوب لشبهه فعل باسطاً

و : حرف عطف

لا : حرف زائد لتوكيد النفي

قائلاً : معطوف منصوب

هجرأ : مفعول به منصوب لشبهه فعل قائلاً



۲۰۰- إن يحسدوني فأني غير لائمههم

قبلي من الناس أهل الفضل قد حسدوا

کمیت الأسدی

يحسدوني : به من حسادت می کنند

غير لائمههم : آنان را سرزنش نمی کنم

أهل الفضل : خردمندان

قد حسدوا : مورد حسادت واقع شدند

اگر به من حسد ورزند ، من ایشان را سرزنش نمی کنم ؛ چرا که ، برخی مردم بزرگوار و دانا ، پیش از من ، مورد حسادت قرار گرفتند.

إن : حرف الشرط

يحسدوا : فعل الشرط مجزوم بحذف نون الإعراب فاعله ضمير "او" البارز والجملة فعلية

ن : حرف وقاية

ي : مفعول به منصوب محلاً

ف : حرف جواب

إني غير لائمههم : جمله اسمية جواب الشرط

مجزوم ("هم" : مضاف إليه مجرور لفظاً و مفعول به معنى منصوب لشبهه فعل "لائم")

قبل : ظرف مكان أو مفعول فيه منصوب تقديراً ، متعلق ب : حسدوا

من الناس : جار و مجرور متعلق ب : حسدوا

أهل : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية

حسدوا : فعل ماض مبني للمجهول ، نائب فاعله ضمير "او" البارز والجملة فعلية



۲۰۱ - فِي صَحْنٍ آجَامٍ حَصَاهَا لَوْلُوُ

وَتُرَابُهَا مِسْكٌ يُشَابُ بِمَعْبَرٍ

البحتری

آجام (جِ أَجَمٍ، جِ أَجْمَةٌ) : بیشه، سرزمین پردرخت

صحن : عرصه

حصی (واحدھا، حصاة) : سنگریزه

لؤلؤ : مروارید، در، گوهر

تراب : خاک

مسک : مشک

یشاب : آمیخته می شود

عنبر : عنبر

در عرصه بیشه هایی که سنگریزه اش مانند مروارید (درخشان)، و خاکش مشکى آمیخته به عنبر بود...

في صحن : جارّ و مجرور متعلّق ب : محذوف شبه الجملة، خبر مقدم مرفوع محلاً لِ

“مخضرة” في البيت التالى

آجام : مضاف اليه مجرور

حصی : مبتدأ مرفوع تقدیراً والجملة اسمية نعتية مجرورة بالتبعية من منعوتها : آجام

ها : مضاف اليه مجرور محلاً

لؤلؤ : خبر مرفوع

و : حرف عطف

تراب : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية معطوفة على “حصاها...“

مسک : خبر مرفوع

یشاب : فعل مضارع نائب فاعله ضمير “هو“ المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية

نعتية مرفوعة بالتبعية من منعوتها : مسک

بعنبر : جارّ و مجرور متعلّق ب : یشاب



۲۰۲- مُخَضَّرَةٌ وَ الْغَيْثُ لَيْسَ بِسَاكِبٍ

وَمُضَيِّنَةٌ وَ اللَّيْلُ لَيْسَ بِمَقْمَرٍ

الشاعر السابق

مخضرة : سبزه زار

الغيث : ابر پرباران

ساکب : فرو ریزنده

مضینه : روشنائی بخش، نور ده

مقمر : مهتاب

سبزه زاری بود که باران در آن نمی بارید و روشنائی بود که شب در آن مهتاب نبود.

مخضرة : اسم فاعل من (إخضر، يخضر، اخضاراً)، مبتدأ مؤخر مرفوع ل "في صحن ..."

في البيت السابق والجملة اسمية

و : حرف اللصوق (زائد يلتصق بالجملة الواقعة نعتاً)

الغيث : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية نعتية مجرورة بالتبعية من منوعتها : آجام

ليس : فعل ناقص اسمه ضمير "هو" المحذوف والجملة فعلية خبر مرفوع محلاً

ب : حرف جر للتوكيد

ساکب : اسم فاعل / مجرور لفظاً و خبر معنی منصوب

و : حرف عطف

مضینه : مبتدأ مؤخر مرفوع والجملة اسمية معطوفة على مخضرة

والليل ليس بمقمر : إعراب "والغيث ليس بساكب"



۲۰۳- لَاعَلِمَ بِأَنَّكَ مَا قَدِمْتَ مِنْ عَمَلٍ

يُحْصَى عَلَيْكَ وَبِأَنَّ الَّذِي خَلَفْتَ مَوْرُوثٌ

مجهول

قَدِّمْتَ : پیش از خود فرستادی يُحْصِي : به حساب می آید
 خَلَّفْتَ : پس از خود بگذاری، به ارث گذاشتی

یقیناً بدان که هر عمل تو ، به حساب آید و هر چه را برجای بگذاری ، به ارث برده
 شود.

ف : حرف ابتدائیه

اعْلَمْ : فعل امر فاعله ضمیر "أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية و مفعولاه
 عبارة "بألك....."

ب : حرف جرّ أن : حرف مشبّهة بالفعل

ك : اسم أن منصوب والجملة اسمية مجرورة محلاً

ما : اسم الشرط / مبتدأ مرفوع محلاً و الجملة اسمية

قَدِّمْتَ : فعل الشرط فاعله ضمير "ت" البارز والجملة فعلية

من : حرف جارّ زائد عمل : مجرور لفظاً و مفعول به معنى منصوب

يُحْصِي : فعل جواب الشرط مضارع مبني للمجهول نائب فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً

(مرجع، ما) والجملة فعلية و (كل عبارة ما قدِّمْتَ) خبر "ما" مرفوع محلاً

و : حرف عطف أن : حرف مشبّهة بالفعل

الَّذِي : اسم أن منصوب محلاً و الجملة اسمية معطوفة على (أنتك ما....)

خَلَّفْتَ : فعل فاعله ضمير "ت" البارز والجملة فعلية صلة عائدها : محذوف ومفعوله محذوف

لوضوحه و "بأنّ الَّذِي خَلَّفْتَ مُؤَوَّلٌ الى "بمُخَلَّفِكَ" ، جارّ و مجرور متعلّق ب : اعلم

موروث : خبر مرفوع



۲۰۴- ذُو الْجَهْلِ يَفْعَلُ مَا ذُو الْعَقْلِ يَفْعَلُهُ

فِي الثَّائِبَاتِ وَ لَكِنْ بَعْدَ مَا افْتَضَحَ

بجهول

ذوالجهل : نادان

ذوالعقل : خردمند

الثائبات (ج الثانية) : حوادث روزگار، ناملايمات

افتضح : رسواشد، افتضاح كرد

نادان به هنگام گرفتاری ها و مصیبت ها ، همان کار خردمند را انجام می دهد ؛ البته پس از آنکه رسوا گردید.

ذو : اسم من الأسماء الخمسة / مبتدأ مرفوع بالواو و الجملة اسمية

الجهل : مضاف اليه مجرور

يفعل : فعل مضارع ، فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً و الجملة فعلية ، خبر مرفوع محلاً

مَا : اسم موصول عامّ / مفعول به منصوب محلاً

ذو : مبتدأ مرفوع بالواو و الجملة اسمية صلة عائدها : ضمير "ه" في "يفعله"

يفعل : فعل ، فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً و الجملة فعلية ، خبر مرفوع محلاً

ه : مفعول به منصوب محلاً

في الثائبات : جارّ و مجرور متعلّق ب : يفعل

و : حرف عطف

لكن : حرف ابتداء "استدراك" (إذا سبقته الواو)

بعده : اسم دائم الإضافة / ظرف زمان أو مفعول فيه ، منصوب متعلّق ب : يفعل ، تقديره : "

ولكن يفعله بعد..."

مَا : حرف مصدرية و مع " افتضح " فعل

فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً و الجملة فعلية مصدر مؤوّل تقديره : " افتضاحه "

مضاف اليه مجرور محلاً أو اسم موصول عامّ / مضاف اليه مجرور محلاً و الجملة بعده صلة

عائدها : ضمير هو المستتر في الفعل (والألف للضرورة الشعرية)



۲۰۵- إِذَا أَمَّ وَجَهَ الرَّشْدِ آلَ مُضَلَّةَ

وَإِنْ رَامَ بَابَ الْخَيْرِ عَوْجِلَ بِالْقَفْلِ
مجهول

آم : قصد کند

الرشد : راهنمای ، هدایت

آل : برگشت

مضلة : گمراهی

رام : قصد کند ، آهنگ کند

باب : در

عوجل : شتاب کرده شود

هرگاه که راه هدایت در پیش گیرد ، گمراه بازگردد ؛ و اگر قصد درگاه خیر کند ، در شتابان بر روی وی بسته شود.

إذا : اسم الشرط دائم الإضافة الى الجملة الفعلية ، غير جازم / ظرف زمان أو مفعول فيه
منصوب محلاً متعلق ب : جواب الشرط (آل)

آم : فعل الشرط ماضٍ فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً و الجملة فعلية مضاف اليه

مجرور محلاً

وجه : مفعول به منصوب

آل : فعل ماضٍ (مآذته "أول") جواب الشرط فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً

والجملة فعلية

مضلة : مصدر مؤول إلى المشتق تقديره :

ضالاً ، حال مفردة منصوبة ، صاحبها : ضمير "هو" المستتر في "آل" و : حرف عطف

إن : حرف الشرط

رام : فعل الشرط ماضٍ مجزوم محلاً وجوباً فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً و الجملة فعلية

عوجل : فعل مبنی للمجهول (من باب مفاعلة) ، جواب الشرط مجزوم محلاً وجوباً نائب

فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً و الجملة فعلية

بالقفل : جارٍ و مجرور متعلق ب : عوجل



۲۰۶- فَإِنَّ الْجُرْحَ يَنْفِرُ بَعْدَ حِينٍ

إِذَا كَانَ الْبِنَاءُ عَلَى الْفَسَادِ

المتنبى

الجرح : زخم و جراحت
بعده حين : پس از چندی

ينفر : آماس می کند، ورم می کند
البناء : پایه و اساس

بی تردید، هرگاه اصل و اساس زخم چرکین باشد، پس از مدتی ورم (آماس) کند. (زخمی که کاملاً بهبود نیافته است، اگر به درستی درمان نشود، دوباره ورم کند؛ به گونه ای که شاید به سختی درمان گردد.)

بعده : اسم دائم الإضافة / ظرف زمان أو مفعولٌ فيه منصوب، متعلق ب : ينفِرُ
حين : مضاف اليه مجرور

إذا : اسم الشرط دائم الإضافة إلى الجملة الفعلية، غير جازم / ظرف زمان أو مفعولٌ فيه
منصوب محلاً، متعلق ب : جواب الشرط المحذوف

كان : فعل الشرط ناقص، اسمُ البناء و الجملة فعلية مضافٌ اليه مجرور محلاً
البناء : اسم كان مرفوع

على الفساد : جارٌّ و مجرور متعلق ب : محذوف شبه الجملة، خبر منصوب محلاً



۲۰۷- وَفِي عَيْنِهِ تَرْجُمَةٌ أَرَاهَا

تَدُلُّ عَلَى الصُّغَانِ وَالْحُقُودِ

البحرئى

ترجمه : نشانه
الصُّغَانِ (ج الصُّغَيْنة) : كينه

الحقود (ج الحقد) : كينه، دشمنی

در چشمانش، نشانه ای از کینه های دیرینه و دشمنی ها می بینم.

و : حرف حسب ما قبلها في : حرف جرّ

عيني : مجرور بالياء و في عيني : جارّ و مجرور متعلّق ب : محذوف شبه الجملة خبر مقدّم
مرفوع محلاً

ترجمة : (من فَعَلٌ، يُفَعِّلُ)، مبتدأ مؤخر مرفوع والجملة اسمية

أرى : فعل مضارع، فاعله ضمير "أنا" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية نعتية مرفوعة

بالتبعية من منعوتها : ترجمة ها : مفعول به منصوب محلاً

تدلّ : فعل مضارع، فاعله ضمير "هي" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية حالية منصوبة
صاحبها : "ها" في أراها

علي الضغائن : جارّ و مجرور متعلّق ب : تدلّ الحقوق : معطوف مجرور



۲۰۸- بقاؤهم عصمة الدنيا و عزهم

سجف على بيضة الإسلام منسدل

الشاعر السابق

بقاء : پایداری عصمة : حفظ، نگهداری

سجف : پرده، پوشش بيضة : حوزه، دایره

منسدل : آویخته

جاودانگی و پایداری آنان، موجب امنیت و حفظ جهان ؛ و عزت و توان آنان، به
سان پرده ای آویخته، در سراسر جهان اسلام است. (سراسر جهان اسلام، زیر
چتر حمایت ایشان قرار می گیرد.)

بقاء : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية عصمة : خبر مرفوع

و : حرف عطف عز : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية معطوفة

سجف : خبر مرفوع

على بيضة : جارّ و مجرور متعلّق ب : منسدل
منسدل : اسم فاعل من باب انفعال / نعت مرفوع بالتَّبعية من منعوته : سجنف



۲۰۹- فِيلٌ كَرَضَوِيٌّ حِينَ تَلْبِسُ مِنْ رِقَاقِ التَّمِيمِ بُرْدًا

يُزْهِمِي بِخَرْطُومٍ كَمَثَلِ الصَّوْجَانِ يَرُدُّ رَدًّا

أبو الحسن الجوهري

| | |
|---------------------|--------------------------------|
| رضوی : کوهی است | رقاق (ج رقیق) : نازک |
| الغیم : ابر | بُرداً : جامه |
| یزه می : ناز می کند | خرطوم : خرطوم |
| الصَّوْجَان : چوگان | یرد رداً : بسیار رفت وگشت دارد |

(کوهی) همچون "رضوی"، هرگاه جامه ای از ابرهای نازک پوشد؛ فیلی است به خرطومی - که چون چوگان که بسیار رفت و برگشت دارد - می نازد.

فیلٌ : خبر مرفوع لمبتداً محذوف تقدیره : "هو فیلٌ" والجملة اسمیة

کَرَضَوِيٌّ : جارّ و مجرور تقدیراً متعلّق ب : محذوف شبه الجملة حال منصوبة صاحبها : فیل

حِينَ : اسم دائم الإضافة / ظرف زمان أو مفعولٌ فيه منصوب متعلّق ب : یزه می

تلبس : فعل مضارع فاعله ضمیر "هی" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية مضافٌ اليه مجرور محلاً

من رِقَاقِ : جارّ و مجرور متعلّق ب : تلبس برداً : مفعولٌ به منصوب

یزه می : فعل مضارع (من باب إفعال) فاعله ضمیر "هو" المستتر فيه جوازاً مرجعه : فیل

والجملة فعلية نعتية مرفوعة بالتَّبعية من منعوته : "فیلٌ"

بخرطوم : جارّ و مجرور متعلّق ب : یزه می ک : حرف تشبیه زائد للتوكید

کمثل : جَارَ و مجرور (لا متعلق لهما لأن حرف الجرّ زائد) و مثل اسم متوغّل في الإبهام /
 مجرور بحرف جر لفظاً و نعت مجرور معنىً بالتبعية من منعوته : خرطوم
 يردّ : فعل فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً و الجملة فعلية حالية منصوبة
 صاحبها : الصّولجان رداً : مفعول مطلق تأكیدی منصوب



۲۱۰- أو كمْ راقصة تُشيرُ به إلى التّدمانِ و جدّاً

أو كالمصلّب شدّ جنباهُ إلي جدّعين شدّاً

الشاعر السابق

كَمْ : آستين راقصة : رقص کننده، رفاصه

التّدمان (ح التّدیم) : هم بیاله، همنشین و جدّاً : شور و شوق

المصلّب : دار آویخته شدّ : بسته شد

جنباهُ : دو پهلویش جدّع : تنه درخت

یامانند آستین زن رفاصه که از شور و شوق او را به همنشینان نشان می دهد؛
 و یا همچون به دار آویخته که دو پهلویش بسیار محکم به تنه دو نخل بسته باشند.

أو : حرف عطف

كَمْ : مجرور معطوف علی (کمثل الصّولجان)

راقصة : مضافٌ الیه مجرور

تشير : فعل مضارع (من باب إفعال) فاعله ضمير "هی" المستتر فيه جوازاً و الجملة فعلية

نعتية مجرورة بالتبعية من منعوتهما : راقصة

به : جَارَ و مجرور محلاً متعلق ب : تشير

إلي التّدمان : جَارَ و مجرور متعلق ب : تشير

وجداً : حال جامدة مفردة منصوبة (مؤولة الى المشتق تقديرها : واجدة) صاحبها : “هى”
فى “تشير”

أو : حرف عطف كالمصَلَّب : معطوف على (كمّ....)

شدّ : فعل ماضٍ مبنى للمجهول نائب فاعلهُ : (جنباً) والجملة فعلية حالية منصوبة

صاحبها : المصَلَّب جنباً : نائب فاعل مرفوع بالألف

هـ : مضافٌ اليه مجرور محلاً

إلى جذعين : جارٌ ومجرور بالياء متعلّق ب : شدّ

شدّاً : مفعول مطلق تأكيدى منصوب



ر كَأَنَّهُ بُوقٌ يُحَرِّكُهُ لِيَنْفِخَ فِيهِ جَدًّا

.....-۲۱۱

الشاعر السابق

بوق : بوق

كَأَنَّ : گویا

جدّاً : به جد، بسیار

لينفخ : بدمد

وگویا (خرطوم)، شیپوری است که فیل آن را به حرکت در می آورد تا محکم در آن بدمد.

و : حرف عطف كَأَنَّ : حرف مشبّهة بالفعل

هـ : اسم كَأَنَّ منصوب محلاً والجملة اسمية بوق : خبر مرفوع

يحرِّكُ : فعل مضارع (من باب تفعيل) فاعله ضمير “هو” المستتر فيه جوازاً و

الجملة فعلية نعتية مرفوعة بالتبعية من منعوتها : بوق

هـ : مفعول به منصوب محلاً لِ : حرف جرّ

ينفخ : فعل مضارع منصوب ب “أن” المقدّرة فاعله ضمير “هو” المستتر فيه جوازاً

والجملة فعلية مصدر مؤول تقديره : "للتفخ" جارّ و مجرور متعلّق ب : يجرک
 فيه : جارّ و مجرور متعلّق ب : ينفخ
 جداً : مفعول مطلق تأکیدی منصوب (عامله : محذوف وجوباً تقديره : جدّاً جداً)



۲۱۲- لَعْيُونَ الْخُطُوبَ لَيْهَا خُشُوعٌ وَلِقَلْبِ الزَّمَانِ لَيْهَا وَجِيبٌ
 البحتريّ
 عيون الخطوب : چشمان حوادث وجيب : دچار تپش و اضطراب

چشمان حوادث در برابر آن فروتن ، و دل زمانه در برابر آن مضطرب و پرتپش
 است .

لعيون : جارّ و مجرور متعلّق ب : محذوف شبه الجملة خبر مقدّم مرفوع محلاً
 ليهيها : جارّ و مجرور متعلّق ب : خشوع
 خشوع : مبتدأ مؤخر مرفوع والجملة اسمية و : حرف عطف
 لقلب : جارّ و مجرور متعلّق ب : محذوف شبه الجملة ، خبر مقدّم مرفوع محلاً
 الزمان : مضاف اليه مجرور فيها : جارّ و مجرور متعلّق ب : وجيب
 وجيب : مبتدأ مؤخر مرفوع والجملة اسمية معطوفة



۲۱۳- هُوْنَ عَلِيْكَ وَ لَا تُوَلِّعْ بِإِشْفَاقِ فَاِنَّمَا مَا نَا لِلْوَارِثِ الْبَاقِي
 بيزيد بن خذاق
 هوّن : آسان گیر لا تولع : آزمند نباش
 إشفاق : ترس و نگرانی إنما : فقط

الوارث : میراث خوار، بازماندگان

(دنیا را) بر خودت آسان بگیر و با نگرانی و ترس بر آن حرص موز: زیرا دارایی ما فقط برای بازماندگان باقی می ماند.

هُونٌ : فعل أمر (من باب تفعیل) فاعله ضمیر "أنت" المستتر فيه وجوباً (مفعوله، محذوف تقديره : الذّیّا) والجملة فعلية

علیک : جارّ و مجرور محلاً متعلّق ب : هون

و : حرف عطف

لاتولعُ : فعل مضارع مجزوم (من باب إفعال) مبنى للمجهول سماعاً فاعله ضمیر "أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية (برخی افعال چون : عُنیَ به و يُهرعون.... - سماعی و بی قاعده - ساختار مجهول دارند ولی این گونه افعال نیاز به فاعل دارند نه نائب فاعل.)

باشفاق : جارّ و مجرور متعلّق ب : لاتولعُ ف : حرف جواب

إنما : أداة حصر (مركبة من "إن" حرف مشبّهة بالفعل و "ما" حرف كافتة)

مألٌ : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية نا : مضاف اليه مجرور محلاً

للوارث : جارّ و مجرور متعلّق ب : الباقي الباقي : خبر مرفوع تقدیراً



۲۱۴- إن تَلَقَهُ حَدَثًا فِي السَّنِّ مُقْتَبِلًا

فإنه نَصَفَ فِي الرّأْيِ مُكْتَهِلٌ

البحترى

إن تَلَقَهُ : اگر اورا بیابی

حَدَثًا : جوان

السَّنِّ : سن، عمر

مُقْتَبِلًا : عاقل و تیز هوش

نَصَفَ : دادگر، عادل، میان سال

مُكْتَهِلٌ : سألخورده، سپید موی، پیر

اگر او را از لحاظ سنی، جوانی عاقل و تیز هوش یابی؛ پس بی تردید، او در تدبیر و اندیشه دادگری، با تجربه است.

إن : حرف الشرط

تعلق : فعل الشرط مجزوم بحذف حرف العلة، فاعله ضمير "أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية

ه : مفعول به منصوب محلاً حدثاً : حال مفردة منصوبة، صاحبها : "ه"

في السن : جارّ و مجرور متعلّق ب : مقتبلاً

مقتبلاً : نعت منصوب بالتبعية من منعوته : "حدثاً"

ف : حرف جواب إن : حرف مشبهة بالفعل

ه : اسم إن منصوب محلاً والجملة اسمية جواب الشرط

نصف : خبر مرفوع

في الرّأي : جارّ و مجرور، متعلّق ب : مكتهل

مكتهل : نعت مرفوع بالتبعية من منعوته : "نصف"



۲۱۵- وَ كَيْفَ تَخَاذُلُ الْأَيْدِي إِذَا مَا

تَعَاقَدَتِ الْأَنْمَالُ بِأَشْتَبَاكَ

مجهول

تخاذل : خوار و ضعیف می شود الأیدی (ج يد) : دست

تعاقدت : هم پیمان شدند الأنامل (ج أمولة) : سرانگشت

أشتباك : به یکدیگر پیوستن، درگیری، پیوستگی

زمانی که انگشتان، عهد و پیمان بسته اند که با هم پیوند خورده و متحد باشند؛ (از یکدیگر پشتیبانی نمایند). چگونه دست ها، ناتوان و ضعیف شوند و یکدیگر را فرو گذارند.

و : حرف حسب ما قبلها

کیف : اسم استفهام (یستفهم بها عن حالة الشيء) // مفعول مطلق بالنیابة منصوب محلاً
تقديره : أی تخاذل تتخاذل

تخاذل : فعل مضارع (من باب تفاعل و قد حذفت ت للتخفيف) فاعله "الأیدی" والجملة فعلية
الأیدی : فاعل مرفوع تقديرأ

إذا ما : اسم الشرط دائم الإضافة إلى الجملة الفعلية، غير جازم/ ظرف زمان أو مفعول فيه
منصوب محلاً، متعلق ب : جواب الشرط المحذوف (ما : حرف زائدة)

تعاقدت : (من باب تفاعل)، فعل الشرط ماضٍ فاعله "الأنامل" والجملة فعلية،
مضافٌ إليه مجرور محلاً

الأنامل : فاعل مرفوع

باشتباك : جارٍ ومجرور متعلق ب : تعاقدت



۲۱۶- مثلُ الدُّعاءِ مَتَى يَعلُو إلی صُعدِ أو كَالقُضاءِ مَتَى يَهِوی إلی صَبِّ

مجهولٌ

صُعدِ : بلندی

یعلو : اوج می گیرد

یهِوی : فرود می آید

القضاء : حکم، قضا و قدر

صَبِّ : نشیب

(اسب) هرگاه به فراز می رود، همچون نیایش و دعاست؛ (که در یک چشم به هم
زدن زمین تا آسمان را طی می کند.) و یا هرگاه رو به نشیب آید، مانند قضا و قدر
است. (که لحظه ای از عرش برین به زمین می رسد.)

مثلُ : خبر مرفوع لمبتدأ محذوف تقديره : "هو مثل... والجملة اسمية"

متی : ظرف زمان أو مفعول فيه منصوب محلاً، متعلق ب : یعلو

یعلو : فعل مضارع، فاعله ضمیر "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية

إلى صعد : جارّ ومجرور متعلّق ب : یعلو أو : حرف عطف

كالقضاء : جارّ ومجرور متعلّق ب : محذوف شبه الجملة اسمية معطوفة على (مثل ...)

متى : ظرف زمان أو مفعولٌ فيه منصوب محلاً، متعلّق ب : يهوى

يهوى : فعل مضارع، فاعله ضمیر "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية

إلى صبب : جارّ ومجرور متعلّق ب : يهوى



و عِنْدَ جُهِينَةَ الْخَبْرِ الْيَقِينِ

۲۱۷- تُسَائِلُ عَنْ حَصِينٍ كُلِّ رَكْبٍ

أخس بن كعب

حصين : اسم خاص

تسائل : می پرسد

جهينة : اسم خاص

كل ركب : هر کاروانی، هر سواری

اليقين : صحيح، درست

(صخره خواهر حصین) از هر سواری، حال حصین را می پرسد ؛ در حالی که خبر درست پیش جهینه است.

تسائل : فعل مضارع (من باب تفاعل)، فاعله ضمیر "هی" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية

و : حرف حالیه

كل : مفعولٌ به منصوب

عند : اسم دائم الإضافة / ظرف مكان أو مفعولٌ فيه، منصوب محلاً متعلّق ب : محذوف شبه

جهينة : مضافٌ اليه مجرور بالفتحة

الجملة، خبر مقدم مرفوع محلاً

الخبير : مبتدأ مؤخر مرفوع والجملة اسمية حالیه منصوبة صاحبها : ضمیر "هی" في "تسائل"

اليقين : نعمت مرفوع

۲۱۸- جَمَالُ اللَّيَالِي فِي بَقَائِكَ فَلْيَدُم

بَقَاؤُكَ فِي عِزِّ عَلَيْهِنَ زَائِدٍ

البحتری

جمال : زیبایی بقاء : پایداری، جاودانگی

لیدم (دام، یدوم، لیدم) : مداوم باد، پایدار بماند زائد : فزونی

زیبایی شب در جاودانگی توست ؛ پس جاودانگی ات با عزت و بزرگی بسیار پایدار بماند. (امیدوارم همیشه پایدار بمانی.)

جمال : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية الليالي : مضاف اليه مجرور تقديرأ

في بقاء : جارّ و مجرور متعلّق ب : محذوف شبه الجملة ، خبر مرفوع محلاً

ك : مضاف اليه مجرور ف : حرف نتيجة

لیدم : فعل مضارع (دام، یدوم) مجزوم فاعله "بقاء" والجملة فعلية

بقاء : فاعل مرفوع في عزّ : جارّ و مجرور متعلّق ب : یدم

عليهنّ : جارّ و مجرور متعلّق ب : زائد زائد : نعت مجرور بالتّبعيّة من منعوته "عزّ"



۲۱۹- نَفْسِي فِدَاؤُكَ لِأَلْقَدَرِي بَلْ أَرَى

أَنَّ الشُّعِيرَ وَقَايَةَ الْكَافُورِ

{أبو جعفر الإسكافي}

الشُّعِير : دانه جو وقاية : نگهدار

الكافور : کافور

جانم فدایت باد ! نه اینکه جان من ارزشی دارد ؛ بلکه می بینم که جو ، نگهدار کافور است. (چیزی بی ارزش ، حافظ چیز ارزشمند و گرانبه است.)

نفس : مبتدأ مرفوع تقديرأ والجملة اسمية

- ی : مضاف الیه مجرور محلاً
 فداء : خبر مرفوع
- ک : مضاف الیه مجرور محلاً
 لا : حرف نفی
- لقدر : جارّ و مجرور متعلّق ب : محذوف شبه الجملة حال منصوبه صاحبها : نفس
 بل : حرف عطف
- أرى : فعل یقین مضارع، فاعله ضمیر "أنا" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية
 أن : حرف مشبّهة بالفعل
- الشعير : اسم أن منصوب و الجملة اسمية سدّت مسدّ المفعولين منصوبه محلاً
 وقایة : خبر مرفوع
- الكافور : مضاف الیه مجرور لفظاً ومفعول به معنی منصوب لشبه فعل "وقایة"



مُرورٌ غَیمٍ مِنَ الوَسمِیِّ سَحَاحِ
 البحتری

۲۲۰- تَهْتَرُ مِثْلَ اهْتِزَازِ الفُصْنِ حَرَكَهٗ

- هتتر : به جنبش می آید، تکان می خورد
 اهتزاز : جنبیدن، تکان
- الفصن : شاخه
 حرکة : به حرکت آورد
- مرور : عبور، گذر
 غیم : ابر
- الوسمی : باران بهاری
 سحاح : ریزان

مانند تکان خوردن شاخه ای که عبور ابرهای فراوان بهاری، آن را به حرکت درآورده باشد، به جنبش در می آید.

- مثل : مفعول مطلق بالنیابة منصوب
 اهتزاز : مضاف الیه مجرور
- حرکة : فعل ماضی (من باب تفعیل) فاعله "مرور" والجملة فعلية حالیه منصوبه صاحبها: الفصن
 ه : مفعول به منصوب محلاً
 مرور : فاعل مرفوع

من الوَسْمِيِّ : جَارٌ و مجرور متعلق ب : مرور
سَحَّاح : نعت مجرور بالتَّبَعِيَّة من منعوته "غيم"



۲۲۱- رَ يَرْجِعُ اللَّيْلُ مُبَيِّضًا إِذَا ابْتَسَمَتْ

عَنْ أَبِيضٍ خَضَلَ السَّمْطَيْنِ وَضَّاحٍ

الشاعر السابق

اللَّيْلُ : شب

يرجعُ : باز می گردد

ابْتَسَمَتْ : تبسم کرد، خندید

مُبَيِّضًا : روشنی

وضَّاحٍ : درخشان

أَبِيضٍ : سفید

خَضَلَ : مروارید، گوهر نیکو و درخشان

السَّمْطَيْنِ : رشته به مروارید کشیده (رشته مروارید)، دو رشته

هرگاه او از سفیدی و روشنی دو رشته گوهر (دندان) تبسم کند : گویی که شب
با روشنی بسیار ، باز می گردد.

مُبَيِّضًا : (اسم فاعل من باب افعال) حال مفردة منصوبة، صاحبها : اللَّيْلُ

إِذَا : اسم الشرط دائم الإضافة إلى الجملة الفعلية غير جازم / ظرف زمان أو مفعولٌ فيه،

منصوب محلاً، متعلق ب : جواب الشرط المحذوف تقديره : "إِذَا ابْتَسَمَتْ...يرجع..."

ابْتَسَمَتْ : فعلٌ الشرط ماضٍ (من باب افتعال) فاعله ضميرٌ هي "المستتر فيه جوازاً و الجملة

فعلية، مضافٌ إليه مجرور محلاً

عَنْ أَبِيضٍ : جَارٌ و مجرور بالفتحة، متعلق ب : ابْتَسَمَتْ

خَضَلَ : نعت مجرور بالتَّبَعِيَّة من منعوته "أبيض"

السَّمْطَيْنِ : مضافٌ إليه مجرور بالياء

وضّاح : نعت مجرور بالتبعیّة من منعوته "أبیض"



۲۲۲- کَالْفُصْنِ حَرَکَةُ النَّسِيمِ وَإِنَّمَا زَادَتْ عَلَيْهِ بِدُمْلَجٍ وَسَوَارٍ
مجهول

الفصن : شاخه
دملج : بازوبند
إنما : فقط، تنها
سوار : دستبند

وی ، همچون شاخه ای است که نسیم آن را تکان دهد ؛ درحالی که فقط، دستبند و النکویی را به آن بیافزود.

کالفصن : جارّ و مجرور متعلّق ب : حسب ما قبلها
حرک : فعل ماضٍ (من باب تفعیل) فاعله "النسیم" والجملة فعلیة حالیة منصوبة صاحبها :
الفصن

هُ : مفعولٌ به منصوب محلاً
و : حرف عطف
النسیم : فاعل مرفوع

إنما : أداة حصر (مركب من "إن" حرف مشبّهة بالفعل و"ما" حرف كافیة)
زادت : فعل ماضٍ فاعله ضمیر "هی" المستتر فیهِ جوازا (مرجهه : المرأة المحذوفة) والجملة
فعلیة
علیه : جارّ و مجرور متعلّق ب : زادت

ب : جرف جرّ
و : حرف عطف
دملج : مجرور لفظاً و مفعولٌ به معنی منصوب
سوار : معطوف علی دملج



۲۲۳- مِنْ بَعْدِ مَا كَانَ لَيْلِي لِأَصْبَاحٍ لَهُ كَانَ أَوَّلَ يَوْمِ الْحَشْرِ آخِرُهُ
المتنبي

صبح : صبح و بامداد يوم الحشر : روز قیامت

بعد از (مدت ها) ، شبی بی پایان را سپری کردم ؛ گویا پایان آن ، نخستین روز
رستاخیز بود.

من بعد : جارّ و مجرور متعلق ب : حسب ما قبلها ما : حرف نفی

كان : فعل ناقص ماضی، اسم "لیل" و الجملة فعلية

لیل : اسم كان مرفوع تقدیراً ي : مضاف اليه مجرور محلاً

لا : حرف نافية للجنس

صباح : اسم "لا" ، مبنی على الفتح ببناء عرضی منصوب محلاً ، أو "لاصبح" مبتدأ مرفوع

محلاً و الجملة اسمية خبر كان منصوب محلاً

له : جارّ و مجرور متعلق ب : محذوف شبه الجملة خبر لا مرفوع محلاً

كان : حرف مشبهة بالفعل

أول : اسم كان المنصوب و الجملة اسمية آخر : خبر مرفوع



۲۲۴- صَهْبَاءٌ تَلْمَعُ مِنْ خِلَالِ إِنَائِهَا كَالشَّمْسِ مُشْرِقَةً خِلَالَ إِيَاتِهَا

مجهول

صهباء : باده إناء : ظرف، جام

مُشْرِقَةً : برتوافشانی می کرد

إیات : دایره ای است دور آفتاب (مانند هاله ای از برای ماه)

(این) باده ای است که از میان جامش می درخشد ، خورشیدی است که در میان هاله ای از نور می تابد...

صهباءُ : خبر مرفوع مبتدأ محذوف تقدیره : هذه صهباء و الجملة اسمیة
 تلمع : فعل مضارع فاعله ضمیر "هی" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلیة نعتیة مرفوعة
 بالتبعية من منوعتها : صهباء
 من خلالٍ : جارٌ و مجرور متعلق ب : تلمعُ
 إناء : مضافٌ الیه مجرور
 ها : مضافٌ الیه مجرور محلاً
 كالشَّمْسِ : جارٌ و مجرور متعلق ب : مشرقة
 مشرقة : نعت مرفوع بالتبعية من منوعته "صهباء"
 خلال : ظرف مکان أو مفعولٌ فيه منصوب محلاً ، متعلق ب : مشرقة
 إیات : مضافٌ الیه مجرور
 ها : مضافٌ الیه مجرور محلاً



۲۲۵- مِنْ كَفِّ نَاعِمَةِ الصَّبِيِّ قَدْ أَلْبَسَتْ حُلَّ الشَّبَابِ تَمِيسُ فِي فُضُلَاتِهَا
 مجهول

کفّ : کف دست ، دست
 ناعمة : نرم اندام (نازپرورده)
 الصَّبِيِّ : نوجوان (دختر نوجوان)
 حُلَّ (ج الحُلَّة) : حله ، جامه
 تَمِيسُ : می خرامد ، می نازد
 فُضُلَات (ج فُضُل) : لباس خواب

از دست دختر نوجوانی نرم اندام که تن پوش جوانی را پوشیده بود ، و در جامه های خواب خود به کبر می خرامید.

من كَفِّ : جارٌ و مجرور ، متعلق ب : حسب ما قبلها
 الصَّبِيِّ : مضافٌ الیه مجرور تقدیراً
 قد : حرف تحقیق

ألبستُ : فعل ماضٍ مبني للمجهول ، نائب فاعله ضمير "هي" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية
 حالية منصوبة صاحبها : الصبي حَلَلٌ : مفعولٌ به نانٍ منصوب
 تَمِيسُ : فعل مضارع فاعله ضمير "هي" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية حالية منصوبة
 صاحبها : الصبي في فُصُلاتٍ : جارٌّ و مجرور متعلِّقٌ ب : تَمِيسُ



۲۲۶-فَإِذَا اصْطَطَعَتْ صَنِيعَةً فَأَعْمَدُ بِهَا بِاللَّهِ أَوْ لِذَوِي الْقَرَابَةِ أَوْ دَعُ حَسَّانَ بْنِ ثَابِتٍ

اصْطَطَعَتْ : نیکویی کردی اعمدٌ : انجام بده ، لازم بدان
 ذوی القربی : خویشاوندان، نزدیکان، خویشان دَعُ : رها کن ، ترک کن

هرگاه نیکی می کنی ، آن را برای خدا انجام بده ؛ یا برای آشنایان ، یا رهایش کن .

ف : حرف حسب ما قبلها إذا : اسم الشرط دائم الإضافة إلى الجملة
 الفعلية ، غير جازم/ ظرف زمان أو مفعولٌ فيه ، منصوب محلاً ، متعلِّقٌ ب : جواب الشرط
 اصْطَطَعَتْ : فعل الشرط ماضٍ فاعله ضمير "ت" البارز والجملة فعلية ، مضافٌ اليه مجرور محلاً
 صَنِيعَةً : مفعول به منصوب ف : حرف جواب

اعمدٌ : فعل أمر (متعدي بحرف الجر) جواب الشرط ، فاعله ضمير "أنت" المستتر فيه جوازاً
 والجملة فعلية ها : مجرور لفظاً و مفعول به معنی منصوب

باللَّهِ : جارٌّ و مجرور متعلِّقٌ ب : اعمدُ أُر : حرف عطف

لذوي : جارٌّ و مجرور بالياء ، متعلِّقٌ ب : اعمد أو : حرف عطف

دَعُ : فعل أمر (من ودَعُ ، يدَعُ) ، فاعله ضمير "أنت" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية

معطوفة من معطوف عليها: اعمد



۲۲۷- إِنْ الصَّنِيعَةَ لَا تَكُونُ صَنِيعَةً حَتَّى يُصَابَ بِهَا طَرِيقُ الْمَصْنَعِ
 الشَّاعِرُ السَّابِقُ

الصَّنِيعَةُ : احسان، نیکی
 طریق : راه، روش
 یصاب : واقع شود
 المَصْنَعُ : نیکی، خوبی

بی تردید نیکوکاری، نیکی نخواهد بود تا اینکه در مسیر خودش قرار گیرد.

لا تكون : فعل ناقص، مضارع منفی، اسم ضمیر "هی" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية،
 خبر مرفوع محلاً

صَنِيعَةٌ : خبر مرفوع
 حَتَّى : حرف جرّ
 یصاب : فعل منصوب ب"أن" المقدّرة مبنى للمجهول نائب فاعله "طریق" والجملة فعلية
 مصدر مؤوّل تقدیره : "إصابته" مجرور بحرف جرّ محلاً حتى إصابة : جارّ و مجرور، متعلّق
 ب : صنیعة

بها : جارّ و مجرور متعلّق ب : یصاب طریق : نائب فاعل مرفوع



۲۲۸- مَتَى أَرَتِ الدُّنْيَا نِبَاهَةَ خَامِلٍ فَلَا تَرْتَقِبْ إِلَّا خُمُولَ نَبِيهِ
 الْبَحْتَرَى

أرّت : نمایاند، نشان دهد
 خامل : گمنام
 خمول : گمنامی
 نباهة : نامداری
 لا ترتقب : انتظار نداشته باش
 نبیه : نامدار

هرگاه دنیا، گمنامی را نامدار کند؛ در این صورت، منتظر گمنامی نامداری باش.

متی : اسم الشرط / ظرف زمان أو مفعول فيه منصوب محلاً، متعلّق ب : أرّت

أرت : فعل الشَّرطِ ماضٍ مجزوم (من باب إفعال) ، فاعله الدنيا و الجملة فعلية (و الكسرة لدفع التقاء الساكنين)
 نباهة : مفعولٌ به منصوب

خامل : مضاف اليه مجرور لفظاً و فاعل معنى مرفوع لشبه فعل "نباهة"

ف : حرف جواب لا ترتقب : فعل جواب الشرط مضارع(من

باب افتعال)، مجزوم ب "لا" الجازمة فاعله ضمير "أنت" المستتر فيه وجوباً و الجملة فعلية

إلأ : حرف استثناء

خمول : مستثنى مفرغ، بدل منصوب من المبدل منه المحذوف تقديره : شيئاً (مفعول به منصوب)

نبيه : مضاف اليه مجرور لفظاً و فاعل معنى مرفوع لشبه فعل "خمول"



وَكَمْ أَمْرٍ بِالرُّشْدِ غَيْرُ مُطَاعٍ-۲۲۹

الشاعر السابق

أمر : فرمان دهنده

الرُّشد : هدايت

مطاع : اطاعت شونده، فرمانروا

چه بسيار امر به معروف كننده اى، كه فرمانش نبرند.

و : حرف عطف

كم : اسم كناية خبرية، مبتدأ مرفوع محلاً و الجملة اسمية

أمر : تمييز كم مجرور

بالرُّشد : جارّ و مجرور متعلق ب : أمر غير : خبر مرفوع

مطاع : اسم مفعول (من باب إفعال) / مضاف اليه مجرور



۲۳۰- ظَلَمْتُكَ إِذْ جَعَلْتُ سِوَاكَ قَصْدِي

أَوْ اسْتَكْفَيْتُ غَيْرَكَ عَظْمَ شَأْنِي

الشاعر السابق

ظَلَمْتُكَ : به توستم کردم

جَعَلْتُ : گردانیدم ، فرار دادم

اسْتَكْفَيْتُ : کفایت طلبیدم، شایسته خود دانستم عَظْمَ : بزرگ ، مهم

هر گاه ، دیگری را مدّ نظر قرار داده ؛ و یا شایسته خود بدانم ؛ به تو ، ستم کرده‌ام .

ظَلَمْتُ : فعلٌ فاعله ضميرٌ تَ البارز والجملة فعلية

ك : مفعولٌ به منصوب محلاً

إِذْ : اسم دائم الإضافة / ظرف زمان أو مفعولٌ فيه ، منصوب محلاً ، متعلّق بَ : ظلمتُ

جَعَلْتُ : فعلٌ (للصيرورة) فاعله ضميرٌ تَ البارز والجملة فعلية . مضافٌ اليه مجرور محلاً

سوى : مفعولٌ به منصوب تقديرًا

قصد : مفعولٌ به ثانٍ منصوب تقديرًا

أو : حرف عطف

استكفيتُ : فعل ماضٍ (من باب استفعال) ، فاعله ضميرٌ تَ البارز والجملة فعلية

غيرَ : مفعولٌ به منصوب

ك : مضافٌ اليه مجرور محلاً

عظم : مفعولٌ به ثانٍ منصوب

شأن : مضافٌ اليه مجرور تقديرًا

ي : مضافٌ اليه مجرور محلاً



۲۳۱- الخَيْرُ يَبْقَى وَ إِن طَالَ الزَّمَانُ بِهِ

وَالشَّرُّ أَحْبَثُ مَا أَوْعَيْتَ مِنْ زَادٍ

عبید بن الأبرص

وَ إِن طَالَ : هر چند زمان ببرد، اگر چه بگذرد

أخبتُ : پلیدترین

أوعيتُ : نهادی، اندوخته کردی

زاد : توشه

هرچند زمان درازی بگذرد، ولی خوبی بماند؛ در حالی که بدی پلیدترین توشه ای است که اندوخته ای.

الخیر : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية

یبقی : فعل مضارع فاعله ضمیر "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية خبر مرفوع محلاً

و : حرف حالیه

إن : زائدة وُصلية (بعدها ليس جواب لها)

طال : فعل ماضٍ فاعله الزمان، والجملة فعلية حالیه منصوبة، صاحبها : الخیر و رابطها : "و"

به : جارّ و مجرور متعلّق ب : طال

و : حرف عطف

الشّر : خبر مرفوع والجملة اسمية معطوفة

أخبتُ : خبر مرفوع

ما : اسم موصول عامّ، والجملة التالية صلة له عائدها : محذوف أو ما : حرف مصدرية و

أوعيتُ : فعل ماضٍ (من باب إفعال) فاعله ضمير "ت" البارز و الجملة فعلية و "ما أوعيتُ" :

مصدر مؤوّل، تقديره : إبعائِكَ مضافٌ إليه مجرور محلاً

من : حرف جر

زاد : مجرور لفظاً و مفعول به معنى منصوب



۲۳۲- ابني أرى الأكياس قد تركوا سدى

وأعنتُ الأموال طوغُ الأحمق

مجهول

الأكياس (ج كَيْس) : زیرک، باهوش

سدى : بیهوده

أعنتُ (ج عنان) : افسار

الأموال (ج المال) : دارایی، مال

طوغ : فرمان

الأحمق : احمق، نادان، ابله

بی تردید، من زیرکان و باهوشان را می بینم که بیهوده و مهمل رها شده اند؛
درحالی که زمام دارایی ها (امور)، در دست نادانان و ابلهان است.

ی : اسم إن منصوب والجملة اسمية

أرى : فعل مضارع، فاعله ضمير "أنا" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية، خبر مرفوع محلاً

الأکیاس : مفعول به منصوب قد : حرف تحقيق

تُرکوا : فعل ماضٍ مبني للمجهول، نائب فاعله ضمير "و" البارز والجملة فعليةً حاليةً منصوبة

محلاً، صاحبها : الأکیاس

سدى : حال مفردة منصوبة، صاحبها : ضمير "و" في "تُرکوا"

و : حرف حالية أعنة : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية حالية

منصوبة، صاحبها : ضمير "أنا" في "أرى" رابطها : و

طوغ : خبر مرفوع



۲۳۳- و لم أر أمثال الرجال تفاوتت

لسدى المجد حتى عد ألف بواحد

البحترى

عد : شمرده شد، به حساب آمد

ألف بواحد : هزارتن بایک فرد

لدى المجد : در بزرگی

مانند مردان که در مجد و بزرگی با یکدیگر فرق داشته باشند، ندیده ام؛ به گونه
ای که یکی (از آنان) با هزار تن برابری کند.

و : حرف حسب ما قبلها

لم أر : فعل مضارع مجزوم بحذف حرف العلة، فاعله ضمير "أنا" المستتر فيه وجوباً

والجمله فعلية

أمثال : مفعولٌ به منصوب

تفاوتت : فعل ماضٍ (من باب تفاعل) فاعله ضمير "هي" المستتر فيه جوازاً و الجملة فعلية
 نعتية منصوبة بالتبعية من منوعتها : أمثال ...

لدى : اسم دائم الإضافة / ظرف مكان أو مفعولٌ فيه منصوب محلاً متعلقٌ ب " تفاوتت "
 حتى : حرف ابتداء

عداً : فعل ماضٍ مبني للمجهول نائب فاعله "ألف" والجملة فعلية

ألف : نائب فاعل مرفوع

بواحدٍ : جارٌ ومجرور و"واحدٍ" : مجرور لفظاً و مفعولٌ به ثانٍ معنى منصوب



دَيْبٌ نَمَالٍ فِي الْعَبِيرِ تَوَحَّلُ
 مجهولٌ

۲۳۴- كَانَتْ اخْضِرَاراً فِي مَسِيرِ عَذَارِهِ

عذار : رخسار

اخضراراً : سبزه

نمال (ج نمل) : مورچه

دیب : به نرمی رفتن

العبیر : عنبر

توخل : فرومی رود، گل آلود می شود

گویا ، سبزه گرداگرد رخسارش ، همچون حرکت مورچگان است که در عنبر
 فرورفته اند.

كَانَ : حرف مشبهة بالفعل

اخضراراً : اسم كان منصوب والجملة اسمية في مسير : جارٌ ومجرور متعلقٌ ب : اخضراراً

ه : مضاف اليه مجرور محلاً

عذار : مضاف اليه مجرور

نمال : مضاف اليه

دیب : خبر مرفوع

فی العبر : جارٌ و مجرور متعلق ب : توَحَّل

توَحَّل : (أصله توَحَّل، قد حذفت الناء للتخفيف)، فعل مضارع (من باب تَفَعَّل)، فاعله ضمير "هی" المستتر فيه جوازاً و الجملة فعلية نعتية، مجرورة بالتبعية من منعوتها : نَمال



نَقَابٌ يُحَدِّثُ بِالْغَائِبِ

أوس بن حجر

۲۳۵- جَوَادٌ نَجِيحٌ أَخُو مَاقِطٍ

نَجِيحٌ : اندیشه درست، شکیبا

جَوَادٌ : بخشنده

نَقَابٌ : بسیار دانا

مَاقِطٌ : آزاد شده، فالگیر

الغائب : غیب و پنهان

يُحَدِّثُ : آگاهی می دهد

(وی جوانمردی) بخشنده، شکیبا، آزاده و بسیار داناست که از غیب خبر می دهد

جَوَادٌ : خبر مرفوع مبتدأ محذوف تقدیره : "هو جَوَادٌ" و الجملة اسمية

نَجِيحٌ : خبر بعد خبر مرفوع

أخو : اسم من الأسماء الخمسة / خبر بعد خبر مرفوع بالواو

نَقَابٌ : خبر بعد خبر مرفوع

مَاقِطٌ : مضافٌ اليه مجرور

يُحَدِّثُ : فعل مضارع (من باب تَفَعَّل) فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً و الجملة فعلية

نعتية مرفوعة بالتبعية من منعوتها : نَقَاب (مفعوله محذوف)

بِالْغَائِبِ : جارٌ و مجرور متعلق ب : يُحَدِّثُ



مِنْ فَوْقِهَا وَ صُحُورُهَا لَا تُورِقُ

المنتبى

۲۳۶- وَ عَجِبْتُ مِنْ أَرْضٍ سَحَابٌ أَكْفَهُمْ

سحاب : ابر
 أُكْفَ (ج الكفّ) : دست
 صُخُور (ج صَخْرَة) : صخره
 تورق : سبز می شود، برگ می دهد

از زمینی در شگفتی که ابر دست هایش (بخشندگی) ، برفراز آن است : (ولی) صخره هایش ، پر برگ و سر سبز نمی شوند.

و : حرف حسب ما قبلها

عجبت : فعل ماضٍ، فاعله ضمیر "ت" البارز والجملة فعلية

من أرضٍ : جارّ و مجرور متعلّق ب : عجبت

سحاب : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية نعتية مجرورة بالتبعية من منعوتها : أرضٍ

أُكْفَ : مضافٌ اليه مجرور

من فوق : جارّ و مجرور متعلّق ب : محذوف شبه الجملة ، خبر مرفوع محلاً

ها : مضافٌ اليه مجرور محلاً
 و : حرف عطف

صخور : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية معطوفة لاتورق : فعل مضارع منفي، فاعله

ضمير "هي" المستتر فيه جوازا والجملة فعلية، خبر مرفوع محلاً



۲۳۷- وَ مَا هِيَ إِلَّا جِيْفَةٌ مُسْتَحِيلَةٌ
 عَلَيَّهَا كِلَابٌ هَمُّهُنَّ اجْتِنَابُهَا
 الإمام الشافعي

جيفة : مردار، لاشه
 مستحيلة : گندیده

کلاب (ج کَلْب) : سگ
 اجتناب : کشیدن از چنگ دیگران

آن ، (دنیا) فقط مرداری گندیده است که سگ هایی این مردار را از چنگال یکدیگر می کشند .

و : حرف حسب ما قبلها

ما : حرف شبیه ب "لیس" (بطل عملها بسبب وجود إلاً بعدها)

هی : مبتدأ مرفوع محلاً والجملة اسمية إلاً : حرف استثناء .

جيفة : مستثنى مفرغ ، بدل مرفوع بالتبعية من المبدل منه المحذوف تقديره "شیء" وهو خبر

مستحيلة : نعت مرفوع

عليها : جازاً ومجرور متعلق ب : محذوف شبه الجملة خبر مقدم مرفوع محلاً

کلاب : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية نعتية مرفوعة بالتبعية من منعوتها : جيفة

هم : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية نعتية مرفوعة بالتبعية من منعوتها : کلاب

هن : مضاف اليه مجرور محلاً اجتذاب : خبر مرفوع

ها : مضاف اليه مجرور لفظاً ومفعول به معنى منصوب لشبه فعل "اجتذاب"



۲۳۸- فَإِنْ تَجَنَّبَهَا كُنْتَ سَلَامًا لِأَهْلِهَا

وَإِنْ تَجَنَّبَهَا نَارَ عُنُقِكَ كِلَابِهَا

الشاعر السابق

سَلَامًا : در سلامت ، در امان

تجنّب : دوری کنی

نارعت : نزاع خواهند کرد، گاز خواهند گرفت

تجنّب : جذب کنی ، چنگ بزنی

کلاب (ج کَلْب) : سگ

... در نتیجه ، تو اگر از آن ، (دنیا) دوری گزینی ، جان سالم بدربری ؛ و اگر به آن ،

دل ببندی (چنگ بزنی) ، سگ ها ترا گاز خواهند گرفت. (با تو ستیزه کنند.)

فَ : حرف نتیجه إِنْ : حرف الشرط

تجنّب : فعل الشرط مضارع (من باب افتعال) مجزوم فاعله ضمير "أنت" المستتر فيه

وجوباً والجملة فعلية ها : مفعول به منصوب محلاً

كنت : فعل ناقص جواب الشرط مجزوم محلاً، اسمه ضمير "ت" البارز والجملة فعلية
 سلماً : خبر كان منصوب
 لاهل : جارّ ومجرور متعلّق ب : سلماً
 إن : حرف الشرط
 تجتذب : فعل الشرط مضارع (من باب افتعال) مجزوم فاعله ضمير "أنت" المستتر فيه
 وجوباً والجملة فعلية
 نازعت : فعل جواب الشرط ماضٍ (من باب مفاعلة)، مجزوم فاعله "كلاب" والجملة فعلية
 ك : مفعول به منصوب محلاً
 كلاب : فاعل مرفوع



۲۳۹- فَإِن كَانَتِ الْأَرْزَاقُ قِسْمًا مُّقَدَّرًا
 فِقَلَّةُ حِرْصِ الْمَرْءِ بِالْكَسْبِ أَجْمَلُ
 الأرزاق (ج الرزق) : روزی
 المرء : شخص، مرد
 أجمل : زیباتر، زیننده تر

اگر رزق و روزی تقسیم شده و مقدّر است، در این صورت، کم آزی بشر در
 مردآوری آن، زیبنده تر و نیکوتر است.

ف : حرف حسب ما قبلها
 إن : حرف الشرط
 كانت : فعل الشرط ماضٍ مجزوم، اسمه الأرزاق والجملة فعلية
 الأرزاق : اسم كان مرفوع
 قسماً : خبر منصوب
 مقدرًا : نعت منصوب
 ف : حرف جواب
 قلة : مبتدأ مرفوع والجملة اسمية جواب الشرط
 حرص : مضاف إليه مجرور
 أجمل : خبر مرفوع
 بالكسب : جارّ ومجرور متعلّق ب : أجمل



۲۴۰- سَأَرْكَبُ مِنْ أُمُورِي كُلِّ صَعْبٍ لِأَبْلُغَ مَا أُوْمَلُّ مِنْ حَيَاتِي
بجهول

سَأَرْكَبُ : دست به کار خواهم شد، سوار خواهم شد.

صَعْبٍ : دشوار لِأَبْلُغَ : برای اینکه برسم
أُوْمَلُّ : آرزو می کنم الحیاة : زندگی

برای رسیدن به آرزوهای زندگی ام، بزودی دست به کارهای سختی (بزرگی) خواهم زد.

سَ : حرف تنفیس للاستقبال

أَرْكَبُ : فعل مضارع فاعله ضمير "أنا" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية

من أمور : جَارٌ و مجرور متعلّق ب : أَرْكَبُ

كُلِّ : مفعولٌ به منصوب لَ : حرف جرّ

أَبْلُغُ : فعل مضارع منصوب ب "أَنْ" المقدّرة المصدرية، فاعله ضمير "أنا" المستتر فيه وجوباً

والجملة فعلية (أَنْ أَبْلُغُ) مصدر مؤوّل تقديره : البلوغ. مجرور بحرف جَارٌ، للبلوغ : جَارٌ و

مجرور متعلّق ب : أَرْكَبُ

مَا : اسم موصول عامّ / منصوب محلاً على نزع الخافض

أُوْمَلُّ : فعل فاعله ضمير "أنا" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية صلة، عائدها محذوف (إذا

اعتبرنا "ما" موصولة) أو مَا : حرف مصدرية و ما أُوْمَلُّ : مصدر مؤوّل تقديره : "تأملي"

منصوب على نزع الخافض محلاً من حياة : جَارٌ و مجرور متعلّق ب : أُوْمَلُّ

ي : مضافٌ إليه مجرور محلاً



۲۴۱- فَإِنْ كَانَ الْقَضَاءُ وَلَمْ أَتْلُهُ

فَإِنَّ الْعُذْرَ لِي بَعْدَ الْمَمَةِ
بمجهول

القضاء : حکم، سرنوشت

لم أتلى : کامیاب نشدم

المات : مرگ

پس ، اگر مرگ فرا رسید و به آن (آرزوها) دست نیافتم . بی تردید بعد از مرگ
بهانه ای خواهم داشت.

فَ : حرف حسب ما قبلها إِنَّ : حرف الشرط

كَانَ : فعل الشرط ناقص ، مجزوم محلاً ، اسمه "القضاء" والجملة فعلية

القضاء : اسم "كان" مرفوع (خبره محذوف تقديره: موجوداً)

و : حرف اللصوق (يلتصق بالجملة الواقعة نعتاً)

لم أتلى : فعل مجزوم فاعله ضمير "أنا" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية نعتية ، منصوبة بالتبعية

من منعوتها : (موجوداً) المحذوف هُ : مفعول به منصوب محلاً

فَ : حرف جواب إِنَّ : حرف مشبهة بالفعل

الْعُذْرَ : اسم إن منصوب والجملة اسمية جواب الشرط

لي : جَارَ و مجرور متعلق ب : محذوف شبه الجملة ، خبر مرفوع محلاً

بعْدَ : اسم دائم الإضافة / ظرف زمان أو مفعولٌ فيه منصوب ، متعلق ب : محذوف شبه الجملة

حال منصوبة صاحبها : "ي" المات : مصدر ميمي / مضاف إليه مجرور



۲۴۲- وَقَفَ الْهُوَى بِي حَيْثُ أَنْتَ فَلَيْسَ لِي

مُتَقَدِّمٌ عَنْهُ وَلَا مُتَأَخِّرُ

أبو الشَّيْبِصِ

متقدّم : پیش

حيث أنت : جایی که تویی

متأخّر : پس

عشق و دوستی ، مرا در جایی که تو بودی ، متوقف ساخت : (به گونه ای) که راه
پس و پیش نداشتیم.

وقف : فعل ماضٍ ، فاعله "الهوى" والجملة فعلية

الهوى : فاعل مرفوع تقديرأ ب : حرف جرّ

ي : مجرور لفظاً و مفعولٌ به معنى منصوب

حيث : اسم دائم الإضافة / ظرف مكان أو مفعولٌ فيه منصوب محلاً ، متعلّق ب : وقف

أنت : مبتدأ مرفوع محلاً ، خبره محذوف تقديره : " أنت موجودٌ " والجملة اسمية

مضافٌ اليه مجرور محلاً (أو يمكن «كنت أنت» حينئذ أنت مؤكّد ل: «ت» في كنت و خبره

محذوف تقديره: كنت واقفاً) ف : حرف عطف

ليس : فعل ناقص ، اسمه "متقدّم" والجملة فعلية

لي : جارّ و مجرور متعلّق ب : محذوف شبه الجملة خبر مقدّم مرفوع محلاً

متقدّم : اسم ليس مؤخّر مرفوع والجملة اسمية

عنه : جارّ و مجرور متعلّق ب : متقدّم و : حرف عطف

لا : حرف زائد (لتوكيد النفي) متأخّر : معطوف مرفوع



۲۴۳- فذو العقل من يرضى بمقدورٍ حظّه فبالجدّ تحظى نفسه لا بجدها

بجهول

يرضى : خشنود شود ، راضی است

ذو العقل : خردمند ، اندیشمند

حظّ : لذت ، بهره

مقدور : آنچه مقدّر است

تَحْطَى : بهره می برد، کامیاب می شود
 جَدَّ : کوشش، تلاش و پشتکار

خردمند کسی است که به بخت و اقبال خود خرسند باشد؛ چرا که بهره مندی از (لذت) زندگی به بخت است، نه به تلاش و کوشش.

فَ : حرف حسب ما قبلها

ذو : اسم من الأسماء الخمسة / مبتدأ مرفوع بالواو والجملة اسمية

مَنْ : اسم موصول عام / خبر مرفوع محلاً

يرضى : فعل فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية صلة عائدها : ضمير "ه"
 في "حظّه"
 بمقدور : جارّ و مجرور متعلّق ب : يرضى

حظّ : مضاف اليه مجرور
 ه : مضاف اليه مجرور محلاً

ف : حرف النتيجة
 بالجدّ : جارّ و مجرور متعلّق ب : تحظى

تحظى : (من حَطَى، حَطْوَةً) فعل مضارع فاعله "نفس" والجملة فعلية

نفس : فاعل مرفوع
 لا : حرف عطف

بجدّ : جارّ و مجرور متعلّق ب : تحظى
 ها : مضاف اليه مجرور محلاً



۲۴۴- متى ما يَشِدُّ مجداً يَشِدُّهُ بِهِمَةً
 تَقِيلُ فِيهَا مَا جِدُّ بَعْدَ مَا جِدِ
 البحتري

متی : هرگاه
 يَشِدُّ : برپا دارد، بنا کند

تَقِيلُ : پیروی کرده است
 ماجد : بزرگوار، شخص بزرگ

هرگاه بزرگی و مجدی را بنا گذارد؛ با همتی آن را بسازد که شخص بزرگی همانند بزرگی دیگر شود. (از نیاکان بزرگ خود پیروی کند.)

مقی ما : اسم الشرط / ظرف زمان أو مفعول فيه ، منصوب محلاً ، متعلق ب : يشد
 ("ما" حرف زائد)

يشد : فعل الشرط مضارع مجزوم وجوباً ، فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً و الجملة فعلية
 مجداً : مفعول به منصوب

يشد : فعل جواب الشرط ، مضارع مجزوم وجوباً ، فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً
 و الجملة فعلية

ه : مفعول به منصوب محلاً بهمة : جارّ و مجرور متعلق ب : يشد

تقیل : فعل ماضی (من باب تَفَعَّل) ، فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً و الجملة فعلية
 نعتية مجرورة بالتبعية من منعوتها : همة

فيها : جارّ و مجرور متعلق ب : تقیل ماجداً : مفعول به منصوب

بعد : ظرف زمان مفعول فيه ، منصوب متعلق ب : تقیل

ماجد : مضاف اليه مجرور



۲۴۵- رَ إِنْ يَطْلُبُ مَسْعَاةً مَجْدٍ بَعِيدَةً

يَنْلُهَا بِجَدِّ أَرْحِيٍّ وَ وَالِدِ

الشاعر السابق

يطلب : بخواهد مسعاة : هدف ، تلاش

بعيدة : دور جدّ أرحي : جد بزرگوار

والد : پدر

اگر شخص نیکوکار و بزرگی ، هدف دور دستی را در نظر داشته باشد ، به خاطر
 نیاکانی بخشنده و کریم ، و پدری بزرگوار به آن دست یابد...

و : حرف حسب ما قبلها إن : حرف الشرط

یقلب : فعل الشرط مضارع مجزوم وجوباً (من باب افتعال)، فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية

مسعاة : مصدر ميمي / مفعولٌ به منصوب مجد : مضاف اليه مجرور

بعيدة : نعت منصوب بالتبعية من معنوته : مسعاة

ينل : فعل مضارع مجزوم وجوباً، جواب الشرط، فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية

ها : مفعولٌ به منصوب محلاً

بجد : جارٌ ومجرور متعلقٌ ب : ينل أريحي : نعت مجرور

و : حرف عطف والد : معطوف مجرور



۲۴۶- کَمَا مَدَّتِ الْكَفُّ الْمَضَافُ بِنَائِهَا

إِلَى عَضُدٍ فِي الْمَكْرُمَاتِ وَ سَاعِدِ

الشاعر السابق

مدت : اتصال دارد، کشیده شده است

بنان (واحدھا بنانه) : سرانگشت

الكف : كف دست

عضد : بازو

مكرمات : بخشندگی

ساعد : ساعد

... همچنانکه كف دست و انگشتان هنگام بخشندگی ، به بازو و ساعد پیوسته‌اند.

ك : حرف جرّ كما : جارٌ ومجرور

مامدّت : "ما" اسم موصول عامّ/مجرور محلاً بمجرّف جارٌ و"مدّت" : فعل ماضٍ مبني

للمجهول، نائب فاعله "الكف" والجملة فعلية صلة، وعاندها : محذوف أو "ما" حرف مصدرية

مع "مدّت" : مصدر مؤوّل تقديره : "مدّها" و"كمدّت" : جارٌ ومجرور متعلقٌ ب : ينل

الكف : نائب فاعل مرفوع المضاف : نعت سببي مرفوع

بنان : نائب فاعل مرفوع لشبه فعل "المضاف"

ها : مضافُ الیه مجرور محلاً إلى عضدٍ : جارّ و مجرور متعلّق ب : مدّت

في المکرّمات : جارّ و مجرور متعلّق ب : مدّت

و : حرف عطف

ساعِدٍ : معطوف مجرور بالتبعية من معطوف عليه "عضد"



۲۴۷- سَوَّوْمٌ مَلُولٌ لَا تَدُوْمٌ لِصَاحِبِ

نَشُوْرٌ قَرُوْكَ لَا تُجِيبُ لِخَاطِبِ

مجهول

سوومٌ : ناخوشایند، ملول ملول : دلنگ

نشورٌ : سرکش، نافرمانبردار قروک : دشمن همسر

خاطب : خواستگاری

وی ، بی قرار و دلتنگی است که دوستی اش ناپایدار ؛ و زن ناسازگار و دشمن همسری است که به هیچ خواستگاری جواب نمی دهد.

سوومٌ : خبر مرفوع مبتدأ محذوف تقدیره : "هی سووم" والجملة اسمية

ملولٌ : خبر بعد خبر مرفوع

لا تدومٌ : فعل مضارع منفي، فاعله ضمير "هی" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية نعتية

لصاحب : جارّ و مجرور، متعلّق ب : لا تدوم

نشورٌ : خبر بعد خبر مرفوع قروک : خبر بعد خبر مرفوع

لا تجيب : فعل مضارع منفي، فاعله ضمير "هی" المستتر فيه جوازاً والجملة فعلية نعتية

لخاطب : جارّ و مجرور، متعلّق ب : لا تجيب



۲۴۸- فَإِنْ جَرَتْ الْأَلْفَاظُ يَوْمًا بِمَدْحَةٍ

لِقِسْرِكَ إِنْسَانًا فَأَنْتَ الَّذِي تَعْنِي

أبونواس

جَرَتْ : جاری شد

الألفاظ (ج اللفظ) : واژه، کلمه

مدحة : ستایش

نعني : در نظر دارم

اگر واژگان، به ستایش انسان دیگری بر زبان رانده شود، (به هر حال) تو مورد نظری.

فَ : حرف ابتدائية

إِنْ : حرف الشرط

جَرَتْ : فعل الشرط ماضٍ مجزوم محلاً، فاعله "الألفاظ" والجملة فعلية

الألفاظ : فاعل مرفوع

يَوْمًا : ظرف زمان أو مفعول فيه منصوب متعلق ب : جرت

بمدحة : جَارَ و مجرور متعلق ب : جرت لغیر : جَارَ و مجرور متعلق ب : مدحة

ك : مضافُ اليه مجرور محلاً إنساناً : مفعول به منصوب لشبه فعل "مدحة"

فَ : حرف جواب

أَنْتَ : مبتدأ مرفوع محلاً والجملة اسمية شرطية

الَّذِي : اسم موصول خاص / خبر مرفوع محلاً

نعني : فعل فاعله ضمير "نحن" المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية صلة، عائدها : محذوف

(مفعوله محذوف)



۲۴۹- وَ لَسْتُ إِذَا سَمَا لِلْمَجْدِ طَرْفُ

أُرْدُ نَوَاطِرِي دُونَ السَّمَاءِ

مجهول

أردّ : برگردانم نواظر(ج ناظرة) : دیده، چشم

السّمَاك : ستاره سماك (السماكان : نام دو ستاره روشن که یکی را سماك “اعزل” و دیگری را سماك “رامح” گویند که روشن ترین ستاره صور فلکی است).

طرف : چشم ، دیده

من (از کسانی هستم که) هرگاه ، به مجد و بزرگی بنگرد ، چشمانم را به پایین تر از ستاره سماك بر نمی گردانم.

و : حرف حسب ما قبلها

لستُ : فعل ماضٍ ناقص اسمه ضمير “ت” البارز والجملة فعلية

إذا : اسم الشرط دائم الإضافة إلى الجملة الفعلية غير جازم / ظرف زمان أو مفعولٌ فيه ،

منصوب محلاً متعلّق ب : جواب الشرط المحذوف

سما : فعل ماضٍ مبني على الفتح المقدّر فاعله “طرف” والجملة فعلية ، مضاف اليه مجرور محلاً

للمجد : جارٌّ ومجرور متعلّق ب : سما طرف : فاعل مرفوع

أردّ : فعل مضارع، فاعله ضمير “أنا” المستتر فيه وجوباً والجملة فعلية خبر ليس منصوب محلاً

نواظر : مفعولٌ به منصوب تقديرًا

دون : ظرف مكان أو مفعولٌ فيه ، منصوب متعلّق ب :- أردّ

السّمَاك : مضاف اليه مجرور



وَ نَفْسِي حُرَّةٌ وَ الْعِرْقُ زَاكٍ

۲۵۰- وَ دَهْرِي مُسْعِفٌ وَ الْعُمْرُ غَضٌّ

بجهول

مُسْعِفٌ : یاور، کمک کننده، یاری کننده غَضٌّ : تازه

نفس : روان حرّة : آزاده

العرق : رگ و ریشه، نژاد

ذاك : پاك، اصیل

روزگار، یاور، عمر، تروتازه : روان، آزاد؛ و نژادم، پاك و نيك است.

و : حرف حسب ما قبلها دهر : مبتدأ مرفوع تقدیراً و الجملة اسمية

مسعف : اسم فاعل من باب إفعال / خبر مرفوع

و : حرف عطف العمر : مبتدأ مرفوع و الجملة اسمية معطوفة

و : حرف عطف غصّ : خبر مرفوع

نفس : مبتدأ مرفوع تقدیراً و الجملة اسمية معطوفة

و : حرف عطف حوّة : خبر مرفوع

العرق : مبتدأ مرفوع و الجملة اسمية معطوفة ذاك : خبر مرفوع تقدیراً



۲۵۱- وَ لَيْسَ مُهَجَّنِي إِلَّا شَبَابُ

حُرْمَتُ بِهِ مَزِيَّةٌ ذِي احْتِنَاكَ

مجهول

مُهَجَّن : زشت کننده، عیب

شباب : جوانی

مزية : مزیه و برتری

ذی احتناك : مجرب و آزموده، با تجربه، کارکننده

عیب من فقط، (دوره) جوانی است که مرا از ویژگی پر تجربگی و پختگی، بی بهره ساخته است.

و : حرف حسب ما قبلها

ليس : فعل ناقص ماضی اسم "شباب" و الجملة فعلية

مُهَجَّن : اسم فاعل من باب تفعیل / خبر "ليس" مقدم منصوب تقدیراً

- ي : مضافُ اليه مجرور محلاً
 إلّا : حرف استثناء (المحصریة)
 شبابٌ : اسم ليس مؤخر مرفوع و الجملة فعلية (سبب تأخيره ، المحصر)
 حُرمتُ : فعل ماضٍ مبني للمجهول، نائب فاعله ضمير "ت" البارز و الجملة فعلية نعتية
 مرفوعة بالتبعية من منعوتها : شبابٌ
 به : جارٌ و مجرور محلاً
 مزيةٌ : مفعول به ثانٍ منصوب
 ذي : بمعنى صاحب، اسم من الأسماء الخمسة / مضاف اليه مجرور بالياء
 احتناك : مضاف اليه مجرور



إِذَا شَاءَ الْجِدَاعُ عَلَيَّ الْمَذَاكِي
 مجهولٌ

۲۵۲- عَلَيَّ أَنْ الرَّهَانَ أَبَانَ شَأْوِي

- الرّهان : شرط بندی
 أبان : پیدا شد، آشکار گردید
 شأو : نهایت، پایان، غایت
 شاء : خواست
 الجِدَاع (ج الجَدَع) : اسب جوان
 المَذَاكِي (ج المَذَكِي) : اسب میانه سال

هرگاه اسب های جوان، بر میانسال پیشی گیرند؛ در این صورت، روشن می شود که چقدر شایسته ام.

علی : حرف جرّ

الرّهان : اسم أن منصوب و الجملة اسمية مجرورة محلاً

أبانٌ : فعل ماضٍ (من باب إفعال)، فاعله ضمير "هو" المستتر فيه جوازاً و الجملة فعلية
 خبر مرفوع محلاً

شأو : مفعول به منصوب تقديرأ ي : مضاف اليه مجرور محلاً

إذا : اسم الشرط دائم الإضافة إلى الجملة الفعلية غير جازم / ظرف زمان أو مفعول فيه

منصوب محلاً، متعلق ب : جواب الشرط المحذوف

شاء : فعل الشرط ماضٍ فاعله "الجداع" والجملة فعلية مضاف اليه مجرور محلاً

الجداع : فاعل مرفوع

على المذاكى : جارّ ومجرور، متعلق ب : شاء

مَكْتَبَةُ لِسَانِ الْعَرَبِ



رابطہ بديل

lisanerab.com

أ. علاء الدين شوقي

www.lisanarb.com



twitter مكتبة لسان العرب



facebook مكتبة لسان العرب



instagram مكتبة لسان العرب



فرهنگ واژگان

(در این ترتیب همزه، ال و مدّ در نظر گرفته نشده است.)

| | | |
|------------------------|----------------------------|------------------------|
| احباب (ج حبیب): دوست | اترك: رحم كن | (الف) |
| احبّة (ج حبیب): دوست | اتقى: ترسید | اؤمّل: آرزو می‌کنم |
| احداث (ج حدّث): پیشامد | اتوقّع: آرزومندم، انتظار | ابا: پدر |
| روزگار | دارم | اباء: مناعت |
| احرار (ج حرّ): آزاده | آثار (ج أثر): نشان، ردّ پا | ابائي: پروا ندارم |
| احرقّت: سوزانید | اثنين: دو | ابان: پیدا شد، آشکار |
| احسان: نیکوکاری | اثواب (ج ثوب): لباس، | گردید |
| احق: نادان، ابله | جامه | ابتسم: تبسم کرد، خندید |
| احور: سیاه چشم | آجام (ج أجمّة): سرزمین | ابدأ: همیشه |
| احیاناً (ج حين): گاهی | پردرخت | ابدت: آشکار شود |
| اخبت: پلیدترین | اجتداب: کشیدن از چنگ | ابشر: مزده باد |
| اخضراراً: سبزه | دیگران | ابطال (ج بطل): دلاور، |
| اخلق: کهنه گردانید | اجد: جدید و نو گردانید | قهرمان "شجاع |
| اخوالحزم: دوراندیش | اجدر: سزاوارتر | ابیض: سفید |
| اخوان: برادران | أجزع: بی تابی کنم | |
| | اجمل: زیباتر، زبیده تر | |

| | | |
|--|--|---|
| اعطیت: به تو روی آورد، به توداده شد | ازهار (ج زهر): شکوفه ازئین: آراسته تر-نیکوتر | اخوعزومات: صاحب اراده و عزم |
| اعقاب (ج عَقَب): سرانجام، عواقب، پایان، پیامد | اسار: اسیر گشتن است: نشینگاه | اخیار (ج خیر): نیک، برگزیده |
| اعمد: انجام بده، لازم بدان اعنة (ج عنان): افسار | استعصمت: از نظر گذراندی استکفیت: کفایت طلبیدم، شایسته خود دانستم | ادراك: رسیدن ادرك: رسید |
| اعیان: ناتوان ساخت، عاجز کرد | اسر: مخفی کرد اسود: سیاه | اذاق: چشاند اذن: گوش |
| اغصان (ج غُصن): شاخه الاعی (ج العی): مار | اسهلوا: به آسایش رسیدند اسیاف (ج سیف): شمشیر | آراء (ج رای): اندیشه، دیدگاه |
| افتضح: رسوا شد، افتضاح کرد | اشباهاً (ج شبه): شبیه، مانند اشتباك: به یکدیگر پیوستن، درگیری، پیوستگی | آراء صدق: اندیشه های راستین |
| افیاء (ج فئیء): سایه افاحی: گل بابونه | اشغال (ج شغل): بازی، سرگرمی، مشغولیت | اراذل (ج اَرذَل): فرومایه اراقم (ج ارقم): مار سیاه و سفید |
| اقدام: روی به سختی افصى: بالاترین | اشفاق: ترس و نگرانی اشیاء (ج شیء): چیز | ارؤس (ج رأس): سر اربع: چهار |
| أقع: بنشین اقعی: نشست | اصطنت: نیکویی کردی اصل: ریشه | آرت: نمایاند، نشان دهد ارجل (ج رِجل): پا |
| آکباد (ج کِبَد): جگر اکرمست: احترام گذاری، نیکی کن | اضاء: روشن کرد اضاف: افزود | ارجو: امید دارم ارزاق (ج رزق): روزی |
| اکف (ج کف): دست اکفسی: شایسته تر، با کفایت تر | اضرت: زیان رسانید اعادی: دشمنان | ارض: زمین، دیار ارضاً: سرزمین |
| اکیاس (ج کَیْس): زیرک، | اعتدال: راستی، استواری اعرف: شناس | ارقی: بیداری اروی: روایت می کنیم |

| | | |
|----------------------------------|-------------------------------|------------------------------------|
| اهتزاز: جنبیدن، تکان | ان حَلَلتْ: اگر اقامت افکنی | باهوش |
| اهل الفضل: خردمندان | ان یمدحوا: بستايند | اکیس: زیرک تو، باهوش تر |
| اهل: خانواده | اناء: ظرف، جام | آل: برگشت |
| اهلاً و مرحباً: خوش آمدید | انامل (ج ائموله): سرانگشت | الام: فرومایه تر، پست تر |
| ایابك: باز آمدن تو | انتحب: ناله سرداد | اللذت بخش ترین |
| ایات: دایره ای است دور | انتحی: قصد کرد | الفّ یواحد: هزار تن با یک |
| آفتاب(مانند هاله ای از برای ماه) | انتحیت: قصد کردی | فرد |
| ایام (ج یوم): روز، روزگار | انجاح: رستگاری، کامیابی | الفاظ (ج لفظ): واژه، کلمه |
| ایدی (ج ید): دست | انجاز: برآورده شدن | القی: قرار می دهد |
| ایراء: آتش روشن کردن | انسا: انس، خو | الها: معبودی را |
| ایقنت: یقین می کنی | آنسات: دختران، دوشیزگان | الیک: دور شو، گم شو |
| این هم: کجایند | انصار: یاران، یاوران | أم: قصد کند |
| أثر: نشان | انصداع: شکافتن | امر: حکم |
| أحدث: فرد، تن | انطواء: نیت، ذات | آمر: فرمان دهنده |
| ألفی: یافت | انعم: نعمت داد | امراء: بشر، آدمی |
| (ب) | انفسهم: جان خود (جانشان) | امتح: پیمانی بستم |
| باب: در | انکر: نادیده نگیرم | اموال (ج مال): دارایی، مال |
| بات: شب را به صبح رساند | الما: فقط، تنها | امور (ج امر): کار |
| باسطاً: باز کننده، گسترنده | انوار(ج نور): گل سفید | ان أبك: اگر بگویم |
| باق: جاودان، باقیمانده | الهاضت: فرو ریخت | ان أحظي: حظ و بهره برم، کامیاب شدم |
| بالنفس: جان بر کف نهادن | اوعیست: نهادی، اندوخته کردی | ان الك قدبردت: خنک کرده باشم |
| بأس: شجاعت، قوت | اولی الالباب: خردمندان | ان تلقه: اگر او را بیایی |
| بجر: دریا | اولی: سزاوارترین، شایسته ترین | ان توسعت: اگر توسعه یابد |
| بخل: بخل، خیسی | اولیت: روا داری | |

| | | |
|-----------------------------|---------------------------|--------------------------|
| تدر: ماه شب چهاردهم | (ت) | ترجمة: نشانه |
| تدرأ: ماه تمام | تبليغاً: رساندن | تروم: می خواهی ، طلب می |
| برز: بیرون آید (آشکار و باز | تبين: آشکار می شود | کنی |
| شود) | تابع: پیایی انجام شد | تسائل: می پرسی |
| برهان: دلیل | تقلب: دگرگون می شود، | تسترد: باز پس می گیرد |
| برهاناً: برهان | فراز و فرود دارد | تسعی می خزد |
| برية: نیکی | تجذب: جذب کنی، چنگ | تصابي: عاشقانه |
| بعداً حين: پس از چندی | بزنی | تصلح: به نیکی به دست |
| بعد: دوری | تجنب: دوری کنی | آری |
| بعض: یکی | تجرب: بیازمایی | تعاقبت: هم پیمان شدند |
| بعیده: دور | تجرب: آزمودن | تعنت: می شمارد |
| بقاء: پایداری، جاودانگی | تجلی: جلوه گر می شود | تعذ: بر شمرده می شود، به |
| بقیت: باقی گذاری | تجهّم: ترشرویی کرد | حساب می آید |
| بکی: گریست | تحرك: حرکت کن | تعقبا: پیگیری |
| بلاد (ج بلد): شهر، کشور | تحظي: بهره می برد، کامیاب | تعقيب: (از نظرها) پنهان |
| بلدة: شهر | می شود | گشت |
| بلى: کهنگی | تحفو: ناچیز می پنداری | تقول: پیروی کرده است |
| بناء: پایه و اساس | تحیات (ج تحية): درود و | تکلفت: خود را به سختی |
| بنان (واحدها بنانة): | تحیت | انداختم |
| سرانگشتان | تحقیق: درود مرا | تلق: برخورد کنی |
| بوق: بوق | تحاذل: خوار و ضعیف شد | تلقي ملاقات می کنی |
| بيضاء: سپید اندام | تحفو فني: مرا می ترساند | تلمع: می درخشد |
| بيضة: حوزه، دایره | تحير: انتخاب نیکو کن | تلهب: شعله |
| بين السماكين: بین دو ستاره | تذير: چاره اندیشی | تمازج: به هم آمیخته است، |
| سماک | تراب: خاک | آمیخته شد |
| | تراثاً: میراث | تمرد: سرپیچی کند |

| | | |
|--------------------------------|--------------------------|------------------------|
| (ح) | (ج) | شمسی: راه می روند |
| حاجه: نیاز | جاش: باز شود | شمس: می خرامد، می نازد |
| حادثات (ج حادثه): حادثه، مصیبت | جاوز: گذشت | تنام: می خوابی |
| حالاََ لِحالاََ: حالی پس از | جیان: ترسو | تناولت: بدست آوردم |
| حالی، یکاپک | جیناء: بدخواهان، ترسویان | تنقل: جابجا می شود |
| حُب: دوستی | جدّ اریحی: جد بزرگوار | تنکّر: نادیده می گیرد |
| حیب: دوست | جسد: بخت و اقبال، بهره | تنم: سخن جینی می کند |
| حتی تجلی: تا آشکار گردید | ولغیب | توخل: فرو می رود، گل |
| حتی یروا: تا اینکه ببینید | جسد: کوشش، تلاش و پشتکار | آلود می شود |
| حجاب: پرده | جداع (ج جدع): اسب | تودیع: ترک، خداحافظی |
| حجّة: سال | جوان | تورق: سبز می شود، برگ |
| حدئا: جوان | جُراة: دلیر کردن | می دهد |
| حدثان (حدّث): حوادث | جرت: جاری شد | قُب: می بخشد |
| حر: آزاده | جعلت: قراردادم | قنّز: به جنبش می آید، |
| حرب: مبارزه، جنگ | جفوت: ظلم و ستم کنی | تکان می خورد |
| حُرقه: سوزشی | جلّت: بزرگ باشد | قوی میل داری |
| حرك: به حرکت آورد | جوم: چاه پر آب | (ث) |
| حرة: آزاده | جنبات (ج جنبه): پهلو | ثانی دوم، بعدی |
| حریص: آزمند، طمعکار | جواد: بخشنده | ثوی زمین، خاک |
| حزم: دور اندیشی | جوّد: باران بسیار | ثغور: دندان |
| حسام: شمشیری | جود: جود، کرم، بخشش | ثقال: سنگین |
| حصا (واحدها، حصاة): سنگریزه | جهل: نادانی | ثلاثة: سه |
| حصین: اسم خاص | جیاد (ج جواد): اسب تندرو | ثیاب (ج ثوب): جامه |
| حطمت: شکسته شود | جیفة: مردار، لاشه | |

| | | |
|----------------------------|---------------------------|-------------------------|
| حفظ: لذت، بهره | خالق: آفریدگار | به ارث گذاشتی |
| حفظت: حفظ کرده ای، فرا | خامل: گمنام | خلیل: دوست |
| گرفته ای | خدود (ج خَدَّ): گون، | خمس عشرة: پانزده |
| حقیرت: تحقیر کنی، | رخسار | هول: گمنامی |
| کوچک شمردی | خدیعة: خدعه، نیرنگ، | خیار (ج الخیر): برتر، |
| حقود (ج حَقْد): کینه، | خریب | برگزیده تر، نیک |
| دشمنی | خراند (ج الخریدة): دوشیزه | |
| حقیر: کوچک | شرمگین | (د) |
| حکم: حکم، قاضی، داور | خرطوم: خرطوم | ءاء: درد |
| حل: اقامت کند | خُسرأ: زیان | دارعین: زره پوشان |
| حل: فرود آمد، اقامت کرد | خشن: سخت، دشوار | دائی: نزدیک |
| حُلل (ج حَلَّة): حله، جامه | خصام: دشمنی | در: خیر دهد |
| حلم: صبر و بردباری | خصم: دشمن | ذغ: واگذار، رها کن |
| حمد: بسیار ستایش می کنم | خضلی: مروارید، گوهر نیکو | دعوی الحجة: ادعای محبت |
| حملة: حمله | و درخشان | دم: ادامه بده |
| حوئل: مانع | خطایی: از من گذشت | دم: خون |
| حمی: محله، قبیله | خطب: سختی، مصیبت | دملع: بازوبند |
| حیاء: آبرو | خفتتا: دو برنامه | دموع (ج ذمغ): اشک |
| حیاء الموء: زندگی انسان | خطو: گام، قدم | دواء: دارو، درمان |
| حیاء: زندگی | خطوب (ج الخطب): | دواعی (ج داغ): خواسته، |
| حیث ائت: جایی که تویی | دشواری، حوادث نامطلوب | انگیزه |
| | روزگار | ذول (ج ذولفة): دولت، |
| (خ) | خفی: پنهان | بخت |
| خائب: شخص نومید | خفیه: پنهان | دون الّذي: کمتر از آنچه |
| خاضع: فروتن | خلت: خالی شد | دون النجوم: پایین تر از |
| خاطب: خواستگاری | خلفت: پس از خودبگذاری، | ستارگان |
| | | دهر: روزگار |

| | | |
|---------------------------|--|------------------------------------|
| زلقاً: لیز و لرزان | رجل: پا | (د) |
| زَلَّةٌ: لغزش و خطا | رجلاً: مردی را | ذاق: چشید |
| زهراً: روشن | رجوت: آرزو کردی | ذاك: آن |
| زُنت: آراست | رَسًا: استوار شد، محکم شد، پابرجا گردید | ذاك: پاک، اصیل |
| (س) | رسول: فرستاده، پیک | ذکروا: به یاد آوردند |
| ساء: بد کرد | رشأ: آهو | ذَلَّةٌ: خواری |
| سانر: دیگر | رشد: راهنمایی، هدایت | ذنوب: گناهان |
| ساد: به سروری می رسید | رضیت: راضی و خشنود | ذوالجهل: نادان |
| ساطع: درخشان | شود | ذوالعصمة: بازو سفید |
| ساعد: ساعد | رماح (ج الرَّمح): نیزه | ذوالعقل: خردمند، اندیشمند |
| ساعة: زمان، هنگام، وقت | روحاً: راحت | ذوي القربى خویشاوندان، نزدیکان |
| ساکب: فرو ریزنده | رهان: شرط بندی | ذي احتساک: مجرب و |
| ساورت: هجوم آورده اند | رهن: در گرو | آزموده، با تجربه |
| سأركب: دست به کار | ریاض (ج روضة): باغ | ذي البتّ: درد و دل کننده، غمگین |
| خواهم شد | ریح: باد | |
| سبق: پیش افتد | ربماً: سنگینی، فضل | |
| سبل المطالب: راههای مقاصد | | (و) |
| سُتبدی: بزودی آشکار | (ز) | راض: خشنود |
| خواهد شد | زاند: فزونی | راقصة: رقص کننده، رقاصه |
| سجف: پرده، پوشش | زاد: بیافزود، اضافه کرد | رام: قصد کند، آهنگ کند |
| سحاب: ابری | زاد: توشه | رآي: اندیشه، نظر |
| سحّاح: ریزان | زانت: زینت داده است | رأس: سر |
| سُحْقاً: نابود باد | زالال بارد: آب سرد زلال | ریح: سود |
| سدی بیهوده | زجلاً: لغزد، درافتد، سقوط | رجاء: امید |
| سرّ: راز | کند | رجال (ج رجل): مرد، بزرگ |

| | | |
|--------------------------------------|-------------------------|------------------------------|
| سرب: آشیانه، لانه | سیضحک: خواهد خندید | روان درمانی |
| سعاده جلد: نیکی بخت و اقبالی | سیف: شمشیر | شغیر هار: کناره ای ویران |
| سعاده: نیک بختی، خوشبختی | ش (ش) | شقائق: گل شقایق (لاله) |
| سعی: کوشش | شاء: خواست | شقة: سختی، دشواری |
| سلطان: سلطان و ملک | شاع: فاش و شایع می گردد | شقی: بدبخت، تیره بخت |
| سلمات: در سلامت، در امان | شاهدأ: حاضر | شلت: خشک شود |
| سلیم: سالم، به جا | شأو: نهایت، پایان، غایت | شئائل (ج شمألة): صفت پسندیده |
| سلیمه: سالم | شباب: مراجع، جوانی | شوك: خار |
| سمت: بلند گراند | بازگشت کننده | شيء: چیز |
| سمطین: رشته به مروارید | شباب: جوان | شيب: پیری |
| کشیده (رشته مروارید)، دو رشته | شتم: دشنام | (ص) |
| سمع: گوش | شقی: پراکنده | صاحب: همنشین، دوست |
| سمک: ماهی | شجمان (ج شجاع): دلیر | صارم: شمشیر برآن |
| سن: سن، عمر | شد: بسته شد | صبا: باد صبا |
| سنة: سال | شر: آزار و بدی کردن | صباح: صبح و بامداد |
| سوار: دستبند | شر: بدترین | صیب: نشیب |
| سوء مراعاة: بد مراعات کردن، بی تربیت | شوزأ: خشم و تحقیر | صهی: نوجوان (دختر جوان) |
| سوؤم: ناخوشایند، ملول | شرف: بزرگی، شرف | صحب (ج صاحب): دوست |
| سورة: دلآوری | شرفأ: خاور | صحن: عرصه |
| سوی غیر، به جز | شرفت: گلوگیر شدم | صخور (ج صخرة): صخره |
| سهر: بیداری کشد | شعاعأ: پراکنده | صدء: رنگ |
| سید: سرور | شعب: شکاف، دره | صدار: سینه |
| | شعیر: دانه جو | صدع: بزگرمی |
| | شفاء: بهبودی | صدغ: (مو) صدغ: به |
| | شفاء النفس: درمان نفس، | |

| | | |
|-----------------------------|--|------------------------------|
| عرق: رنگ و ریشه، نژاد | عنصر: سرشت، ذات، نژاد | عَمَق: تاریکی |
| عز: عزت و بزرگی | عنك: از نظر تو | عَض: تازہ |
| عزّة: بزرگواری | عواند (ج عاندة): باز آبنده | عَضبان: خشمناك، عصبانی |
| عشایا(ج عشية): شامگاه | عواقب: سرانجام، عاقبت | عُضن: شاخه |
| عصمة: حفظ، نگهداری | عوامل (ج عاملّة): سرنیزه | غلاب: غلبه کردن، چیرگی، تسلط |
| عصیان: سرکش، نافرمان | (نزدیک سنان) | غلیسل: سوزش دل و زبانه |
| عضاض: گزیدن | عوجل: شتاب کرده شود | کشیدن |
| عضد: بازو | عیش: زندگی | ععض: بستن، خفتن |
| عطش: تشنگی | عین: چشم، دیده | عُثم: غنیمت |
| عظم: بزرگ، مهم | عیون الخطوب: چشمان | غیث: ابر پر باران |
| عظماً: بزرگ | حوادث | غیر لائمه: آنان را سرزنش |
| عظیم: بزرگ | | نمی کنم |
| عُقار: شراب، باده، خمر | (عج) | غیم: ابر |
| عقارب (ج عقرب): عقرب، کژدم | غائب: غیب و پنهان | |
| عقود(ج عقْد): گردنبند | غائباً: غائب | |
| عقیقة: سنگ عقیق | غابت: پنهان است | (ف) |
| علا: بالا رفت، صعود کرد | غادیات (ج غادیة): ابر | فاتر الرأی: سست رأی |
| علاّت (ج علّة): بیماری، سبب | بامدادی | فادح: سخت جرقه زنده |
| علتها: بر آن (آبگیر) وزد | غانیات (ج غانیة): زیباروی، زن بی نیاز از آرایش | فارغ: خالی |
| علی: برخورد | غایة: نهایت مقصود هدف (در اینجا ژرف) | فُواد: دل |
| علی شرف، بلندی، بزرگی | غداً: شد، گردید | فُوادا: دلی، قلبی |
| عباً: انگور | غدا یا (ج الغداة): صبحگاه، بگاه | فتن (ج فتنة): فتنه |
| عبر: عبرت | غزال: آهو بره | فتی جوان |
| عند: نزد، پیش | | فتیان (ج فئی): جوان |
| | | فدت: فدا باد، نثار باد |
| | | فرع: شاخه |

| | | |
|--------------------------------------|------------------------------|-------------------------------------|
| فروق: جدایی و تفرقه افکند | قدر: اندازه | کرده است |
| فضل: هنر و برتری | قدر: اندازه گیر | کأن: گویا |
| فضلات (ج فضل): لباس خواب | قدمت: پیش از خود | کتاب (ج کتبه): لشکر |
| فواحش (ج فاحشه): سخنان ناپسند | فرستادی | کثرة: فراوانی |
| فواضل: پاکدامن، فاضل | فداه: خاروخاشاک | کذ: رنج و عذاب |
| فیض: ریزش آب | قرب البحر: نزدیکی به دریا | کرائم (ج کریمه): پسندیده |
| | قربطاس: کاغذ | کواث: سبزی تره |
| | قروک: دشمن همسر | کرام (ج کرم): بزرگ، بخشنده، جوانمرد |
| | قربیع السدھر: برگزیده | کسب: کسب و کار |
| (ق) | روزگار، نیک | کسب: کسب |
| قاند: رهبر | قصاص: انتقام | کف: دست |
| قاد: فرماندهی کرد، رهبری کرد | قضاء: حکم، قضا و قدر؛ سرنوشت | کل رکب: هر کاروانی، هر سواری |
| قاضب: برنده، بسیار تیز | قضیب: شاخه | کلاب (ج کلب): سگ |
| قاضی: دور | قطر المطر: قطره باران | کلاهما: هر دو |
| قامت مقام: جانشین | قعدت: آنان را فرو نشانید | کلب: سگ |
| قانع: خرسند | قل: تنگدستی | کلما: هر گاه |
| قبائل (ج قبيلة): قوم | قله: کمی | کم: آستین |
| قناد: گیاه خاردار | قلیل المال: سال اندک | کنه: نهایت، سرانجام |
| قتال: کشته شده | قناة: نیزه | کواعب: بالغ، پستان برآمده |
| قتل: کشته شدن | قوام: استواری، قامت | (ج الکاعب) |
| قد ألقى اقامت گزیده است، انداخته است | قوم: گروهی، قومی | کیاد: حيله ها، مکرها |
| قد حسدوا: مورد حسادت | (ک) | |
| واقع شدند | کافور: کافور | (ل) |
| قد قتل: کشته ام | کان یألفهم: آنان را همراهی | لاأشفی شفا نمی یابم |

| | | |
|----------------------------------|-------------------------------|-----------------------------------|
| لم تَدْرٍ: ندانسته است. | لايبرام: قصد نمی شود، | لا تَأْمَنُ: امین ندان |
| لم تَرَوْدُ: زاد و توشه نداده ای | خواسته نمی شود | لا تَلْحَبُونَ: ما را دوست نمی |
| (مأمور نکرده ای) | لا يَرْجُو: بیمی ندارد | دارید |
| لم تَمْلِكْ: مالک نیستی، در | لا يَسْأَلُونَ: نمی خواهند | لا تَحْفَلُ: باک مدار، مترس، |
| اختیار نداری | لا يَسْلَمُ: در امان نمی ماند | پروا نکن |
| لم يَأْتِ: نیاورد | لا يَعَادِلُ: برابری نمی کند | لا تَدْمُنُ: سرزنش مکن |
| لم يَسْتِ: شب را به صبح | لا يَكْدُرُ: مکدر نمی گرداند | لا تَوَاعِي: به پایان کار |
| نرساند | لا يُنَالُ: دردسترس نباشد | نمی نگری |
| لم يَرْحَلْ: زین نکرد | لا يَنْبَسُ: نمی رویاند | لا تَرْتَقِبْ: انتظار نداشته باش |
| لم يَرْضَ: خشنود نباشد | لا يَنْصَحَانِ: خیرخواهی | لا تَرْحَلْ: کوچ نکن |
| لم يَضِيعْ: ضایع و تباه نکرد | نمی کند | لا تَسْتَجِدَنَّ: جستجو نکن |
| لم يَكْرَمِسا: گرامی داشته | لنَام (ج لثيم): فرومایه، پست | لا تَسْتَطِيلَنَّ: دراز مکن |
| نشوند | لا يُبْلَغُ: برای اینکه برسم | لا تَسْتَعْدَنَّ: ساز و برگ نکن |
| لمعان: درخشش | لؤلؤ: مروارید، ذر، گوهر | لا تَتَفَعَّ: بسنده مکن، قانع مشو |
| لواء: علم، پرچم | لؤم: سرزنش | لا تَوَلَّعْ: آزمند نباش |
| لوي: سختی، مصیبت | لبسة: پوشیدن | لا سبيل: هیچ راهی نیست |
| ليالي (ج ليلة): شب | لذات (ج لذة): همسال، | لا آي (ج اللؤلؤ): مروارید، ذر |
| لينفخ: بدمد | همزاد | لا محالة: ناگزیر |
| لينفخ: بدهد | لدي العهد: در بزرگی | لا تحسبكم: شما را دوست |
| (م) | لذات: خوشی | نمیداریم |
| ماء: آب | لَم اَتَهَجَّع: نمی خفتم | لا تلسو مكم: شما را ملامت |
| ماجسد: بزرگوار، شخص | لم اشمت: شادمان نشدم (از | نمی کنیم |
| بزرگ | بدبختی دیگران) | لا يبلغ: نمی رسد |
| ماعشت: نمی زیستم | لم اقطع: نبریده ام | لا يحصد: درو نمی کند |
| ماقط: آزاد شده، فالگیر | لم أنل: کامیاب نشدم | لا يخلصي: نمی ترسد |
| | لم تبل: ترس، پروا نکن | لا يدوم: مداوم و پیدار نباشد |

| | | |
|------------------------------|---------------------------|------------------------|
| مبصر: بینا، آگاه | مدح (ج مدحة): ستایش | مصائب (ج مصيبة): |
| مبلغ: رسیدن | مذاکي (ج مُذَكِي): اصل، | مشکلات، ناملايمات |
| مبيض: سفید، روشن | کامل | مصباح (ج مصباح): چراغ |
| مُبيضاً: روشنی | مراد: مطلوب | مصادر (ج مصدر): راه |
| متأخر: پس | مرء: شخص، مرد؛ آدمی؛ | خروج |
| متطلب: جستجوگر، طلب | بشر | مصدر: مسلول |
| کننده | مرسلاً: فرستنده | مصَلَب: دار آویخته |
| مقدم: پیش | مرصد: قصد | مصلته: برهنه، آخته |
| مق هر گاه | مرغب: رغبتی، علاقه ای، | مُصنَع: نیکی، خوبی |
| محتالاً: چاره جو | تمایل | مضر: زیان بخش، خسارت |
| محتوم: حتمی است | مرور: عبور، گذر | آور |
| محدور: سهمگین | مروم: خواسته، دلخواه | مطاع: اطاعت شونده، |
| محموداً: مورد حسادت | مزایا (ج مزیة): فضیلت، | فرمانروا |
| محصور: گرفتار، به دام افتاده | بیشتر؛ مزیت؛ برتری | مطایا (ج مطیئة): مرکب، |
| محمية: حفظ و حمایت شده | مس: لمس کرد | شتر، باربر |
| محمی دور کرد، نابود | مساءة: ناخوشی | مطلوب: خواسته |
| ساخت، زدود | مُسل: روان، ریزان، بارنده | مطیعاً: فرمانبر |
| مُحصرة الأوساط: باریک | مستحیل: محال، ناممکن | مُظلم: تاریک |
| میان، کمر باریک | مستحيلة: گندیده | معاد: رستاخیز |
| مُحصرة: سبزه زار | مسعاة: هدف، تلاش | معالي (ج معلاة): بلند، |
| مُخطئ: خطا کار، اشتباه | مُسعف: یاور، کمک کننده، | شرف، والامقام |
| کننده | یاری کننده | معاملة: برخورد |
| مخفق: شکست خورده، ناکام | مسك: مشک | معشر: گروهی، جماعتی |
| مدبّر: باتدبیر، چاره اندیش | مُشرقة: پرتو افشانی می | معضلة: سختی، دشواری |
| مدت: اتصال دارد، کشیده | کرد | معنفة: زور گویی، خشونت |
| شده است | مشوق: آرزومندی | مفاضب: خشمگین |

| | | |
|-------------------------------|----------------------------|--------------------------|
| موقع نحوئی: جای راز | دیار | مقیه: پایان کاری، عاقبت، |
| موضع: جا | مماة: مرگ | سرانجام |
| موضع: جا، مکان | مناقق: ریاکار، دورو، منافق | مغرباً: باختر |
| موضع: جایگاه | مناناً: بسیار منت گذار | مفراًحاً: بسیار شادمانی |
| | منت: محل رویش و رستن، | مفصلة: گمراهی |
| (ن | رستگاه | مقطع: رسوا، زشت |
| نائبات (ج نائبة): حادثه، | منجج: کامیاب | مفعم: پر، لبریز، خروشان |
| رویداد | منخر: سوراخ بینی | مقبلاً: عاقل و تیزهوش |
| نازعت: نزاع خواهند کرد، | مندم: پشیمانی و ندامت | مقدحة: آتش زنه، فندک |
| گاز خواهند گرفت | مرل: جا، مکان | مقدور: آنچه مقدر است |
| نازلاً: فرو آینده | منسدل: آویخته | مقسوم: تقسیم شده |
| ناس: مردم | منشداً: خوانندگی | مکتسب: بدست رسیده |
| ناعمة: نرم اندام (ناز پرورده) | منطق: زبان و نطق (قدرت | مکتهل: سالخورده، |
| نام: خوابید | بر گفتار) | سپیدموی، پیر |
| نباهة: نامداری | منقاد: فرمانبردار | مکرمات: بخشندگی |
| نجفی: بنیاد می نهیم | منة: منت (عضو) کشیدن | مکلف: وادار کننده |
| نبیه: نامدار | منیة: مرگ | ملاححة: ملاحه، بانمک |
| نجابة: نژاد، پی | مُهَجَنک: زشت کننده، عیب | بودن، زیبایی |
| نجد: اسم مکانی است | مهذ: گهواره | ملالة: ملالت، بی نزاکت |
| نجم: ستاره (ستاره پروین) | موارد (ج مورد): راه ورود | ملتمس: امید هست |
| نجیح: اندیشه درست، شکیبا | موازین (ج میزان): ترازو | ملک: فرمانروا ساز |
| نحوز: بدست می آوریم | مواعد (ج مؤعد): وعده، | ملکت: مالک شوی، بنده |
| نحل: مرتبه، مقام، درجه | نوید | خود گردانی |
| نخللاً: خرما | مواقع (ج موقع): موقعیت | ملوک (ج ملک): پادشاه |
| ندماء (ج ندیم): هم پیاله، | موت: مرگ | ملول: دلنگ |
| همنشین | موروث: به ارث رسیده | ممالك (ج مملکه): سرزمین، |

| | | |
|---------------------------|----------------------------|---------------------------|
| ندمت: پشیمان شدم | فرتوت، همت (در اینجا)، | روی جهان |
| ندی بخشش، کرم | تنبلی و کم توجهی) | وجه: رخسار، چهره، روی |
| ندی شبینم | همم (ج همه): همت، قصد، | وجیب: دچار تپش و |
| نسمو: بالا می رویم | اراده | اضطراب |
| نسوان: زنان | هموم (ج هم): غم | وحده: تنها |
| نشورژ: سرکش، نافرمانبردار | هون: آسان گیر | وَدّ: دوستی |
| نصف في الرّأي: میانه سال | هونت: آسان گرفتم | وَداد: دوستی |
| نفس (ج اتعاس): نیم خفته | هوی دوستی | وداع: وداع، خداحافظی |
| نعفی: در نظر داریم | | ورد: سرخ |
| نعیم: ناز، نعمت، آسایش | (و) | ورود: رسیدن، وارد شدن |
| نفاد: نابودی | وادی: درّه | وری مردم |
| نفثه: خلط سینه | وارث: میراث خوار، | وسخ: گسترده‌گی |
| نفس: روان، جان؛ نفس | بازماندگان | وسمی: باران بهاری |
| نقاب: بسیار دانا | وایی: آمد، رسید | وصل: وصال |
| نقیه: پاک | والد: پدر | وضّاح: درخشان |
| نمال (ج نمل): مورچه | وَأببک: به جان بدرت | وضع التدی گذاردن بخشش |
| نمّج: راه | سوگند | وقز: بسیار گردد، زیاد شود |
| نوک: حماقت، ابله‌گی | وإن طال: هر چند زمان ببرد، | وفی وفادار ماند |
| ه | اگرچه بگذرد | وقایه: نگهدار |
| هبت: وزید | وان: هر چند؛ گرچه | وقرا: پرهیز کردن، دوری |
| هجت: برخاستی | وترت: ستم کردی، انتقام | جستن |
| هجرأ: سخن زشت و ناپسند، | گرفتی | ویحک: وای بر تو |
| یاوه و هذل | وجدا: شور و شوق | |
| هزار: بلبل، هزارستان | وجسوه (ج وجه): چهره، | (ی) |
| هلال: ماه نو | رخسار | یالیت: ای کاش |
| هسات (ج همسه): پیرزن | وجه الزّمان: صفحه روزگار، | یأبروا: بارور سازند |

| | | |
|-------------------------------|---|---------------------------------|
| می‌اندیشد | بسر: شاد می‌کند | یکی خواهد گریست |
| یقین: صحیح، درست | بسوء: غمیگین می‌کند | یبوح: آشکار می‌شود |
| یلاحظ: ملاحظه می‌کند | یُثاب: آمیخته می‌شود | یتروم: آواز می‌خواند |
| یلزم: پیش می‌گیرد | یشد: بر پا دارد، بنا کند | یثرب: مدینه |
| یلهی: سرگرم می‌شود | یشرق: می‌گیرد، گلوگیر | یجتلی آشکار می‌شود |
| یمانی: منسوب به یمن | می‌شود | یُجدد: تکرار می‌کنند |
| یئیی: خیر می‌دهد | یصاب: واقع شود | یُحدث: آگاهی می‌دهد |
| یندب: پناه می‌برد | یصفر: چهجه می‌زند، | یُحسدونی: به من حسادت می‌کنند |
| ینفر: آماس می‌کند، ورم می‌کند | جیک جیک می‌کند | |
| ینفی نمی‌پذیرد | یصیر: می‌گراید | یُحصی: به حساب می‌آید |
| ینمی رشد می‌کند | یطلب: بخواهد | یُخفی: پنهان می‌کند |
| یهدی: تقدیم می‌دارد | یطوی: می‌پیماید | یدعی: ادعا می‌کند |
| یهدی: هدیه می‌آورد | یظلسون: باقی می‌مانند، همچنان کاری را می‌کنند | یُسد کُرنی: مرا به خاطر می‌آورد |
| یهوری: فرود می‌آید | یظهر: نشان می‌دهد، آشکار می‌کند | یراق: ریخته شود |
| یوم الحشر: روز قیامت | یعطر: خوشبو می‌گرداند | یرجع: باز می‌گردد |
| یوما: روزی | یعطی: می‌بخشد | یرد ردا: بسیار رفت و گشت دارد |
| یوما واحدا: یک روز | یعقل: مانع می‌شود | یرشح: ترشح می‌کند |
| | یعلو: اوج می‌گیرد | یرضی: خشنود است، راضی است |
| | یعوص: زیر آب می‌رود، باید غوص نماید | یزجسی: بسر می‌برد، می‌گذرد |
| | یُفقر: نیازمند می‌سازد | |
| | یُفکر: فکر می‌کند، | یزهی: می‌نازد |

فهرست منابع و مصادِر

- ۱- ابن عقيل شرح الفية ابن مالك، صيدا-بيروت، المكتبة العصرية، ۱۴۰۹ هـ .
- ۲- ابن منظور، لسان العرب، لبنان، بيروت، دار صادر، بی تا.
- ۳- ابن هشام الأنصاري، شرح شذور الذهب، الطبعة الأولى، لبنان، مكتبة لبنان، ۱۹۹۰ م.
- ۴- ابن هشام الأنصاري، قطر التدى و بلّ الصدى، چاپ اول، قم، انتشارات سيد الشهداء، ۱۴۰۹ هـ.
- ۵- ابن هشام الأنصاري، مغنى اللبيب، چاپ پنجم، قم، مكتبة سيد الشهداء ۱۴۱۲ ق.
- ۶- انزابى نژاد، رضا، گزیده کلیلہ و دمنه، تهران، جامی، ۱۳۷۵ ش.
- ۷- الأنطاكى، محمد، المنهاج فى القواعد والإعراب، چاپ دوم، تهران، انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۶۸ ش.
- ۸- ایمانی، بهروز، کلیلہ و دمنه با مقدمه، تصحیح و تعلیقات، تهران، میراث مکتوب، چاپ اول، ۱۳۸۰ ش.
- ۹- بدیع یعقوب، ایمیل، موسوعة الصّرف والنحو، الطبعة الأولى، بيروت، دارالعلم للملایین، ۱۹۸۸ م.
- ۱۰- تقیه، محمد حسن، روش نوین تجزیه و ترکیب در زبان عربی، قم، دانشگاه، قم، ۱۳۸۰ ش.

- ١١- حسن، عباس، النحو الوافي، الطبعة الثالثة، دارالمعارف بصر، بي تا.
- ١٢- الدّحداح، أنطوان، معجم لغة النحو العربي، الطبعة الثانية، بيروت، مكتبة لبنان، ناشرون، ١٩٩٦ م.
- ١٣- روشن، محمد، كليله و دمنه با انتقادات... تهرآن انتشارات اشرفي، چاپ دوّم، ١٣٧٧ ش.
- ١٤- سيويوه، عمروبن عثمان، الكتاب، القاهرة، مكتبة الخانجي، ١٤٠٨ ق.
- ١٥- الشرتوني، رشيد، مبادئ العربية، قم، دارالعلم، ١٣٦٨ ش.
- ١٦- طيبيان، محمود، فرهنگ لاروس، تهران امير كبير، ١٣٦٧ ش.
- ١٧- قريب، عبدالعظيم، كليله و دمنه، تهران علمي، ١٣٢٠ ش.
- ١٨- معلوف، لويس، المنجد في اللغة والأعلام، تهران، معراج، ١٣٦٧ ش.
- ١٩- معين، محمد، فرهنگ معين، تهران امير كبير، چاپ نهم، ١٣٧٥ ش.
- ٢٠- مينيوى طهراني، مجتبي، كليله و دمنه، تهران امير كبير، چاپ دهم، ١٣٧١ ش.





Qom University
Press

38

أبيات كلية و دمنة العربية

التأصيل والتشكيل والترجمة وشرح المفردات والإعراب

د . محمد حسن تقيّه

Qom 2003



مكتبة لسان العرب

www.lisanarb.com

lisanerab.com

رابطه بديل

قيمت : ١٢٠٠٠٠ ريال

ISBN 964-94122-5-5



9 789649 412252